

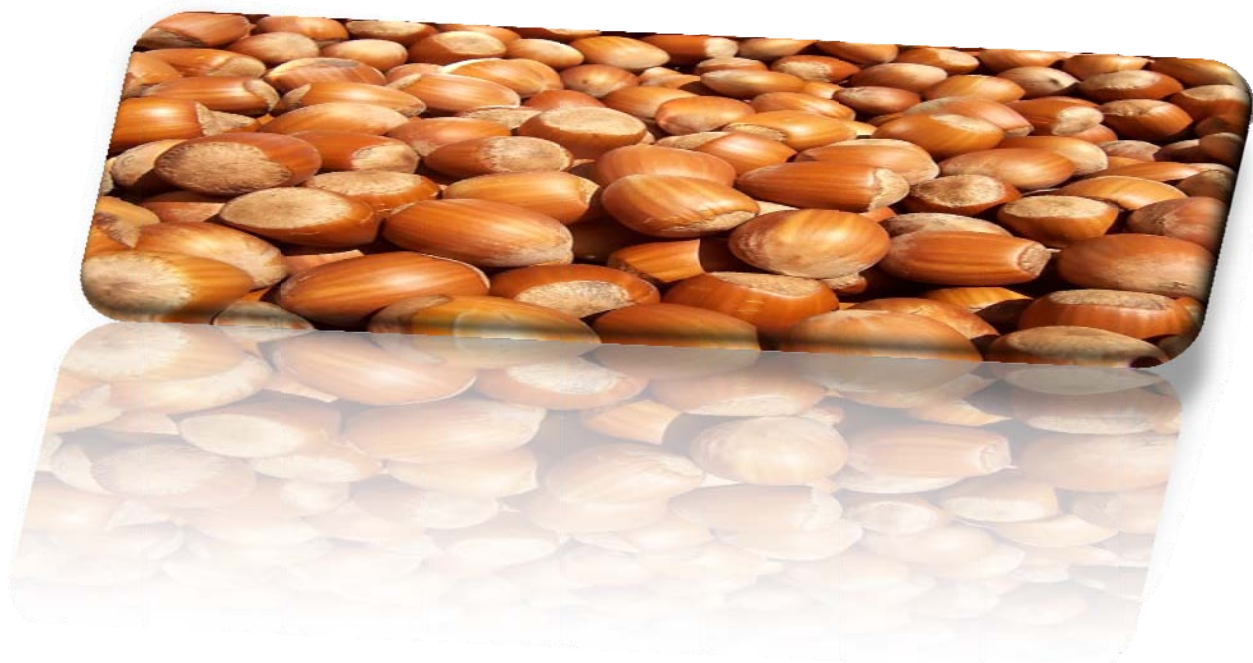
اقلیم چهارم



نشریه الکترونیکی فرهنگی، اجتماعی، ادبی، تاریخی - ویژه الموت
سال دوم - شماره ۳ - اسفند ۱۳۹۳



خشکبار برادران محمدی



تهیه، تولید، توزیع و صادرات مرغوبترین خشکبار استان قزوین
فندوق، مغز فندق، خلال پسته و خلال بادام



خریدار کلیه محصولات خشکبار الموت

فندق، گردو، آلوچه، زغال اخته، گل گاوزبان و... به قیمت روز

تلفن تماس: ۰۹۱۲۱۸۲۳۴۳۸ - ۰۹۱۲۷۸۱۵۲۲۶ - ۰۹۱۲۷۸۰۹۰۲۹
۰۹۱۲۸۸۶۰۰۸۵

پست الکترونیکی: nut.mohammadi@yahoo.com

اقلیم چهارم

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برگنزدود

نشریه الکترونیکی

فرهنگی، اجتماعی، ادبی، تاریخی - ویژه الموت

سال دوم شماره ۳ - اسفند ۱۳۹۳



امامزاده آئین زیر نور ماه
عکس: اشین دانیلی ذکریان

۲	نوشتار نخست
۳	تور کتاب
فرهنگ و پژوهش	
۴	ترانه ها، آواها و موسیقی دره الموت
۱۰	کنایات، تشبیهات و ضرب المثل های کتاب مجمل رشوند
۱۴	گلنا، گنجینه لغات ناب گویش الموتی
۲۰	الموت، جان پناه امامزاده های پرشمار
اجتماعی	
۲۲	پنجره ای رو به مهتاب
۲۸	... و الموت بکر مانده است
۳۱	بیلاق در روستای کوچنان
اقلیم	
۳۴	شیطان کندو
۳۶	سیاهگوش الموت
تاریخ	
۳۸	الموت حلقه زرین مطالعات عصر آهن
ادبیات	
۴۴	خان آخر و...
۴۸	آدم به دور
۴۹	آنسوی پنجره خانه پدر بزرگ
۵۰	ضرب المثل های الموت
شعر	
۵۳	روخنه
۵۶	دلتنگی های سرزمین کهن
بازتاب	
۵۷	نگاهی دیگر به اقلیم چهارم
۵۸	گزارش تصویری
۶۰	فرم اشتراک و عضویت

الموت - نهاد های مدنی و فعالیت های محلی

اسماعیل آزادی

نکته نخست - الموت در زمره معدود مناطق و شاید تنها منطقه ای از کشور است که با قریب به ۲۰۰ روستا در حول محور فقط یک نام یعنی " الموت " شناخته می شود. هر چند غالب ساکنان الموت به شهرهای اطراف مهاجرت کرده اند اما به دلیل نزدیکی با الموت و داشتن علائق مختلف، ارتباط آنها با روستاهایشان قطع نشده است. این ۲ ویژگی بطور جوهری این پتانسیل را دارد که با یک همبستگی منطقه ای بتوان در جهت ارتقای توسعه فرهنگی منطقه عمل کرد که تبعاً پیش نیاز آن وجود نهادهای مدنی فعال چه در منطقه و چه در شهرها است و ایجاد این همگرایی از جمله چالش های این فرایند به شمار می رود.

با باز بینی فعالیت های جمعی به روشنی آشکار است که الموتیان ساکن منطقه و شهرنشینان الموتی با وجود جمعیت انبوه تحصیل کرده و پتانسیل های همگرایی که در عرصه های مختلف وجود دارد تاکنون نتوانسته اند به یک همکاری پایدار در قالب نهادهای مدنی دست یابند زیرا فارغ از نگاه اجرایی و ایده آلیستی که این تشکل های ناموفق منطقه الموت بر محور آن شکل گرفته اند، بزرگ دیدن این تشکل ها همواره مانع بزرگی بر سر راه پایداری این نهادهای مدنی و محلی بوده و طبیعی است اگر اهالی فرهنگ در الموت به چنین باوری رسیده باشند که در قالب یک نهاد مدنی فراگیر و با رویکردی چند گانه می توانند به اهداف بی شمار خود در راستای توسعه پایدار منطقه برسند، به خطا رفته اند و به نظر می رسد جایگاه خود را با نهادهای دولتی اشتباه گرفته اند.

از سوی دیگر فارغ از بدنه اجتماعی منطقه، که نقطه هدف توسعه فرهنگی به شمار می روند فرهیختگان، فرهنگیان و اهالی فکر و قلم در منطقه، با وجود داشتن اشتیاق و توانایی، به سان مجمع الجزایری پراکنده هر یک در هاله خود قرار داشته و بر طبل خویش می کوبند و بی توجه از کنار ضرورت ایجاد هسته های همگرایی می گذرند در حالی که بخوبی می دانند یک تعامل و همکاری منطقه ای تنها در قالب شکل گیری هسته های مختلف فرهنگی - اجتماعی است که با گسترش آن بتوان در راستای حفظ هویت در حال تغییر و گذار الموت و فرهنگ سازی معطوف به مولفه های مدرن عمل کرد.

نکته دوم - شکل گیری فعالیت های جمعی با رویکرد جدید در منطقه است که برای نخستین بار با فعالیت های گروه تور کتاب آغاز شد، جالب توجه است. تور کتاب، فرایندی تعاملی و بر خاسته از رویکردی داوطلبانه ای است که قریب به ۲ سال از بروز نخستین شکوفه هایش می گذرد و این گروه در این مدت توانسته است با وجود همه مشکلات و چالش ها، به دستاوردهای خوبی نائل شود و از سوی دیگر موجب ایجاد رقابت و تلاش دیگر گروه ها برای انجام حرکت های فرهنگی با رویکردهای زیست محیطی و فرهنگی ... گردد.

انتشار اقلیم چهارم اقدام دیگری بود که گروه تور کتاب توانست با گردهم آوردن عده ای از اهالی قلم، بخشی از هویت تاریخی - فرهنگی الموت را آشکار و ثبت کرده و در ۳ شماره آن را به نظر علاقه مندان الموت برساند، اقلیم چهارم که نوعی از همدلی را میان اهالی قلم در این خطه به ارمغان آورده، تاثیرات قابل تاملی را در مناسبات و فعالیت های فرهنگی در منطقه بر جای گذارده است. سومین حرکت جمعی، گردهم آمدن عده ای از جوانان شهرنشین الموت در قالب گروه دوستداران طبیعت الموت است که فعالیت های خود را در حوزه محیط زیست متمرکز کرده اند که انسجام آن ها می تواند آینده خوبی از یک فعالیت جمعی داوطلبانه را تداوم بخشد.

مجموعه این فعالیت ها در زمره حرکت های جمعی موفق ۲ سال گذشته در الموت به شمار می روند که هر یک با چالش های خاص خود مواجهند، فعالیت های گروه تور کتاب نیازمند هسته های فرهنگی در روستاهای هدف است.* نشریه الکترونیکی اقلیم چهارم نیز با وجود شکل دادن یک خیمه فرهنگی که پتانسیل ها و امیدهای فراوانی را ایجاد کرده، در مسیر تولید تا انتشار با چالش های فراوانی مواجه است که پایداری آن را با مشکل مواجه خواهد کرد. این معنا در باره گروه دوستداران طبیعت الموت نیز موضوعیت دارد زیرا آنها نیز در یک سال گذشته فعالیت های نمادین خوبی را حوزه حفاظت از محیط زیست در الموت سازماندهی و اجرا کردند که البته فارغ از کمبود دانش نظری و اطلاعات زیست محیطی گروه، آن ها نیز با چالش هایی تقریباً از همین جنس مواجه بوده اند.

.... و آخرین نکته - این ۳ حرکت داوطلبانه و جمعی در روزگار ناهمگرایی ها و فرد محوری ها در الموت، در زمره اتفاقات خوب فعالیت های اجتماعی داوطلبانه در منطقه به شمار می رود و به نظر می رسد بر گروه های سنتی الموت، بزرگان و مسئولان و علاقه مندان منطقه است که با تقویت چنین گروه های کوچک و تخصصی و همچنین بازبینی و تجربه آموزی از حرکت های ناموفق گذشته به بستر سازی برای شکل گیری هر چه بیشتر این گروه های کوچک اما موضوعی و ترجیحاً تخصصی بپردازند و راهی نوین را به آینده بکشایند تا با مشارکت بدنه اجتماعی الموت بتوان راه توسعه این خطه را با نیرو و انگیزه های بیشتر به پیش برد.

* اکنون با وجود آمادگی گروه تور کتاب برای ایجاد دست کم ۲ کتابخانه روستایی، به دلیل نبود همکاری در روستاهای هدف، فعالیت خود را در این بخش متوقف کرده است.



گروه تور کتاب و نشست هم اندیشی

پس از آن حاضران، به بحث و تبادل نظر درباره محتوای دو شماره نشریه و همچنین تولید محتوا، نحوه توزیع، کار جمعی و تامین منابع مالی نشریه اقلیم چهارم پرداختند که مهمترین آن بحث اطلاع رسانی درباره نشریه و توزیع پرینت کاغذی آن بود و از آنجایی که گستردگی و پراکندگی جغرافیایی الموت، سازماندهی توزیع و اطلاع رسانی درباره نشریه را می طلبد سازماندهی و استفاده از هم افزایی نیروی کار جمعی کاملاً ضروری به نظر می رسد و از سوی دیگر کیفیت محتوای نشریه بر زمان بندی انتشار و دیگر مسایل آن اولویت دارد و نشریه برای پایداری و استمرار نیازمند جذب منابع و حامیان مادی و معنوی است که برای این منظور تصمیماتی گرفته شد. اقلیم چهارم در این جا وظیفه خود می داند از همه دوستانی که در انتشار این شماره از نشریه مشارکت کردند سپاسگزاری کند و گفتنی است که بعد از انتشار شماره پیشین اقلیم چهارم هزینه تهیه مجدد پرینت های کاغذی نشریه از سوی علی مجیدی و حسین آزاد تامین شد که از این عزیزان سپاسگزاریم.

گروه تور کتاب نشست هم اندیشی نشریه اقلیم چهارم ویژه الموت را با هدف طرح نظرات، پیشنهادات و نیز هماهنگی جهت اجرای برنامه های پیش رو مبتنی بر خرد جمعی در یکم آبان ۱۳۹۳ با حضور تعدادی از اعضای تورکتاب، همکاران نشریه اقلیم چهارم و علاقه مندان به این فعالیت فرهنگی در مسجد امام حسن عسکری کرج، برگزار کرد.

به گزارش روابط عمومی تور کتاب در این نشست خانم ها و آقایان به ترتیب حروف الفبا: اسماعیل آزادی، حسین آزاد، محمد الموتی، روح الله جعفری، حسینعلی رشوندآوه، علی اکبر رشوند، محمدحسن شعبانی الموتی، حسین شهرکی، محسن طایفه، شیرزاد طاهری، محمودعزیزی، شقایق علایی، مهرداد فلاح، ایرج کاظمی، حاج آقا معصومی، صادق منصوری، محمدحسین معتمدرداد، علی مجیدی و معصومه وهابی شرکت داشتند.

در این نشست ابتدا معصومه وهابی گزارشی از عملکرد گروه تور کتاب را برای تولید ۲ شماره نشریه اقلیم چهارم ارائه کرد. سپس اسماعیل آزادی سردبیر اقلیم چهارم با ارایه اهداف، مشی و محتوای نشریه، چالش های انتشار آن را بطور شفاف مطرح کرد و خواستار ثبت ادبیات، افسانه ها و محتوای فرهنگی الموت گردید.



عکس: حسین شهرکی



ترانه ها، آواها و موسیقی دره الموت

گزارش و عکس: روزبه طهماسب نیا



تصویر: م. م.

موسیقی فولکلوریک یا موسیقی روستایی نوعی از موسیقی سنتی است که از سوی خانواده‌ها یا دیگر گروه‌های کوچک اجتماعی سینه به سینه به نسل‌های بعدی منتقل شده است. این نوع موسیقی به جای نواختن از روی نت‌های نوشته شده و با گوش سپردن، به نسل‌های بعد منتقل شده است.

در الموت شاید به دلیل ویژگی‌های اقلیمی و پراکندگی جمعیت و همچنین حرمتی که مردم برای امامزاده‌های فراوان الموت قایل بوده‌اند، موسیقی از نقطه اوج و گستردگی برخوردار نیست و به جز موسیقی که در تعزیه‌ها وجود داشته، کمتر موسیقی دیگری شکل گرفته است و هر آنچه از موسیقی در الموت موضوعیت دارد بیشتر در جمع‌های کوچک و خانوادگی است. در موسیقی این منطقه، ساز و دهل و سرنا و نی و دف، در زمره سازهای رایج بوده‌اند که ساز مشترک مراسم آیینی و مذهبی در ایران بوده است و از سازهای زهی مانند بربط، عود، تار، سه تار، تنبور، چگور، سنتور و... استفاده نمی‌شده است. به نظر می‌رسد الموت در قرون اسلامی مانند سایر نقاط ایران شاهد حضور و پرورش نوازندگان سازهای مختلف نبوده است اما این به معنای بیگانگی مردم الموت با موسیقی نیست چرا که مردم این منطقه ترانه‌های بسیاری را بدون موسیقی، زیر لب و همچنین در جمع‌های کوچک زمزمه می‌کرده‌اند که این آواها دارای دستگاه و مقامات موسیقایی بوده‌اند که غالباً دشتی یا برگرفته از موسیقی گیلان و... بوده است.

بر اساس تحقیقاتی که نگارنده این گزارش ارائه کرده، در عروسی‌های الموت فقط از سرنا و دهل یا ساز و دهل و حداکثر دایره استفاده می‌شده که آوازی با آن خوانده نمی‌شده است. اما باید این نکته را اضافه کرد که البته در برخی عروسی‌ها که در مرزهای شمالی الموت برگزار می‌شده علاوه بر ساز و دهل، آوازهایی مثل چری خوانی، کیججانانه و... خوانده می‌شده که بسته به دوری و نزدیکی روستاهای الموت به گیلان و مازندران از آوازهای این مناطق متأثر بوده است.

گزارش پژوهشی که در پی می‌آید ترانه‌ها و موسیقی در الموت را مورد بررسی قرار داده است.



دره حاصل خیز و زیبای الموت تکه ای از خاک بهشت است که به گروهی از مردمان مقیم در این منطقه ارزانی شده است. این دره که در منطقه کوهستانی و صعب العبور البرز مرکزی واقع شده است از نظر تقسیمات کشوری در محدوده استان قزوین و در محدوده شمال شرقی این استان قرار دارد. منطقه الموت از شمال شرق با مازندران، از شمال با گیلان و از شرق با دره طالقان در تهران هم مرز است. منطقه الموت به دو بخش اصلی رودبار شهرستان در قسمت غربی و رودبار الموت در قسمت شرقی تقسیم شده است.

در منطقه الموت بیش از ۲۰۰ روستا و ۲ شهر قرار دارد که شهر معلم کلایه مرکز بخش رودبار الموت و شهر رازمیان مرکز بخش رودبار شهرستان است. ساکنان بومی الموت که از دیرباز در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند به گویش تاتی سخن می‌گویند که گویش غالب مردمان البرز مرکزی است.

اگر هم طی سالیان گذشته اقوامی از مناطق دیگر به این منطقه کوچ کرده باشند به جز ۲ طایفه مراغی‌ها و ترک‌ها که به آنها اشاره خواهد شد، بقیه در بین ساکنان این منطقه حل شده و جزء بومیان الموت با گویش بومی این منطقه به حساب می‌آیند. دلیل اشاره این مطلب نقل قول‌هایی است که بین ساکنان بعضی از روستاها مبنی بر مهاجرت اجداد آنها از نواحی دیگر مثل کردستان یا سبزواریه به الموت وجود دارد.

گروهی دیگر از مردمان الموت مراغی‌ها هستند. این مردمان از نظر نژادی با ساکنان دیگر الموت متفاوتند و گویشی متفاوت دارند که به گویش آنها نیز مراغی می‌گویند. طبق بعضی نظریه‌ها این طایفه بعد از سقوط خرمدینان در آذربایجان از آن ناحیه به الموت کوچ کرده‌اند. گروه دیگر اقوام مهاجر در این منطقه ترک‌ها هستند که همچنان به زبان ترکی سخن می‌گویند و ظاهراً در دوره قاجار به این منطقه کوچ کرده‌اند.^(۱)

از نظر گرایش‌های مذهبی، ساکنان دره الموت شیعه ۱۲ امامی هستند ولی در گذشته ساکنان بومی منطقه به خاطر اینکه این منطقه مرکز فرماندهی اسماعیلیه و پناهگاه حسن صباح و یاران و فداییانش بوده، پیرو مذهب اسماعیلیه بوده‌اند.

مراغی‌ها نیز به روایتی مزدکی بوده‌اند که بعد از شکست بابک خرمدین و خرمدینان به دست خلفای عباسی به این منطقه کوچ کرده‌اند و در میان این کوه‌ها پناه گرفته‌اند. در سال ۷۵۰ ه. ق. ساکنان الموت را بومیان قدیم الموت که اسماعیلی بودند و مراغی‌ها که مزدکی و از پیروان خرمدینان بودند تشکیل داده‌اند. مراغی‌ها از دیرباز آداب و رسوم خاصی داشته‌اند و هنوز هم بر آن آداب پای بندند.^(۲)

شیوه بررسی

شیوه بررسی موسیقی و آوازهای محلی منطقه به صورت تحقیق میدانی بوده بطوری که تقریباً در تمام روستاهای منطقه که مقدور بود جمع آوری آوازه‌ها و نغمه‌ها صورت گرفت و برای این تحقیق از افرادی که توانایی داشتند استفاده شده و صرفاً تسلط آنها به موسیقی مدنظر نبوده است زیرا تجربه نشان داده است بسیاری از مردم عادی به آوازهای با ارزشی در زمینه‌های مختلف مثل نروزی خوانی و موسیقی‌های کار آشنایی دارند.

دره الموت در قسمت شرقی که با مازندران و در غرب با استان گیلان هم مرز است به همین دلیل در شرق الموت تحت تاثیر گویش و فرهنگ و موسیقی مازندران و در غرب آن به دلیل همجواری با گیلان بیشتر تحت تاثیر آن منطقه است.

به همین خاطر در روستاهای بخش رودبار الموت آوازه‌ها و اشعار مازندرانی بیشتر شنیده می‌شوند مانند "آواز امیری" که از ارکان موسیقی مازندران است و همچنین ترانه‌هایی موسوم به "کیجا جان" که در ادامه بیشتر به این آوازه‌ها خواهیم پرداخت. ولی در بخش غربی الموت یعنی رودبار شهرستان "آواز دیلمان" که از ارکان موسیقی گیلان است و نیز ترانه‌های گیلکی مرسوم است. اشعار محلی رایج در این دو منطقه الموت نیز با توجه به تفاوت فرهنگی و گویش، متفاوت است.

در حقیقت منطقه مازندران و گیلان هر کدام یک حوزه فرهنگی غنی و گسترده هستند که تقسیمات کشوری و مرزبندی‌های استانی از محصور کردن ویژگی‌های فرهنگی هر کدام از این حوزه‌ها ناتوان است و گستره فرهنگی مازندران تا منطقه "رودبار الموت" و گستره فرهنگی گیلان تا منطقه "رودبار شهرستان" ادامه دارد. اگرچه این دو قسمت که تشکیل دهنده دره الموت هستند قسمتی از استان قزوین محسوب می‌شوند.

مقام‌های موسیقایی آوازهای بومی الموت

پیش از آنکه به ذکر نام و ویژگی‌های آوازهای بومی الموت بپردازیم، لازم به ذکر است که نظام و غالب موسیقی و آوازهای محلی در این منطقه مانند سایر موسیقی‌های محلی ایرانی از سیستم مقامی پیروی می‌کند. به این صورت که الحانی هستند که پایه موسیقی منطقه به حساب می‌آیند و این تفاوت این نوع موسیقی یا موسیقی فولکلوریک با سیستم دستگاهی و یا سیستم موسیقی ملی و رسمی ایران است که در آن روند پشت سرهم گوشه‌ها یا نغمه‌ها در یک مجموعه منظم فراز و فرود خاص یک دستگاه را به وجود می‌آورد.





یکی از آخرین عروسی‌هایی که در روستای زناسوج برگزار شده است.

آواز دشتستانی "باباطاهر خوانی و فایز خوانی"

یکی از آوازهای رایج در کل منطقه الموت آواز دشتستانی است که با اشعار باباطاهر و فایزه دشتی خوانده می‌شود. ریشه این آوازها بر می‌گردد به منطقه دشتستان در استان بوشهر که البته در مناطق جنوبی استان فارس، کرمان، خراسان و مناطق دیگری از ایران نیز رایج هستند.

این آوازها که بسیار محزون و سوزناک هستند جزء آوازهای بومی الموت به حساب می‌آیند. لازم به ذکر است که شیوه خواندن آواز دشتستانی در منطقه رودبار الموت تحت تاثیر حالت های موسیقی این منطقه و مازندران و در منطقه رودبار شهرستان تحت تاثیر حالت های موسیقی گیلکی و دیلمان اجرا می‌شود. به نوعی می‌توان گفت که این آوازها در منطقه پوشش فرهنگی رودبار الموت و رودبار شهرستان را به خود گرفته است.

امیری و طالبیا یا طالب

آواز امیری جز ارکان موسیقی در مازندران به حساب می‌آید که بر روی اشعار زبان مازندرانی خوانده می‌شود و می‌توان آن را مقام امیری نامید.

اشعار آواز امیری مربوط به شاعر بومی مازندران است که "امیر پازواری" نام داشته و زمان حیات او دقیقاً مشخص نیست. زمان زندگی او را ۴۰۰-۵۰۰ سال پیش ذکر کرده اند لازم به ذکر است که نیما یوشیج نیز از این شاعر تاثیر گرفته است.^(۱)



چون اشعار این شاعر را با آهنگ محزون خاصی می‌خوانند به آن امیری می‌گویند و منظور خواندن اشعاری با آهنگی خاص است که به امیر تعلق دارد، البته امروزه کمتر کسی در الموت از انتصاب این اشعار به "امیر پازواری" آگاهی دارد و حتی خواننده آن نیز از این مساله بی اطلاع اند.

معمولاً بعد از خواندن "امیری" یا اجرای آن با ساز "نی" قطعه دیگری اجرا می‌شود که به "طالبیا" یا "طالب" معروف است.

"امیری" ریتم ندارد و ضربی نیست ولی "طالبیا" دارای ریتم یا "ضرب آهنگ" است و به صورت دو ضربی اجرا می‌شود. هر دوی این آوازها در مایه دشتی اجرا می‌شوند که از متعلقات مایه شور به حساب می‌آید. روند ملودیک این آوازها به این صورت است که پرده دشتی یعنی درجه پنجم شور شروع می‌شوند و به تنبک یا نت ایست شور فرود می‌آیند.

شعر آواز "طالبیا" نیز مربوط به ماجرای معاشقه "طالب" است که در مازندران بسیار رایج است و در الموت نیز در اکثر روستاها خوانده می‌شود.

عزیز و نگار خوانی

"عزیز و نگار" نام مجموعه عاشقانه ای است که در قالب شعر و نظم سروده شده و در سراسر الموت و مناطق هم جوار مثل دره طالقان بسیار رایج است. این منظومه عاشقانه در قدیم



ایران است که می‌تواند به صورت دو ضربی ساده یا ترکیبی با شد.

خواندن لالایی در الموت هم بین زنان و هم بین مردان رایج است. البته خوانندگان اصلی لالایی معمولاً مادران هستند. ولی در الموت تعداد زیادی از پیرمردان مشاهده شدند که این لالایی‌ها را بلد بودند و بسیار دلنشین می‌خواندند.

این لالایی‌ها نیز در مایه دشتی اجرا می‌شوند. نمونه‌ای از اشعار این لالایی‌ها:

آلا لا گل زیره

چرا خوابت نمی‌گیره

بخواب ای جان نازنین

بابات رفته زن بگیره

لازم به ذکر است که در روستاهای ترک نشین منطقه مثل "کافرکش" و "هرانک" این لالایی‌ها به زبان ترکی هم خوانده می‌شود.

آقا نجمون و لیلی

این منظومه عاشقانه ایست که خواندن آن در منطقه بسیار رایج است و در مایه دشتی اجرا می‌شود و لحن خواندن آن بسیار به "عزیز و نگار" خوانی شبیه است. شیوه خواندن این آواز هم به صورت نقالی است و شبیه به خواندن "عزیز و نگار" است. خواندن این آواز عاشقانه در منطقه رودبار الموت بیشتر رایج است.

به صورت سینه به سینه نقل می‌شده و هنوز هم بسیاری پیرمردها و پیرزن‌های بی‌سوادی که این منظومه که داستان دلدادگی پسر عمو و دختر عمویی است را در سینه حفظ دارند "عزیز و نگار خوانی" یکی از آوازهای رایج در الموت است.

شیوه خواندن این منظومه به شیوه نقالی است به این صورت که راوی مانند یک نقال که شاهنامه را می‌خواند، داستان عزیز و نگار را بصورت قصه روایت می‌کند و اشعار آن را دکلمه می‌کند و وقتی به جایی می‌رسد که عزیز یا نگار چیزی می‌گوید آن را با آوازی می‌خواند که خود اهالی منطقه به این لحن "آواز الموتی" می‌گویند.

این آواز نیز در مایه دشتی اجرا می‌شود. نمونه‌ای از شعر منظومه "عزیز و نگار" که بصورت دو بیتی های مجزا هستند:

عزیز طالقونی سبب فروشی

نمی‌دونم که مستی یا بیهوشی

به هر کس می‌رسی خروار به خروار

به مو که می‌رسی مثقال فروشی

لالایی‌ها

"لالایی‌ها" آوازها و ترانه‌های ساده ولی بسیار زیبا و دلنشینی هستند که برای خواباندن کودکان به کار می‌روند.

لالایی‌ها در الموت بسیار رایج هستند که همراه با اشعاری به زبان فارسی و گویش "مازندرانی" و "تاتی" خوانده می‌شوند. تمام لالایی‌های که تاکنون در منطقه الموت ضبط شده ریتیمیک و دو ضربی است. البته این از ویژگی‌های لالایی‌ها در اکثر مناطق

آواز و مراسم "چری یا چری خوانی" (۱)

این مراسم در عروسی‌ها رایج است و به این صورت اجرا می‌شود که گروهی از زنان و مردان دور هم می‌نشینند و به نوبت اشعاری را با آهنگ خاصی و با ضرب ۶ و ۸ می‌خوانند و بقیه حاضران با دست زدن ریتم آواز را حفظ کرده و بین مصراع‌ها واژه "چری" را تکرار می‌کنند.

اشعار این آواز معمولا با گویش الموتی یا "تاتی" است ولی می‌توان از اشعار دیگری نیز استفاده کرد و معمولا اشعار فارسی نیز در این مراسم خوانده می‌شود.

این مراسم بیشتر بین زنان مرسوم است که نوعی آیین سرور و شادی است ولی در اجتماعات خانوادگی مردان و زنان در کنار هم این مراسم را اجرا می‌کنند. در الموت مراسم دیگری با نام "ششاخوانی" هم اجرا می‌شود که بعد از تولد نوزادی تا ۶ روز بعد از تولد او اهالی منطقه در خانه صاحب نوزاد جمع می‌شوند و دور هم می‌نشینند و "چری" می‌خوانند. در اینجا به این صورت است که به ترتیب نشستن هر کسی باید شعری را با آهنگ خاصی بخواند و بقیه هم او را همراهی می‌کنند و اگر از عهده خواندن بر نیاید پولی را به عنوان جریمه نخواندن پرداخت کند.

نوروزی خوانی

آوازهای ریتمیکی هستند که با اشعاری در ستایش بهار و سال نو و عید نوروز که از حدود دو هفته قبل از عید نوروز گروهی در کوچه‌های روستا می‌گشتند و این آواز را می‌خواندند و از مردم عیدی می‌گرفتند.

"نوروزی خوانی" ها بر چند نمونه هستند که با توجه به تغییر گویش و موسیقی در دو منطقه "رودبار الموت" و "رودبار شهرستان" این نوروزی خوانی‌ها نیز اندکی متفاوت از هم اجرا می‌شوند.

به گونه‌ای از این نوروزی خوانی‌ها "۱۲ امام" می‌گویند و نوع دیگر آن با تنوع بیشتر در اشعار و ملودی و ریتم اجرا می‌شود.

"نوروزی خوانی" از آیین‌های بسیار زیبا و قدیمی است که هنوز هم در برخی از مناطق "رودبار شهرستان" و هم مرز با گیلان اجرا می‌شود. مانند روستای "هیر" و "ویار".

"شاهدخوان" ابیات و اشعار را با آهنگ خاصی می‌خواند و یک یا دو نفر که همراه او هستند بعضی از ابیات را با او تکرار می‌کنند یا به گویش محلی "واگیر" می‌کنند. مردم نیز با توجه به توان خود از پول گرفته تا گردو و کشمش و... به آنها کمک می‌کنند و عیدی می‌دهند.

کیجاجانه

"کیجا" در لفظ مازندرانی به معنای دختر است. آوازهایی با عنوان "کیجاجانه" با تنوع در شعر و ملودی در الموت مخصوصا "رودبار الموت" رایج هستند که این ترانه‌ها و آوازه‌ها تحت تاثیر موسیقی مازندرانی هستند. معمولا این آواز و ترانه‌ها ریتمیک هستند و اشعارشان هم همگی به گویش مازندرانی است.

آواز چوپانی

"چوپانی" از آوازهای بسیار مشهور در الموت است که معمولا با ساز "نی" اجرا می‌شود. این آواز بدون ضرب و ریتم است و با اشعاری به گویش "تاتی" و هم به زبان "فارسی" اجرا می‌شود.

ظاهرا به خاطر اینکه چوپانان بیشتر این آواز را می‌خوانده‌اند به آن "چوپانی" می‌گویند که معمولا ملودی آن مانند آواز امیری در همه اجراها مشابه است ولی همانطور که ذکر شد اشعار آن هم فارسی است و هم تاتی.

مضمون اشعار آواز چوپانی معمولا مدح اهل بیت است و این آواز و ملودی در مراسم تعزیه هم بسیار رایج است. مایه آواز "چوپانی" دشتی است و می‌توان آن را جزء موسیقی مذهبی به شمار آورد. زیرا همانطور که گفتم اشعار آن همه در مدح اهل بیت است و معمولا بیت "علی، علی شاه مردان، دل ناشاد ما را شاد گردان" به صورت ترجیع بند در بین ابیات آن تکرار می‌شود.

مداحی اهل بیت

به خاطر علاقه شدید مردم منطقه به اهل بیت، مداحی اهل بیت بسیار رایج است. اشعار این مداحی‌ها هم به فارسی و هم به تاتی است و آواز در مایه دشتی است که در موسیقی تعزیه هم بسیار رایج است. در آواز "چوپانی" که قبلا ذکر شد اشعار دیگری همراه با آواز در مدح حضرت زینب، علی اکبر، علی اصغر و... با همان لحنی که بومیان منطقه به آن "آواز الموتی" می‌گویند، اجرا می‌شود.

تعزیه خوانی

تعزیه خوانی از مراسم مذهبی بسیار معمول در نقاط مختلف ایران بوده که هنوز هم به قوت خود باقی است. این مراسم نوعی نمایش همراه با موسیقی است که در آن بازیگران یا "شیه‌ها" معمولا با شعر و آواز متن خود را می‌خوانند و دیالوگ‌ها هم همراه با آواز است. این مراسم را می‌توان با "اپرا" در ایتالیا و اروپا مقایسه کرد. البته موضوع تعزیه معمولا شرح





واقعه کربلاست ولی تعزیه های دیگری هم در گذشته معمول بوده است که امروزه کمتر اجرا می شود مثل تعزیه تیمورلنگ ... و

"تعزیه خوانی" از جمله مراسم بسیار رایج در الموت است که همه ساله در روستاهای مختلف الموت تعزیه خوان های توانا و مسلط زیادی وجود دارند که این سنت را همچنان زنده نگه داشته اند. البته با توجه به مظاهر تمدن جدید تعزیه خوانی در الموت مانند سایر نقاط ایران کمرنگ شده است.

موسیقی در تعزیه بسیار متنوع و متفاوت است که معمولا تعزیه موسیقی منحصر به خود را دارد و در آن شبیه ها هر کدام در گوشه یا آواز خاصی نقل خود را می گویند که شرح و بررسی آن از حوصله این بحث خارج است و خود نیازمند بحث دیگری است. فقط ذکر این مساله اینجا لازم است که در الموت تعزیه با گویش "تاتی" که گویش محلی مردم منطقه است هم اجرا می شود و هنوز هم کم و بیش اجرا می شود ولی کلیات آن و شیوه اجرا تقریبا ثابت است و در همه جا شبیه هم اجرا می شود و همه تحت تاثیر تعزیه خوانی در دوره قاجار و ناصری هستند که ناصرالدین شاه آن را در تهران و در تکیه دولت همه ساله به اجرا می گذاشته است.

سازهای بومی رایج در الموت

سازهای بومی رایج در منطقه الموت عبارتند از سرنا، دهل، نی فلزی، دایره که سرنا و دهل مانند تمام نقاط ایران به صورت همراه نواخته می شوند و در عروسی ها و مجالس جشن و سرور حضور این دو ساز بسیار رایج است.

ملودی هایی که با سرنا نواخته می شوند بسیار تحت تاثیر ملودی های شمال کشور است و در مایه شور و دشتی اجرا می شوند.

ملودی های محلی که در عروسی ها با سرنا و دهل اجرا می شوند معمولا با رقص همراه است که این رقص ها بر دو گونه "کشتی" و "چوب بازی" است و معمولا وقتی عروس را از خانه پدری به خانه جدید می برند نوازنده سرنا ملودی محزون چوپانی را می نوازند تا به نوعی غم جدایی دختر از خانواده را تداعی کند که این قسمت بدون همراهی دهل اجرا می شود و به صورت آوازی "با متر آزادی" است.

لازم به ذکر است که در روستاهایی که دارای امامزاده های معتبر "نزد اهالی" هستند اجازه نواختن ساز و دهل داده نمی شود. از اعتقادات رایج منطقه این بوده که اگر آب دهان نوازنده سرنا هنگام ساز زدن از لوله سرنا به زمین بریزد برکت از آن زمین می رود. این دو مورد ذکر شده نشان دهنده اعتقادات مذهبی مردم منطقه نسبت به موسیقی است.

ساز دیگر رایج در منطقه ساز "نی" است که به نوازنده آن

"نی جی" می گویند. این ساز از لوله فلزی یک تکه ای ساخته می شود و نوازنده آن هنگام اجرا آن را به صورت مایل بر روی لب قرار می دهد، برخلاف نی چوبی هفت بند که هنگام نواختن دهنه آن را بین دندان ها قرار می دهند.

ملودی هایی که با این نی نواخته می شود معمولا آواز چوپانی، امیری و آوازهای دیگر رایج در منطقه هستند. دو نوازی نی و دایره در منطقه اجرا می شود و می تواند با آواز ضربی همراه باشد که معمولا نوازنده دایره خواننده هم هست. ولی در اجرای ساز و دهل یا سرنا و دهل کلام و آواز وجود ندارد و معمولا به صورت بی کلام اجرا می شود.

مایه آوازاها و ملودی های رایج در الموت

تقریبا تمام ملودی های موجود در منطقه در پرده دشتی اجرا می شوند. آوازهایی مثل "امیری"، "دشتستانی"، "دیلمان و غیره همه در مایه دشتی هستند. بعضی از این آوازاها در بخش هایی به "پرده عشاق" که اوج دشتی است می روند و کلا چون دشتی برگرفته از "شور" به حساب می آید معمولا آوازاها و نغمه ها به شور فرود می آیند.

مایه شور و دشتی، مایه هایی هستند که در اکثر نواحی ایران وجود دارند. معمولا گردش ملودی در آوازه های الموت به این صورت است که در پرده "دشتی" شکل می گیرند، به "پرده عشاق" اوج می گیرند و در "پرده شور" فرود می آیند.





کنایات ، تشبیهات و ضرب‌المثل‌های کتاب مجمل رشوند

عنایت‌الله مجیدی

القمی چهارم

کتاب "مجممل رشوند" نوشته محمد علی خان رشوند کتابی است که در آن به شرح وقایع و گزارش‌های تاریخی منطقه رودبار، الموت، نواحی اطراف آن و قزوین در سال‌های ۱۲۷-۱۲۷۶ هجری قمری پرداخته و مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اول آن را در تهران سال ۱۳۷۵ شمسی منتشر کرده است. این کتاب که در روزگار ناصرالدین شاه نوشته شده از ارزش تاریخی و فرهنگی ویژه‌ای برخوردار است.*

مقدمه و تصحیح و تعلیقات این کتاب را دکتر منوچهر ستوده و عنایت‌الله مجیدی نگارنده این نوشته انجام داده‌اند. گفتنی است این کتاب در واقع، جلد دوم مجمل رشوند است و جلد نخست آن شامل وقایع سال‌های ۱۲۷۰-۱۲۳۸ هجری قمری است. از ویژگی‌های تاریخی این کتاب شرح برخی وقایع است که در دوران ۳ پادشاه قاجار یعنی فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه اتفاق افتاده است.

در این نوشته عنایت‌الله مجیدی پژوهشگر حوزه تاریخ و ادبیات بار دیگر به کنکاش در کتاب مجمل چاپ شده پرداخته و این بار ضرب‌المثل‌ها، کنایات و تشبیهات آن را گلچین و ارایه کرده است که بخوبی می‌توان فضای فرهنگ کلامی و عامیانه آن روزگار را درک کرد. این نوشته را با هم می‌خوانیم *.

اشاره

محمدعلی خان رشوند (۱۲۲۲- بعد از ۱۲۷۶ ق) فرزند محمد زمان خان، بعد از پدرش بین سال‌های ۱۲۷۶-۱۲۴۳ قمری سرکرده و رئیس ایل رشوند بوده است. محل حکمرانی وی نیز ساختمان سر عمارت میان آباد (میان محله) رازمیان^(۱) واقع در رودبار الموت (اکنون رودبار الموت غربی) بوده است. محمدعلی خان نخست، در ساختمان محمد زمان خان در شهرستان علیای رودبار استقرار داشت تا آنکه سر عمارت را بین سال‌های ۱۲۶۰-۱۲۵۲ ق بنا کرد و به آنجا انتقال یافت. او خود در ابیاتی به اتمام این بنا اشاره دارد که نقل آن خالی از لطف نیست:

مرحبا زین همه نقش و نگار	حبذا زین در و سقف و دیوار
بیع کردم همه خشت و خشب	هم مبیعتت حدید و الوار
نخلها بارور آمد به عمل	باغها رسته به دورش به کنار
از چه مشهور میان آباد است؟	زانکه چون نقطه دهانش پرگار
زنیق استاده و گل بنشسته	غنیچه‌ها خفته و نرگس بیدار

بود بنای رفیعش معمار^(۲)

محمدعلی خان بنا بر آنچه که در مقدمه مجلد دوم کتاب مجمل متذکر شده، برای نوشتن خاطرات خود و بیان برخی گزارش‌های دیوانی منطقه رودبار الموت، قزوین و پیرامون آن، ضرورتی احساس کرده و چنانکه می‌دانیم این خاطرات در دو مجلد به رشته تحریر در آمده است. مجلد نخست، هنوز به صورت دست‌نوشته نزد بازماندگان او باقی است. اما مجلد دوم، در

*گفتنی است که اعداد جلوی هر یک از تشبیهات و ضرب‌المثل‌ها شماره صفحات کتاب مجمل است که برای آگاه شدن از این تشبیه در چه جایگاهی به کار رفته درج شده است.

۱. میان آباد، قطعاً نام آبادی نیست. دو معنا برای آن متصور است. نخست، میان محله یا وسط آبادی، دوم معنایی است برای واژه راز میان.

۲. رشوند، محمدعلی خان. مجمل رشوند به اهتمام منوچهر ستوده، عنایت‌الله مجیدی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶ ش، صفحه ۴۷ و هشت.



عکس: سجاد پیشدادی

۱۳۷۶ش از جانب دفتر نشر میراث مکتوب انتشار یافت. آگاهی و اطلاع عمیق مؤلف از فرهنگ و آداب و مردم آنجا و نیز شناخت خاندان‌ها و رجال سیاسی وقت، که ناشی از ۳۰ سال تصدی او بر امور دیوانی است، خاطرات او را پر بار و نهایتاً در تحقیقات اجتماعی آن دوره، اثری سودمند به شمار می‌آید. جنبه ادبی نوشته محمدعلی خان را نیز نباید نادیده گرفت؛ جناس و کنایات، تشبیهات، ضرب‌المثل‌ها و ترکیب‌ها، خود فصل مفصلی از کتاب را تشکیل می‌دهد که او استادانه و به تناسب موضوع، از آنها استفاده و سود جسته است. از آنجا که این بخش از ادبیات شفاهی، خود به مثابه خرد جمعی تلقی می‌شود، از اینرو برخی ضرب‌المثل‌ها، کنایات و تشبیهات از مجلد دوم مجمل، استخراج و در این گفتار از نظر خواننده گرامی می‌گذرد.

آه و ناله مردم برنده‌تر از شمشیر است، ۵۰
 از آتش پرستی مانند دود از آتش گریختن، ۱۰۳
 از بی‌مرگی و تیز مغزی، کاسه بر سر ضعیفان شکستن، ۴۴
 از تقسیم ارزن، منت بر سر خشخاش نهادن، ۱۹۰
 از دوگاه عزل و ابد، با هر گوشه‌نشینی ساز ناسازگاری کوک کردن، ۴۹
 از شش جهت راه چاره بسته به ششدر افتادن، ۷۷
 از ضخامت مخده به اقتضای فصل، سرطان وار روی به قحح آب‌لیمو آوردن، ۴۴
 اشرافی را مجال شمردن مجال دانستن، ۱۹۰
 اشرافی را در کیل میکائیل سنجیدن، ۶۴
 اشک چشم کسی به زمین رسیدن، ۶۳
 اورنگ او، رنگ نداشتن، ۵۰
 این قافله تا به حشر لنگ بودن، ۱۳۴
 با اعضاء بنفش به خیانت مفتضح شدن، ۷۲
 با چین ابرو که برو انداخته، منت به خاقان چین گذاشتن، ۴۴
 با ریسمان پوسیده [کسی] به چاه افتادن، ۸۷
 با روی نشسته آمدن، ۷۸
 با سرمه کرده استخوان او را با سرمه مقابل ساختن، ۱۸۱
 با سنگ خارا سر خود شکستن، ۸۹
 با شد بلند عود کردن عود ناسازگاری را کوک کردن، ۳۷
 با فر فرعونی و شد شدادی نشستن، ۴۳
 به چشم گیو مانند، بیژن‌ها را به چاه انداختن، ۸۷
 به خیال شش پنج خود را به ششدر شش ناحیه انداختن، ۴۹
 به رنده تحریک، تیزتر شدن، ۵۰
 به ششدر شش و پنج افتادن، ۶۱
 به عزرائیل جان ندادن، ۶۴
 بی‌اندیشه روز حساب، پا بر فلک کشیدن، ۴۹

بی‌اندیشه روز حساب بر وتر تزویر بودن، ۷۴
 پرگاری که دایره حلقه وقوف را دایر باشد در دست نداشتن، ۴۱
 پی نخود سیا فرستادن، ۶۱، ۱۹۰
 تا پریشان نشود کار به سامان نرسد، ۱۰۳
 تار مخالفت به ناخن خبثت محکم کردن، ۴۹
 تفنگ آسا، سرب به حلقشان ریختن، ۹۴
 تو گوئی سگ گزیده آب دیده، ۷۴
 ثانی اشعث در طمع بودن، ۱۵۱
 جبه زمردی سلطانی که در نظر مخاصمین افعی صفت، خاصیت زمرد می‌بخشید، ۳۷، ۳۸
 جز آب در جگر نماندن [یا نداشتن]، ۱۱، ۶۶
 جز ناخن اسلحه چون گربه نداشتن، ۱۷۶
 جهل مرکب شدن و بر مرکب جهل سوار شدن، ۶۵
 چشم سیاه کردن، ۷۲
 چنار آسا، اندرون او آتش گرفتن، ۱۱۲
 چند کلاغ را سنگی بس است، ۹۶
 چو آب جواب نوشتن، ۶۱
 چون آغوش تمنایش خمیازه‌کش اصلاح بودن، ۴۸، ۶۲
 چون بنات‌النحش حلقه زدن، ۴۳
 چون بوتیمار سر به گریبان بردن، ۹۸
 چون پسته خندان بودن، ۶۱
 چون جماعت... هرگز به روسفیدی سر کرده و سرخ‌روئی خود معتاد نبودن، ۷۲
 چون جند بیدستر بودن، ۶۲
 چون چوب خوب که نمونه چوب چینی خوردن، ۹۹-۱۰۰، ۱۲۷
 چون حکایت دست به پشت مالیدن سبط یعقوب است، ۱۲۶
 چون ذابح خودکشی کردن، ۴۳
 چون زمستان از برف زمین را آهار دادن، ۶۲
 چون زمستان، مانند مستی باده ز مستان گذشتن، ۳۹
 چون سپند در آتش بودن، ۳۷
 چون سرآء المسلسله چرخ سلسله‌ها انداختن، ۴۴





عکس: حشمت خیری

ریاحین مانند خط ریحان در کنار جویبار دمیدن، ۱۶۳
 زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد، ۷۶
 سپند آسا از جا جستن، ۹۸
 سخن از سجن دهان و ذال مستقیمه برآمدن، ۳۸
 سخن از سجن دهان خود باقی نگذاشتن، ۴۲
 سر او را چون کوفته، نرم کردن، ۱۲۵
 سر بسته فندق آسا مرخص کردن، ۶۱
 سر به فلک داشتند پا به فلک کشیدن، ۱۴۱
 سه پایه او جاق را مثلث آتشی شدن، ۹۸
 صبح پنجه کش آفتاب گرما گرم از تنور افق برآمدن، ۹۱
 صدای اذان به آذان مردم مثابه نویر بودن، ۳۹
 صدای نعلین ندیدن و منتظر چوب بید بغلین بودن، ۴۸
 صورت مراد را در مرآت آرزو دیدن، ۴۷
 طاوس آسا، سر خجالت در پیش گرفتن، ۹۸
 طنبور آسا صداهای مخالف زدن، ۸۸
 علم آه به آسمان رسیدن، ۶۳
 الغریق یتشبت بکل حشیش، ۹۸
 غمش آسا کمر عداوت را هفت جا بستن، ۹۴، ۱۴۱، ۱۷۳
 قلم اینجا رسید سر بشکست، ۷۴
 قمری وار طوق عبودیت به گردن انداختن، ۹۸
 کلنگ آسا روانه شدن، ۹۷
 کلوخ انداز را پاداش سنگ است، ۸۲
 کوچه به کوچه کشیک او را چون مژگان به دور چشم داشتن، ۱۱۰
 کین رشته سر دراز دارد، ۹۹
 گردو مانند از هر طرف صدایی برخاستن، ۶۱
 لک لک آسا پا به استراحت دراز کردن، ۹۸
 لیس فی الدار غیره دیار، ۳۹
 مار در آستین بودن، ۷۶
 ما خشت انبه (انبه، نام مکانی است) را مانند آینه روشن دیدن، ۶۸
 (مانند) آدم بی سر رشته، که سر رشته را از دست داده است، ۴۲
 مانند استخوان سفره شطرنج مات شدن، ۱۵۰
 مانند باد رفتن، ۱۰۳
 مانند باد رهنورد، توده خاک شده و از آب [گذشتن]، سی و هفت
 مانند برزین بر براقش شمردن، ۱۹۰
 مانند بزغاله به منزل دویدن، ۹۳
 مانند پیاز، در خانه تو در تو حبس کردن، ۶۱
 مانند پیاز لباس بر روی لباس پوشیدن، ۱۹۰
 مانند توسن گردگرد که باد صبا به گردش نمی رسد، ۱۸۹
 مانند ثانی شمر بودن، ۴۶، ۱۰۲
 مانند جانبا زانی که در گدوک مانده باشد، ۱۱۸

چون سماور در جوش و عجز و تمنا بودن، ۷۴
 چون سنبله متفرق شدن، ۹۳
 چون سوء معتل العین ماندن، ۴۴
 چون شقایق داغ نقصان داشتن، ۱۹۱
 چون عود در مجمر آتش سوختن، ۶۵
 چون قوری سرپوش شدن و سر پوش بودن، ۷۴
 چون کاسه طنبور صداها برخاستن، ۴۹
 چون کاسه لبن که حباب آسا واژگون شدن، ۱۹۱
 [ز بالا پوش] چون کشف کولاک دوش گرفتن، ۱۸۲
 چون گربه از کربه، گربه کنان به سوراخ موش رفتن، ۹۹
 [چون مشیر... بود] مانند مشار دندان تیز کردن، ۳۶
 چون مل در صراحی منزل کردن، ۳۷
 چون نقی الخط خط بطلان کشیدن، ۴۵
 خبط مومی الیه به خیطه تدبیر رفو نشدن، ۴۲-۴۱
 خرچنگ آسا دست و پا قرص کردن، ۹۳
 خشک لب از چاه برآمدن، ۴۴
 در آتشم بیفکن و نام گنه میر، ۹۶
 در آهن سرد کوبیدن، ۹۱
 در چهار موج اضطراب افتادن، ۶۱
 در خوردن نبات و شکستن کاسه نبات مقدم و ماخر ایستادن، ۴۳
 در گوش فیل خواب خرگوشی داشتن، ۹۸
 در عوض شمع به چوب همیشه قناعت ساختن، ۶۸
 در نظر مخاصمین افعت صفت، خاصیت زمرد بخشیدن، ۳۸
 در هرکسم گمان بدو در خود گمان نبود، ۷۴
 دلال مظلمه شدن، ۵۹
 دیاری در دیار باقی نماندن، ۱۱، ۳۸
 دیگر کسی را به جوش آوردن، ۶۲



- مانند جنه زخمهای شمشیر و سوراخهای نیزه دار مثل تاجی است که سلغر شاه به مجدالدین فرستاد در چهار ترک او لا اله الله نوشته شده است، ۳۷
- (خود را) مانند جودی دانستن، ۱۷۷
- مانند چراغ نیم مرده که از خانه روشنی گنده دماغی کردن، ۹۲
- مانند حوت (ماهی) در شبکه اضطراب افتادن، ۹۳، ۴۴
- مانند خانه افشار، کار بست کعبتین عناد و لجاج سرد آسا بودن، ۵۰، ۷۷، ۱۰۱
- مانند خرچنگ جز چنگ، حربه ای نداشتن، ۹۸
- مانند خروس در خروش بودن و منقار به یکدیگر زدن، ۹۹
- مانند خیال عارضیین تنگ بودن، ۹۲
- مانند دانه تسبیح که سر رشته خود را گم کرده است، ۹۵
- مانند دلو مدعا خشک لب از چاه برآمدن، ۴۴
- مانند دود از آتش گریختن، ۴۹
- مانند رتیل زده در سر قبرستان منتظر بودن، ۱۷۶
- مانند رتیل پس از نیش از پیش رفتن، (۱۱۲؛ از اعتقادات عامه است که رتیل وقتی کسی را نیش می زند، با اطمینان از اینکه خواهد مرد، خود پیشاپیش به سر قبرستان می رود تا شاهد به خاک سپاری کشته اش باشد).
- مانند روز حنین عاری از براق شدن، ۴۹
- مانند زحل رحل اقامت افکندن، ۷۶، ۱۱۷
- مانند (ابن) زیاد برخاستن، ۱۷۲
- مانند سگی که از شیر برمد، ۹۳
- مانند سگ گزیده که آب را دیده باشد، ۱۲۶
- مانند شانه، ده زبان داشتن، ۱۱۲
- مانند شتر افسار گسیخته کرکس آسا در دور مردار جمع شدن، ۹۹
- مانند غذای رطوبی، محرک بلغم طبیعت شدن، ۹۳-۹۴
- مانند قبض الخارج بیرون رفتن، ۴۵
- مانند قلم اگر زبان او را قطع کنند، جری اللسان تر می شود، ۸۹
- مانند قلم اگر شکم او را چاک بزنند، حرف زن تر می شود، ۸۹
- مانند قلم نستعلیق شکم او را چاک زدن، ۹۳
- مانند قمری طوقها از ... به گردن انداختن، ۱۳۴
- مانند کاف از سرکشی خنجر به دست گرفتن، ۱۳
- مانند کبک دویدن، ۱۷۹
- مانند کسی که رگ قیفال او را زده باشند، ۹۴
- مانند کعبتین ماه و آفتاب در تخته آسمان مختفی ماندن، ۱۰۱ اح
- مانند کوفی خلاف ورزیدن، ۹۳
- مانند گنجشک از دام رمیدن، ۹۹
- مانند گبر کبر ورزیدن، ۱۷۲
- مانند گوسفند بهار به کوهسار وحشت رفتن، ۱۰۳
- مانند لبه نخود از ترس دو نیم شدن، ۲۰۲
- مانند مار کوفته بخود پیچیدن، ۹۵
- مانند مرد عنن زمین گیر و چون گبر به نان و کبر قناعت کردن، ۱۷۶
- مانند مشعل افروخته سوختن، ۶۰، ۱۳۴
- مانند نان ساج به دل دورو بودن، ۱۱۲
- مانند نصره الخارج از شهر بیرون کردن، ۴۴
- مانند نگین انگشتر اطراف او را گرفتن، ۴۳
- مانند یخ میزاب خشک شدن، ۱۳۲
- مثل بخت خود حباب آسا واژگون دیدن، ۱۴۵
- مثل پورزاد شم حرکت نکردن، ۱۲۷
- مثل جنابت سکاکی خبثت کردن، ۷۲
- مثل خرطوم فیل نوک کشیدن، ۱۵۱
- مثل خنجر شمر مشهور بودن، ۳۷
- مثل خوک سر به زیر انداختن و از یک راه رفتن، ۹۸
- مثل دینار خود را درهم کشیدن، ۸۲
- مثل سیر برهنه ساختن، ۶۱
- مثل شیر مادر حلال بودن، ۷۲
- مثل موی آتش دیده به خود پیچیدن، ۱۲۲
- مثل نخود میان آس بودن، ۲۰۲
- محررین عطارد منش با قلم شکسته از پا بر فلک کشیدن، ۴۴
- مرغ روحش از سجن این قفس به آشیانه طوبی پرواز کردن، ۶۳
- مس وجودش روی اندود از اکسیر نجابت زر خالص نبودن، ۶۹
- مشتی آسا به عمامه وردا در صف نشستن، ۴۴
- مور آسا در طاس اضطراب افتادن، ۹۵
- موش را لقمه های آهن است همچون فالوده و راحت الحلقوم، ۱۵۱
- موشک آهشان به کهکشان رفتن، ۱۰۹
- نان قدیم خود را داشتن، ۱۲
- نطح تعزیت به غربت انداختن، ۳۷، ۴۶
- نطح تعزیت و فرش مصیبت برچیدن، ۶۳
- نمرودوار به آتش نیران زدن، ۱۵۰
- نیزه به چشم جبرئیل زدن، ۶۴
- و العصر لفی خسر خوانان وارد شدن، ۳۹
- هدهد آسا کبوتر پیک به هر سو روانه کردن، ۹۸
- هیچ روغنی را بی رضا در دیگ خود سری نگذارن، ۴۴
- یارود خوانان رود رود خواندن، ۵۹
- یک جو پروا نداشتن، ۱۹۰



عکس: سجاد پیشدادی

اقلیم چهارم

گسترش زبان و ادب پارسی که به عنوان یکی از دیرپاترین و ماندگارترین نهادهای تمدن و فرهنگ ایرانی و اهرم بنیادین همگرایی و وحدت ملی ما ایرانیان است به گونه ای ناخواسته سبب گسیختگی و فروپاشی زبان و گویش های بومی ایران شده است حال آن که هر یک از این گویش ها، ریشه های کهن درخت تنومند زبان و ادب پارسی بوده و در صورت گردآوری و ثبت درست آن ها، بی شک می تواند در گسترش و ژرفابخشی زبان پارسی امروز کارساز باشند.

در این وادی توجه ادیبان بزرگی چون دهخدا و دکنر معین و... در گردآوری برخی از واژه های گوناگون قومی در فرهنگ های پارسی، نشانه اهمیتی است که دانشوران بلند آوازه این مرز و بوم برای ثبت زبان های شفاهی و در حال فراموشی، قابل بودند و از این رو سودمندی گردآوری اصولی و شیوه مندی گویش ها و زبان های تیره و اقوام ایرانی بر هیچ خردمند و فرزانه ای پوشیده نیست.

این گویش ها همراه با ادبیات شفاهی و گاه نوشتاری خود، جنبه های گسترده ای از تمدن، سیر اندیشه، زندگی و باورهای مردم نواحی مختلف کشور را در گذر تاریخ به ما می نمایانند.

"گلنا" به عنوان گنجینه لغات و اصطلاحات گویش بخشی از الموت نیز از این جنس است که تنی چند از تحصیلکردگان علاقمند خرده فرهنگ این خطه به جمع اوری آن پرداخته اند که کاری سخت و در خور تقدیر به شمار می رود. مهمترین ویژگی گویش الموتی فراوانی و گوناگونی آن است که هر یک از گویش ها متأثر از زبان غالب اقلیم های مجاور آن است که می توان به گویش های گیلکی، طبری، مازنی و همچنین تاتی و ترکی نیز اشاره کرد و حتا شاید بتوان ریشه هایی از واژه های لری و کردی را نیز در این منطقه یافت.

همان طور که نگارندگان این مجموعه اشاره کرده اند لغتنامه گلنا غالباً برگرفته از واژه ها و اصطلاحات روستای اندج است که وجه اشتراک فراوانی با سایر گویش های روستاهای الموت دارد و عمیقاً باور داریم که جمع اوری واژه های همه گویش های الموتی کاری بس سترگ به شمار می رود که البته امیدواریم با مدیریت نگارندگان گلنا هسته های مرکزی گویش های اقلیم های مختلف الموت نیز تشکیل شود تا از این طریق بتوان این مجموعه را به الموت بزرگ تعمیم داد و خوشبختانه در روزگار ما فناوری سایبر این امکان را بخوبی فراهم آورده است و با تشکیل این هسته ها و برپا کردن یک وبگاه می توان به این مهم دست یافت و اقلیم چهارم نیز این آمادگی را دارد تا لغات مصوب مجموعه این هسته ها را در هر شماره درج کند. در این شماره بعد از یادداشت یکی از نگارندگان گلنا، گزیده ای از این لغات و اصطلاحات در پی می آید.



اشاره

گویش‌های مازنی و گیلکی را نیز به همراه دارد که در هر روستا با لهجه بخصوصی ادا می‌شود. فونتیک مورد استفاده در تلفظ لغات این مجموعه بر اساس گویش روستای اندج نوشته شده که البته تفاوت‌هایی با گویش سایر روستاهای منطقه دارد ولی برای اکثر ساکنان منطقه قابل فهم است.

در این مجموعه، لغات و اصطلاحاتی ثبت شده و می‌شوند که در حال حاضر در گویش الموتی استفاده می‌شوند و یا در گذشته‌های نه چندان دور در گفت و گوهای روزمره ساکنان منطقه رایج بوده است.

گردآوری

این مجموعه در مدت زمانی حدود ۳ سال (۱۳۸۹-۱۳۸۷) از طریق صحبت کردن با افراد قدیمی تر و در گپ و گفت‌های شب نشینی‌ها و مهمانی‌ها جمع‌آوری شدند. در عین حال در جمع‌آوری لغات مختص موضوعات خاص از قبیل دام، مزرعه، کوه‌ها و غیره با کار بلدها و متولی‌های خاص آن موضوعات صحبت شد. هسته مرکزی گردآورندگان گلنا دکتر محمد عسکری و نگارنده ابوالحسن نوری، بوده ایم که پس از جمع‌آوری و تدوین نسخه اول گلنا، آن را در سایت‌های روستای اندج در معرض دید خوانندگان گذاشتیم و دیگر دوستان را برای تکمیل گلنا به یاری طلبیدیم. در تکمیل مستندسازی این مجموعه خانم مریم قاسمی سهم بسزایی داشت که جا دارد از زحمات ایشان و خانواده محترمشان تقدیر و تشکر کنیم. تعداد کل لغات گردآوری شده دوره نخست این مجموعه بیش از ۲۷۰۰ کلمه و یا اصطلاح است.

چالش‌های پیش رو

در مراحل مختلف گردآوری گلنا با چالش‌های متعددی مواجه بودیم که شاید مهمترین آن چالش‌ها به قرار زیر باشند.
۱- در مورد املای بعضی از کلمات توافق جمعی وجود ندارد مثلاً این که چنقلاس درست است یا چنغلاس، اذغلو درست

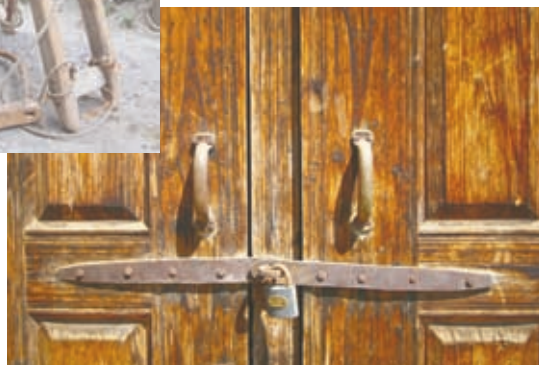
گویش یکی از شاخص‌های هویتی فرهنگ ملی بوده و بازآموزی، حفظ و شناسایی این میراث فرهنگی موجب غنا و نشانه حیات فرهنگی جامعه است. بی شک زبان، لهجه و یا گویش در گذر زمان با تاثیرپذیری از عوامل متعدد دچار تحول، فرسایش و یا پالایش می‌گردد. از ویژگی‌های گویش الموتی این است که ردپای زبان‌های کهن یا فارسی نخستین را می‌توان در آن دید متاسفانه در دهه‌های اخیر برای حفظ و بازآموزی داشته‌های فرهنگی کمتر تلاشی انجام شده و ارتباطات نوین و تبادل‌های فرهنگی روز افزون جوامع، سبب تغییر در هویت‌های فرهنگی از جمله گویش‌های این مرز و بوم شده است که گویش و فرهنگ الموت نیز از این قاعده دور نبوده است.

ضرورت و اهمیت

زمانی که براین باور شدیم تا با جمع‌آوری لغات و اصطلاحات گویش الموتی به ثبت این گنجینه فرهنگی بپردازیم احساس کردیم خیلی از اصطلاحات در معرض فراموشی است و چه حیف که این گونه می‌شد و از آنجا که دور از امکان نیست که در آینده نه چندان دور، همین واژه‌های رایج هم به دست فراموشی سپرده شوند، برآن شدیم تا با کمک بزرگان به جمع‌آوری و تدوین فرهنگ لغات و اصطلاحات رایج الموت بپردازیم و در سال ۱۳۸۷ کار جمع‌آوری این گنجینه آغاز شده و هنوز ادامه دارد.

این مجموعه را "گنجینه لغات ناب الموت" نامیدیم که نام کوتاه شده آن "گلنا" خوانده می‌شود که برگرفته از ابتدای نام مجموعه است.

البته باید اذعان کرد که جمع‌آوری و مدون کردن یک فرهنگ لغت و اصطلاحات هر چند کوچک نیاز به زمان زیادی دارد. گویش رایج ساکنان منطقه الموت گویش دیلمی و به عبارتی گویش فارسی سره‌ای است که آمیزه‌ای از



عکس‌ها: سجاد پیشدادی





عکس: حمید محمدی

است یا اذقلوت یا از قلووت و یا مثلاً مائیشه را به تبعیت از "ث" لثه که هم معنی آن است اینگونه نوشته ایم درحالی که "ث" آن را به صورت "س" تلفظ می‌کنیم (مثل "س" در داسونه "ث در کیومرث). اما بیشتر سعی شده در مورد کلماتی که املای دقیق آن را نمی‌دانیم با حروف فارسی (و نه عربی) بنویسیم و برای این که خواننده راحت تر بتواند لغت دلخواهش را پیدا کند آن را با فونت انگلیسی هم نوشته ایم که اگر از هر دو روش استفاده شود راحت تر می‌توان لغت دلخواه را پیدا کرد. فرضاً اگر کسی به دنبال واژه "توقولی" می‌گردد و آن را پیدا نمی‌کند می‌تواند "تقلی" را جستجو کند و یا بسادگی واژه Togholi را جستجو کند که فارق از املای فارسی کلمه فرم ثابتی دارد. درضمن سعی کرده‌ایم کلماتی که صرفاً در حرکات و طرز تلفظ با معادل فارسی خود فرق دارند را بنویسیم. مثلاً بز (bazen) به معنی بز (bezan) و ... را ننوشته‌ایم.

۲ - نکته بعد اینکه افعال درگوش الموتی قواعد صرف ویژه ای دارند که با صرف فارسی کلمات متفاوت است. در این مجموعه ما سعی کرده ایم فقط فرم مصدری یا یکی از فرم های فعل را بیاریم. مثلاً نوشته ایم "بدوتن" به معنی دوختن بدون اینکه فرم های دیگر آن از قبیل "بدوتم، بدوتی، ... مدوجم، مدوجی، ... بدوته بیم، ... دبیم مدوتم، ... درم مدوجم، ... نیمی دوجم، ... بدوج، ... ندوج" و غیره آورده شود. اما این مساله ای است که باید حل شود و انشاءالله به این مجموعه اضافه خواهد شد و در مبحث گرامر، بطور مفصل درباره آن صحبت خواهد شد.

۳- در برخی از زمینه های تخصصی، مجموعه گلنا از ضعف دانش گردآورندگان خود رنج می‌برد. از آن جمله نام فارسی و یا علمی گیاهان است که جا دارد فارغ التحصیلان رشته های بیولوژی گیاهی و یا منابع طبیعی به آن بپردازند و همین طور وجه تسمیه بعضی از لغات که دانستن آن در یافتن

فرم صحیح املایی آن کلمه ما را یاری خواهد کرد. با سپاس فراوان از همه دوستانی که با مرور مجموعه گلنا و ارسال لغات و اصطلاحات جدید ما را در تکمیل میراث مشترکمان یاری می‌رسانند. جا دارد از مسئولان نشریه

الکترونیکی **اقلم چارم** بابت پرداختن به این موضوع سپاسگزاری کنیم.



عکس ها: سجاد پیشدادی



گلنا : فرهنگ لغات ناب الموت

شماره	لغت	تلفظ	معنی
۱	آبدنگ	abedang	۱ - وسیله ای برای کوبیدن گندم، برنج و .. که پره های آن با نیروی آب می چرخد ۲ - وسیله ای که برای ترساندن حیوانات وحشی بکار می رود و از نظر شکل و شیوه کار شبیه نوع برنج کوب آن است.
۲	آجین	ajin	شیوه ای از آبیاری که در آن آب بطور مساوی در سطح وسیعی پخش می شود و با سرعتی کم زمین را فرا می گیرد.
۳	آلموره	ulmoureh	مهره هایی که برای دفع چشم نظر به پیشانی افسار اسب و ... می بندند.
۴	اخلات	akhlat	فلفل
۵	ادبچه	adobcheh	وسيله ای فلزی که در گهواره بعنوان محل تجمع ادرار و مدفوع بکار می رود.
۶	ازا	azza	تا، تا آن حد که، حتی
۷	ازگه	ezgeh	هر یک از زیرشاخه های انشعابی یک خوشه که مشتمل بر ۴-۵ دانه انگور است.
۸	اسبس	esbes	اسپرس
۹	استون	ostoon	ستون
۱۰	اسکت	eskot	محکم، استوار
۱۱	اسکیجک	eski jek	سکسکه
۱۲	اشکم پر	oshkom por	آبستن، حامله
۱۳	اللا	alella	نعنو، گهواره ای که با بستن ریسمان دو لایه بین دودرخت و آویزان کردن پارچه ای بین آنها ساخته می شود.
۱۴	المبه	alombeh	چوبی که با آن از درختان بلند مثل گردو میوه پایین می کنند
۱۵	امبا	omba	اما
۱۶	ایزار	izar	سفره پارچه ای کوچک که موقع رفتن به کوه و مزارع نقش سفره را ایفا می کند
۱۷	ایشلی	isallei	حرف صوت که در سروده های شاد شنوندگان آن را برای همراهی تکرار می کنند.
۱۸	بادیه	badia	کاسه
۱۹	بچسبست	bachesbest	چسبید
۲۰	بچو	bechou	بمک، امر به مکیدن که بیشتر برای حیوانات بکار می رود
۲۱	بخس	bokhos	بخواب
۲۲	بدوتم	bedootom	دوختم
۲۳	برمنجن	bormenjen	کسی که زیاد گریه می کند
۲۴	برمه	bormeh	گریه
۲۵	بره	barreh	تله ای برای گرفتن کبک
۲۶	بزنج	bazenj	بی خیال شو
۲۷	بسو	besoo	کوزه، پنیر کوزه ای
۲۸	بسوت	besoot	سوخت
۲۹	بفمست	befamest	فهمید
۳۰	بگنی	bageni	۱- قاپید، ۲- برخورد کرد
۳۱	بگوت	begoot	گفت
۳۲	بن پشت	bone posht	پشت و رو
۳۳	بوج	bouj	بیاف
۳۴	بوسست	bousest	پاره شد

ته دیک	bishti	بیشتی	۳۵
کفش لاستیکی ساق کوتاه	pabjar	پابجار	۳۶
بیل زدن مزرعه، استفاده از نیروی پا در بیل زدن	pabil	پابیل	۳۷
دستگاهی قدیمی برای پارچه بافی	pachal	پاچال	۳۸
محیط بان	pakar	پاکار	۳۹
گاو یا گوسفندی که باردار نیست	poram	پرام	۴۰
زیر بقل	parbon	پربن	۴۱
برعکس	pas pessa	پس پسا	۴۲
به پشت، به عقب	pasengera	پسنگرا	۴۳
(کلمه شماتت) پیرشده!!	Pir shoes	پیر شوس	۴۴
در حال نشسته چرت زدن	pineki	پینکی	۴۵
میوه درختی است به نام تادار	tadaneh	تادانه	۴۶
نام بازی ای است شبیه بیس بال	tab-kashi	تب کشی	۴۷
ظرفی است دایره ای شبیه مجمعه که برای پاک کردن لوبیا و غیره بکار می رود.	tabek	تبک	۴۸
۱- جیر جیرک ۲- کنایه از آدم تنبل و شل و ول	tosengooal	تسنگووال	۴۹
مرغ ۱ ساله که در شرف تخم گذاری است	teshnoo	تشنو	۵۰
تلیسه، ماده گاو جوان	tolom	تلم	۵۱
بز ۲ ساله و در حد بلوغ	toosk	توسک	۵۲
(کلمه نفرین) گم و گور شده	toon be toon	تون به تون	۵۳
تیز	tij	تیج	۵۴
تگرگ	tirsek	تیرسک	۵۵
نقل‌های شبیه تگرگ، نقل‌هایی که بر سر عروس و داماد می‌پاشند.	tirsek noghol	تیرسک نقل	۵۶
کوفته شد، گرفتن عضلات در اثر فعالیت فیزیکی	jovam ganest	جوام گنست	۵۷
وسیله‌ای چوبی که در خرمنکوب سنتی بکار می‌رفت	chaper	چپر	۵۸
ادرار	chor	چر	۵۹
ترسو، بزدل	choren del	چرن دل	۶۰
مثانه	chorendan	چزندان	۶۱
۱- چانه، ۲- صحبت زیادی	chaken	چکن	۶۲
حلقه ای به شکل ۵ در انتهای ریسمان	chambel	چمبل	۶۳
گنجشک	choochek	چوچک	۶۴
داربست بافت جاجیم و پارچه های ضخیم	choogha	چوقا	۶۵
خرد خاکشیر، شکسته	chilka	چیلکا	۶۶
به فرم پایون بستن	halghachom	حلقاچم	۶۷
سرشماری کردن، آمار گرفتن	khas korden	خاس کردن	۶۸
آشنای خانه زاد	khane khah	خانه خاه	۶۹
خوب، (آدم) مثبت، دلپسند	khajir	خجیر	۷۰
کمین کرده	khaf kordi	خف کردی	۷۱
دارکوب	dar kootan	دارکوتان	۷۲
قیچی پشم زنی، قیچی بزرگ خرد کردن گوشت	dovard	دوارد	۷۳
کوزه بزرگ ماست زنی به منظور گرفتن کره	dooshan	دوشان	۷۴
کبک	zarej	زرچ	۷۵
کنایه از آدم تنبل بی عرضه و بی تعصب	zard e goosh	زرد گوش	۷۶
شلغم	shalom	شلم	۷۷



کلاغ	gholach	غلاچ	۷۸
یک نوار لاستیکی که یک انتهای آن غلاب فلزی دارد و برای محکم کردن بار روی الاغ بکار می رود.	ghiaseh	غیاسه	۷۹
دیگ	ghazghan	قزقان	۸۰
کمر بند	gheish	قیش	۸۱
سرشیر	gheimagh	قیماق	۸۲
گوسفند در یک مقطع سنی مشخص	kavi	کاوی	۸۳
بز ۲ ساله که تازه بالغ شده است	kahar	کاهار	۸۴
صندلی کوچک زمینی (غالباً برشی از تنه درختان با ارتفاع تقریبی ۲۰ سانتیمتر)	katel	کتل	۸۵
قسمتی از طویله که گوساله کوچک و گوسفند و بز را در آن نگه میدارند.	keres	کرس	۸۶
زاغ سیاه	keshkeret	کشکرت	۸۷
کوپه علف، انباشته شده	kooppa	کوپا	۸۸
مجرای اکسیژن رسانی تنور	lokoombar	لکومبر	۸۹
پشه خیلی بزرگ، پشه ناقل مالاریا	laleh mar	لل مار	۹۰
سنگ کوچکی که از آن برای ساییدن گردو، برنج و ... بر روی لانه سنگ (رجوع شود به لانه سنگ) استفاده میشود.	landaseh	لنداسه	۹۱
نورگیر و هواکش پشت بام طویله و ...	loojen	لوجن	۹۲
از مشتقات شیر که پس از گرفتن پنیر از باقیمانده آن بدست می آید، لر	loor	لور	۹۳
قورباغه	vezghaz	وزقاز	۹۴



عکس: محمد الموتی



عکس: اشین دانیلی ذاکاریان



کوه‌ها و دره‌های الموت، جان پناه امامزاده‌های پر شمار - قسمت دوم

مریم وهایی جولادی

عکس: سجاد پیشدادی

تقریب چهارم

فرهنگ هر قوم و قبیله و منطقه ای متأثر از عوامل مختلفی است که یکی از آنها اقلیم و جغرافیای منطقه است. روستاهای الموت به دلیل کوهستانی بودن و وجود چشمه‌ها و نهرهای فراوان، پراکندگی زیادی دارد. در واقع هر جایی که آبی و چشمه ای جاری بوده روستایی نیز در کنار آن ساخته شده است. همین ویژگی به اضافه صعب العبور و غیر قابل دسترس بودن الموت، همواره این دره دست نیافتنی را پناهگاه بسیاری از مورد غضب واقع شدگان، اقوام تبعید شده و سران جنبش‌های سیاسی - اجتماعی قرار داده است و شاید وجود امامزاده‌های پر شمار این منطقه نیز برخاسته از همین ویژگی باشد و بسیار آشکار است حضور امامزادگان و بقعه‌های آن‌ها تاثیرات فرهنگی عمیقی را در فرهنگ مردم این مناطق ایجاد کرده و شاید به همین دلیل است که آموزه‌های اسلامی در این منطقه تا این حد عمیق و ریشه دار است. //

در دومین شماره اقلیم چهارم گزارشی با عنوان "کوه‌ها و دره‌های الموت، جان پناه امامزاده‌های پر شمار" منتشر شد که شامل تاریخچه کوتاهی از خاستگاه این امامزاده‌ها، شکل ظاهری بقعه‌ها و امامزاده‌های روستاهای الموت شرقی بود. در این شماره بخش دوم این گزارش با معرفی تعداد دیگری از این امامزاده‌ها که در منطقه غربی این پهنه کشکولی قرار گرفته‌اند.

مکانی زیارتی تلقی می‌شد، کانونی برای تجمع حامیان و مبلغان مذهبی نیز به شمار می‌آید.

آمارها نشان می‌دهد که بیشترین تعداد بقعه‌ها و اماکن متبرکه در زمان علویان در مازندران ساخته شده است. منطقه الموت نیز به لحاظ مجاورت با مازندران یکی از پایگاه‌های مرعشیان محسوب می‌شد از این رو این منطقه نیز پذیرای امامزاده‌ها و بزرگان و سادات علوی بسیاری بوده است. این بقعه‌ها و اماکن مذهبی در کل منطقه الموت از ویژگی‌هایی مانند ساختار ساده در ساختمان و محوطه مربوط به آن مشترکند. تقریباً تمامی امامزاده‌های الموت دارای ضریح مشبک از جنس چوب بوده که برخی از آنها با خودیاری مردم و سازمان اوقاف تبدیل به ضریح فضلی شده است.

امامزاده‌های الموت غربی

الموت در بخش غربی با مرکزیت رازمیان شامل روستاهایی است که در برخی از آن‌ها امامزاده‌ها و اماکن مورد احترام مردم به گونه شناخته شده‌ای وجود دارد. این امامزاده‌ها در بین مردم از اعتبار ویژه‌ای برخوردارند و مشهور است که نسب این امامزاده‌ها بطور عمومی به یکی از ۲ امام حسن مجتبی (ع) و امام جعفر صادق (ع) بر می‌گردد.

گفته می‌شود که حضور فرزندان یا نوادگان ائمه و بزرگان سادات، در ایران با شروع نهضت‌های تشیع در نیمه دوم قرن اول هجری صورت گرفته است و به دلیل جایگاه ویژه‌ای که در بین مردم داشتند، پس از وفات آنها، در محل دفنشان بقعه و مکان مقدسی ساخته می‌شد. این مکان‌ها که برای عموم مردم





- امامزاده اسماعیل(ع) ، روستای میلک
- امامزاده موسی(ع) کوشکدر
- امامزاده علی اکبر(ع)، روستای یارود
- امامزاده بی بی سکینه(ع)، جوینک
- امامزاده اسماعیل(ع)، روستای دستجرد علیا
- امامزادگان سام و جالوت(ع)، کیا کلایه علیا
- امامزاده هارون(ع)، بی بی شهربانو (س) روستای ده دوشاب
- امامزاده موسی(ع)، روستای ویار
- امامزاده چوبه(ع)، روسای بهرام آباد
- امامزاده کنعان(ع)، روستای پررود
- امامزادگان قطب الدین و امان الله بن مرتضی، کارندچال
- امامزادگان فضل، علی، اسماعیل و تقی(ع)، روستای صفرین
- امامزاده یوسف(ع)، روستای فشک
- امامزادگان ابراهیم واسماعیل(ع)، روستای عمند

روستاهایی که در آن ها امامزاده وجود دارد، غالباً به عنوان مرکز تجمع در مناسبت های مذهبی از کارکرد ویژه ای برخوردارند و تاثیرات آن به گونه ای است که روستاییان از ساز و آواز در این روستاها پرهیز دارند.

امامزاده های الموت غربی

- امامزاده ابوالحسن(ع)، شهرستان سفلی
- امامزاده اسماعیل، روستای فلار
- امامزاده محمد(ع)، روستای حسین آباد
- امامزادگان عمادالدین و جلال الدین(ع)، روستای کارندچال
- امامزاده هاشم(ع)، روستای دربند
- امامزاده افضل(ع)، روستای تلاتر
- امامزاده محمد ابراهیم(ع)، روستای پراچان
- امامزاده غایب(ع)، روستای ورتوان
- امامزاده شاه رشید(ع)، روستای هیر
- امامزادگان سه تن(ع)، شش تن، روستای کلایه
- امامزاده یحیی(ع)، روستای وشته
- امامزادگان محسن و قاسم(ع)، روستای حسن آباد
- امامزاده ام کلثوم(ع)، روستای ازگنین



پنجره ای رو به مهتاب گپ و گفتی با محمد حسن شعبانی الموتی

گزارش و عکس: محمد الموتی



خورشید، زبانه می‌کشید؛ سه زن ژنده‌پوش به همراه مردی جوان جلوتر در میان راه نشسته بودند؛ خستگی و گرما حتماً هر پیاده‌ای را از نفس می‌انداخت؛ باید توقف می‌کردیم؛ راهی برای عبور نبود؛ مقصد این زنان، معلم‌کلایه بود؛ سفری برای تقاضای معافیت پسر از سربازی؛ در کاروان روستای ما و بقیه روستاها که مثل یک قطار تا پایین دره امتداد داشت، چند خانواده دیگر هم بودند که به همین نیت، رنج سفر را به جان خریده بودند؛ آن روزها موعد سربازگیری بود؛ روزهایی که پیرمردان امروزی، آن را خوب به خاطر می‌آورند؛

نزدیکتر شدیم بی آنکه چیزی بگویم برخاستند؛ در این مواقع فرصتی برای استراحت نبود؛ استراحتگاهی هم وجود نداشت؛ تادشت بالا را باید طوری می‌رفتند که صدای اعتراضی از پشت سرشان بلند نشود؛

مادر و دو دختر، لال بودند و پسر، غرغرنان جلوتر از همه قدم بر می‌داشت؛ این را از قیل و قال بین‌شان متوجه شدم؛ مادر کم کم عقب می‌افتاد؛ لنگ لنگان حرکت می‌کرد؛ حالا من در نزدیکترین فاصله پشت سر او باید از سرعت قاطر کم می‌کردم؛ خواستم تذکری بدهم؛ اصلاً به عنوان جلودار، باید تذکر می‌دادم؛ زن، کفشی، گالشی یا گیوه‌ای به پا نداشت؛ پاشنه پایش شکاف بزرگی برداشته بود؛ با هر قدم، پای برهنه‌اش را که از زمین بلند می‌کرد، قطره‌های خون مثل گوی‌های درخشان سرخ‌رنگ، می‌غلتیدند و در جای قدم قبلی به خاک می‌نشستند و در آن غرق می‌شدند؛

نوجوانی پر شور بودم؛ در لحظه‌های ناب کشف هستی، شناختن خود و فهمیدن دیگران. پیش از این، بارها برای آوردن ذغال از کوه‌های روبروی بالاروج، در شب منتهی به جنگل‌های مازندران، با این گروه همراه شده بودم؛ با جمعی از مردان بالاروجی که چون کاروانی همدل و همراه، این مسیر را طی می‌کردند تا توشه فصل سرمایه‌شان را فراهم کنند؛ پدرم با آن نظم و اقتدار خاصی که از دوره نظام برایش به یادگار مانده بود، هر چند من را مستقل و قوی بار آورده بود اما با این حال در هر سفر، نوجوان کم سن و سالش را به مردان این گروه می‌سپرد تا در این مسیر، هم بتواند رسم زندگی و تلاش بیاموزد و هم از همراهی و کمک‌شان بهره ببرد؛ برای من این سفرها با همه سختی‌هایش همیشه سرشار از آموختن بود و مملو از عشق. این بار اما قصدمان، رفتن به دیکین و آوردن نمک بود؛ به پیشنهاد همراهان، من جلودار شدم و سوار بر قاطر در طلایه کاروان قرار گرفتم؛ تا شهرک راه زیادی نبود؛ شاید هم بستر رودخانه شاهرود با زیبایی‌هایش بر گذر زمان غلبه می‌کرد؛ مسیر شهرک به دیکین اما، کوره‌راهی بود باریک و خطرناک؛ آدم‌ها، قاطرها و الاغ‌ها تا جایی که به بالای دامنه و همواری دشت برسند، باید در یک ردیف حرکت می‌کردند؛ مجالی برای سبقت وجود نداشت؛ همه مجبور بودند از پی هم حرکت کنند و جایی برای جدا شدن و تنهایی نبود؛

آفتابی سوزان به کوه و دشت شعله می‌ریخت؛ خاک زیر پایمان سست بود؛ یک خاک نرم و رونده که انگار با گرمای



دیگر خودم نبودم؛ تذکر دادن را فراموش کردم؛ آرام شدم؛ معطوف شدم به جای پایهای مادر؛ انگار همراه با قطره‌های خون، من هم غرق می‌شدم؛ ذوب می‌شدم؛ بخار می‌شدم؛ و پس از این آرامش کوتاه ناگزیر، طغیان من آغاز شد؛ روحم پس آن، دیگر هرگز آرام نگرفت؛

گپ وگفت با مردی از تبار شور

صحبت ما با محمدحسن شعبانی الموتی، در یکی از روزهای پاییزی سال ۹۳ در خانه‌ای زیبا و پر از مهر که مزین به نام الموت است، از این نقطه آغاز شد؛

از بیان خاطره‌ای که هنوز پس از ۶۰ سال، آنچنان برایش تازگی دارد که همچون یک کودک، احساس معصومانه‌اش را در بغضی ناخواسته جلوه‌گر کند و شنونده را به توجه و عکس‌العمل وا دارد.

برای نسل امروز الموتی‌ها، شنیدن قصه‌هایی از این دست، آنگاه که پای خاطره‌گویی در شب نشینی‌ها و محفل‌های خانوادگی به میان می‌آید، شاید امری متداول و معمول نباشد؛ اما تا همین چند سال پیش که هنوز دنیای دیجیتال، این جنگ نابرابر را از ما نبرده بود، گریز به هزارتوی احوال پیشینیان و سرکردن با داستان‌های تلخ و شیرین بزرگترها، سرگرمی شیرینی بود که هم به شناخت تاریخ خانواده می‌انجامید و هم به انس و الفت و پیوندهای عاطفی میان اعضای خانواده استحکام می‌بخشید.

باری، این نوشتار نه در پی آسیب‌شناسی رابطه ما و دنیای دیجیتال است و نه می‌خواهد مرثیه‌گویی نداشته‌ها و از دست داده‌هایمان باشد؛ هر چند همه‌ی اینها در جای خود نیازمند توجه جدی و تامل بسیار است و متخصصان و دلسوزان این حوزه حتماً به آن خواهند پرداخت.

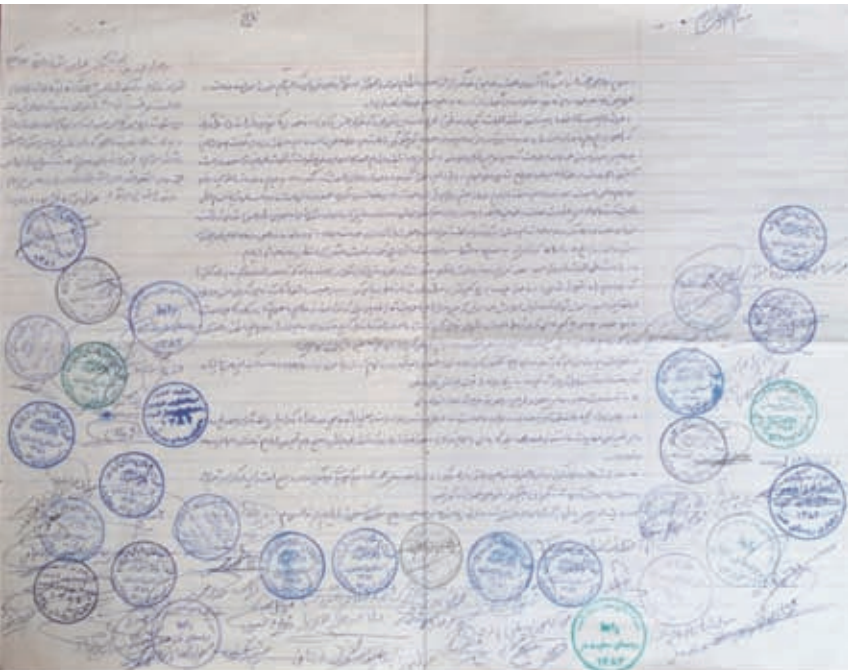
در اینجا فقط برای فهم مناسب‌تر مجموعه اقداماتی که در دوران معاصر، در قالب کنش‌های مشارکتی انجام شده است، گفت وگو با افرادی که فعالیت‌های داوطلبانه و فراگیری را در منطقه الموت سامان داده و توانسته‌اند در گذر زمان با تلاش خستگی‌ناپذیر و حفظ انگیزه و انسجام حول هدفی مشترک، بخشی از مشکلات منطقه را مرتفع ساخته و یا تحولی هر چند کوچک در زندگی و رفاه ساکنین آن ایجاد نمایند، مورد توجه و تحقیق نگارنده قرار گرفته است.

محمدحسن شعبانی الموتی، نامی آشنا

در گذر از خاطرات دور و نزدیک الموتی‌ها، بدون شک یکی از کسانی که بسیاری از ما کم و بیش با او آشنایی داریم، محمدحسن شعبانی الموتی است که در حداقل ۴۰ سال گذشته، پای ثابت اکثر گردهمایی‌ها، هم‌اندیشی‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و

تصمیم‌سازی‌های مرتبط با حوزه جغرافیایی الموت بوده است؛ فردی که عاشقانه سرزمین پدری‌اش را دوست دارد و در راه کمک به همولایتی‌هایش و کاستن از آلام آنها از بذل جان و مال و آبرویش دریغ نورزیده است؛

نگارنده این سطور از حدود پیش در ۲۰ سال به این سو، با پیچ و خم‌های آنچه که او و مجموعه همراهش انجام داده‌اند، به خوبی و با جزئیات همه‌جانبه آشنا بوده و روایت‌های او از سال‌های پیش از آن را نیز که مستند به مدارک و نامه‌نگاری‌ها و اقدامات عملی گوناگون است، مورد بررسی قرار داده است.

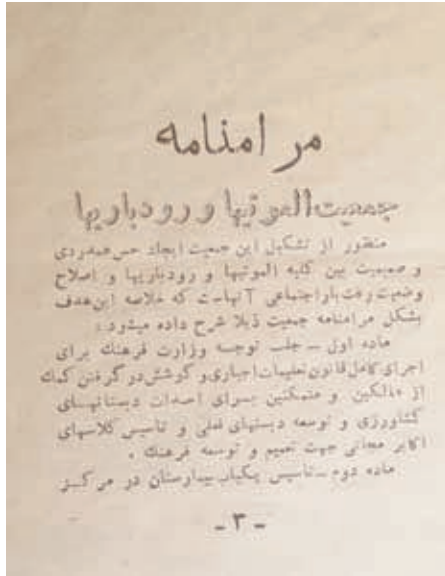


سند معرفی محمدحسن شعبانی الموتی به عنوان نماینده مردم الموت جهت پیگیری امور اداری و طرح‌های عمران و آبادانی منطقه، ممه‌ور به مهر و امضای نمایندگان شورای ۱۲۰ روستا

شعبانی الموتی، در زمره معدود کسانی است که عمر خود را در ادارات دولتی تهران و قزوین، جهت تسریع و تسهیل اجرای پروژه‌های مختلف مرتبط با منطقه الموت، سپری کرده و به جرأت می‌توان ادعا نمود که یگانه شخصی است که در طیف گسترده‌ای از اقدامات عمرانی، نقش واسطه‌ای پیگیرانه ایفا نموده است؛ به موازات این اقدامات البته از هیچ تلاشی برای ایجاد اتحاد و وفاق در قالب انواع و اقسام مجموعه‌های مردمی که بتوانند این نقش واسطه‌ای را میان دولت و مردم در سطحی وسیع‌تر به عهده گیرند، دریغ نکرده است؛ هرچند در اولی بسیار موفق و در دومی، با توفیق کمتری همراه بوده است.

گفتگوی ما، با سؤال درباره انگیزه اولیه ورود او به این وادی و کنکاش برای یافتن خاستگاه فکری وی آغاز شد؛ البته برای او، اولین دلمشغولی‌ها و کنجکاو‌های زودتر از هم سن و سالانش





جلوه کرده بود و او را به تجربه کردن و گذشتن از خطوط قرمز پذیرفته شده واداشته بود؛ چه، در زمانی که اعتراض رعیت به خان و ارباب منطقه، نتیجه‌ای جز طرد شدن و مورد آزار و اذیت نوچگان بارگاه ارباب قرار گرفتن و در نهایت، حتی نفی بلد شدن نداشت، او بدون توجه به خطرات ناشی از این اعتراض‌ها، به تحریک و تهییج مردم برای پیگیری حق و حقوقشان پرداخت. شعبانی الموتی پیروزمندانه می‌گوید: «پس از دیدن آن صحنه چنان خونم به جوش آمده بود که به محض رسیدن به معلم کلایه، زیر درخت گردویی که اتراق‌گاه مردم روستاهای مختلف الموت بود، یعنی درست همین جایی که الان بانک ملی معلم کلایه واقع شده، به بالای تخته سنگی رفتم و هر چه فریاد داشتم و هر چه فحش و ناسزا بلد بودم، نثار مسؤولان منطقه کردم؛ مردم را خطاب قرار دادم و از این که سر به زیر بار ظلم خم کرده‌اند، ابراز تأسف کردم؛ سعی کردم با شور و حرارتی عجیب، غیرتشان را تحریک کنم؛ ولوله‌ای در جمع پیدا شد؛ درست مثل آشوبی که در جان من جریان داشت و این آغاز مسیری بود که در تمام ۶۰ سال پس از آن تا به امروز، بر اساس آن راه پیموده‌ام»

نخستین دغدغه‌ها

او در ادامه می‌گوید: «این تحول، هر چه بزرگتر شدم بیشتر من را درگیر نمود؛ یعنی نظرم بعد از آن کلا معطوف به همین مسیر شد و در طول تحصیلات و پس از آن، همیشه دغدغه نخستم پیدا کردن یا به وجود آوردن زمینه‌هایی بود که بتوانم دردی از دردهای مردم بکاهم؛ پیش خودم می‌گفتم اگر مسؤولان آن زمان، مردمی بودند، اینگونه فجایع پیش نمی‌آمد؛ البته انصاف این است که بگویم در جمع اربابان و بزرگان منطقه، افراد معتمد مردمی نیز حضور داشتند اما من دیگر به این درک رسیده بودم که اینها تنها هستند و این تنهایی و اقلیت نمی‌تواند کاری از پیش ببرد؛ یعنی نمی‌تواند حریف مشکلات شود؛ هر چند خود من نتیجه این تنهایی و یک نفره کار کردن را تا به امروز هم می‌توانم بچشم»

این قصه، گویی سر دراز دارد و او هوشمندانه بی‌قراری ما را می‌فهمد اما اصرار می‌کند که دقت روایتش از فعالیت جمعی در الموت را فدای سرعت بیقراری‌مان نکنیم: «انتظار نداشته باشید من این راه را برایتان به سرعت توضیح بدهم و رد شوم؛ جوان‌ها نیازمندند که این فراز و نشیب‌ها را بدانند؛ خود ما هم باید دست بجنبانیم و اینها را در چهارچوب خاطراتمان منتشر کنیم؛ شما نیز در ثبت این جزئیات، صبور و با حوصله باشید.» از او درباره اولین‌ها می‌پرسیم؛ آیا می‌توان نمونه‌ای از اجتماع، انجمن، یا مجمعی خیریه را در تاریخ نسل‌های گذشته سراغ گرفت؟ او در پاسخ، از مرامنامه‌ای می‌گوید که مربوط به

سال ۱۲۷۰ شمسی است؛ این مرامنامه مربوط به انجمنی است به نام «انجمن شکم»؛ هم عنوان آن جالب است و هم موضوع و اهداف آن را منطبق بر یکی از اصلی‌ترین نیازهای مردم منطقه در آن دوران می‌داند. «پس از این انجمن، صدها تشکیلات، شورا، هیأت، تعاونی و انجمن دیگر در الموت تشکیل شد که متأسفانه هیچکدام قانونمند نشد و نتوانست به کار ادامه دهد؛ من هم با این که کم و بیش در جریان اتفاقاتی که در الموت رخ می‌داد قرار می‌گرفتم ولی تحصیل و اشتغال تقریباً اجازه نداده بود که بتوانم کار عملیاتی مثبتی را انجام بدهم تا این که پس از دوران اصلاحات ارضی و در سال ۱۳۵۳ توانستم اولین حرکت خودم را سازماندهی کنم.»

ورود به عرصه مشارکت اجتماعی

شعبانی الموتی در این دوران تصمیم می‌گیرد به دغدغه اصلی خودش که آن روزها به نظر مهمترین دغدغه الموتی‌ها هم به حساب می‌آمد پردازد: جاده‌ای برای الموت و دسترسی پیدا کردن آخرین روستای بستر رودخانه یعنی گرمارود به مرکز بخش؛ پیش از این هم مقدماتی را در این زمینه فراهم کرده بود و حالا منتظر بود تا با ارتباط برقرار کردن با سایر کسانی که دغدغه‌های مشابه او را دارند، مجموعه‌ای را برای پیشبرد بهتر امور سامان دهد.

اولین حرکت جدی ما ایجاد شرکت حمل و نقل امید الموت بود؛ سال ۱۳۵۳ بود و ما توانسته بودیم ۱۰۰ نفر را در الموت گرد هم بیاوریم که عضو سرمایه‌گذار این شرکت باشند؛ مثلاً کسی بزش را فروخته بود و سهام خریده بود؛ آن وقت‌ها طبق یک قانون نانوشته، ۵۰ درصد سهام شرکت‌های حمل و نقل به نام غلامرضا پهلوی سند می‌خورد؛ به عبارتی او

پدرخوانده شرکت‌های حمل و نقل بود و بدون این انتقال سهام، کسی نمی‌توانست در این حوزه فعالیت کند؛ به هر حال پس از کلنجار فراوان و تحت فشار بودن و تعقیب و گریز و تهدید، توانستیم در قزوین شرکت بین‌المللی حمل و نقل امید الموت را به ثبت برسانیم؛ با اینکه بسیاری از بزرگان و معتمدان الموتی داخل این مجموعه بودند، اما عملاً کار اجرایی و دوندگی‌ها، به عهده یکی دو نفر بود؛ مثلاً ما توسط آقای عبدالله یوسفی که یکی از بزرگترین شخصیت‌های عاشق الموت هستند، پیگیر کار شدیم؛ ایشان با روحیه ایثارگری که داشتند، یک بنز ۲۲۰ خرید و در اختیار ما قرار داد تا ما رفت و آمدمان به قزوین و پیگیری کار شرکت و اجرای برنامه‌ها و اهداف، آسان‌تر صورت بگیرد؛ بعد از مدتی هم دو دستگاه کاترپیلار برای ما به صورت قسطی خرید و مقرر شد ما ماهیانه ۹۰ هزار تومان به ایشان پرداخت کنیم؛ کمی بعد پیمانکاری به نام آقای افشار را به ما معرفی کردند که ایشان از آذربایجان آمد و کم‌کم راه را باز کردند تا بالاخره به گرامرود رسیدیم؛ یعنی مینی‌بوس برای اولین بار به میدانگاه گرامرود رسید؛ لحظات بی‌نظیر و خوشحال کننده‌ای بود و برای من از همه زیباتر بود چون پادویی کارها را انجام داده بودم و حاصل این دوندگی‌ها را که رضایت قلبی و شادی مردم بود، می‌دیدم.»

می‌پرسم چرا با توجه به ذینفع بودن کل مردم الموت، همیشه در چنین طرح‌هایی، مشارکت مردم مورد غفلت قرار گرفته و گردش‌نخبگان صورت نگرفته است؟

یکی از اشتباهات

شعبانی الموتی در پاسخ به این سؤال، در قامت یک منتقد، نقبی به معضلات و موانع کار جمعی می‌زند و ابتدا به یک مشکل اساسی اشاره می‌کند: «من برای این که انسجام ایجاد شود، خودم را هیچ‌کاره می‌دانستم و همیشه به دنبال آدم‌ها و شخصیت‌های بزرگ می‌گشتم و این یکی از اشتباهات من بود؛ امروز می‌توانم بگویم که ما نباید به دنبال آدم‌های بلندپایه و اسم و رسم‌دار می‌رفتیم؛ نیت من البته استفاده از ظرفیت‌های خوب اجرایی آنها برای کمک به آبادانی منطقه بود اما وقتی آن عشق واقعی و شور داوطلبانه وجود نداشته باشد، نتیجه ممکن است راضی‌کننده نباشد؛ آنها نه تنها توجهی نداشتند و کمکی نمی‌کردند بلکه غالباً از ما و امثال ما سوءاستفاده می‌کردند؛ مثلاً من به یکی از بچه‌های الموت که در دوره‌ای دارای مسئولیتی در شهر قزوین بود، اعتماد کردم و برای ترغیب و تشویق او به کمک و مشارکت در طرح‌ها، پروانه انجمن رشد و توسعه الموت را به نام ایشان گرفتم...»

می‌پرسم: یعنی مجموعه جدیدی تشکیل دادید؟ پاسخ می‌دهد: بله شرکت حمل و نقل تقریباً به آن هدف

اساسی که احداث جاده برای روستاها بود رسیده بود؛ ضمن این که پیگیری‌های شخصی ما برای احداث راه‌های جدید یا پیگیری آسفالت کردن مسیرهای قبلی ادامه داشت؛ در این سال‌ها مجموعه‌های زیادی قصد شکل‌گیری داشتند که هر کدام به دلایلی، موفق نشدند؛ ما دیدیم احتیاج به یک تحول داریم؛ به خاطر همین، در سال ۷۹ انجمنی را با اهداف جدید و عمومی‌تر و در موضوعات متنوع‌تر تشکیل دادیم.»

انجمن رشد و توسعه

ما به وجد می‌آیم؛ این انجمن حتماً الگوی مناسب‌تری از کار گروهی میان الموتی‌ها به ما خواهد داد؛ شاید تجربه سال‌ها کار فردی و شکست‌های کار تشکیلاتی و سازمانی، چراغ راه مشارکت‌کنندگان در این انجمن جدید خواهد بود؛ درباره «انجمن رشد و توسعه» می‌پرسم؛ می‌خواهیم بدانیم در این انجمن از چه روش‌هایی برای مدیریت اجتماعات استفاده شد و تا چه میزان، نقائص پیشین برطرف شد؟

او داستان شکل‌گیری این انجمن را توضیح می‌دهد: «ما در دوره‌ای که تقریباً اکثر روستاها دارای جاده شده بودند و حمل و نقل مردم راحت‌تر صورت می‌گرفت، به فکر ایجاد یک تحرک جدید در الموتی‌ها افتادیم تا هم ایده‌های جدیدی را که در ذهن داشتیم پیاده کنیم و هم بهسازی برخی از زیرساخت‌ها و توسعه بعضی از مسیرها را در دستور کار قرار دهیم؛ انجمنی در قزوین تشکیل دادیم که حدود ۵۰۰ نفر را جذب آن کرده بودیم؛ مسؤولین بلندپایه استانی را هم با خود همراه کرده بودیم؛ من در آنجا دبیر بودم چون همچنان می‌خواستم پادو باشم و رئیس تشکیلات هم آقای مهندس درگی بود؛ در همان ابتدا چون قزوینی‌ها گفتند ما به تهران نمی‌آیم و تهرانی‌ها هم گفتند ما به قزوین نمی‌آیم، مقرر شد دفتر بنده در بازار تهران، شعبه‌ی تهران ما باشد و دفتر آقای نورالله یوسفی در قزوین، به عنوان شعبه‌ی قزوین ما فعالیت کند؛ این تشکیل و تفکیک شعبه باعث شد که بر سر محل گردمایی‌ها اختلاف جدی پیش بیاید و عملاً جلسه‌ای با حضور همه اعضا شکل نگیرد؛ بنابراین من بعد از مدتی مجبور شدم همان تشکیلات را به تهران بیاورم و در آنجا با همان فعالیت‌ها، همان ارکان و همان اهداف و بدون هیچ تغییری آن را با «عنوان انجمن مرکزی الموت» به ثبت برسانم؛ متأسفانه تشکیلات قزوین هم که پروانه‌اش به نام همان دوست مسؤول مان بود، به دلیل دریافت حق عضویت و جمع‌آوری مبالغ قابل توجهی که دارای سند نبود و گزارش آن به اعضا داده نشده و مشخص نشد در چه مسیری هزینه شده، پس از ۳ ماه با طرح شکایت در دادگاه و دستور استاندار قزوین، از فعالیتش جلوگیری شد و پروانه‌اش باطل شد.»

داستان انجمن رشد و توسعه الموت با همین چند جمله





عکس: سجاد پیشدادی

پایان می‌پذیرد؛ مبهوت می‌مانیم که خلاء موجود در روابط مشارکتی الموتی‌ها از کجا نشأت می‌گیرد و مدام تکرار می‌شود؟ و چرا نقطه پایانی بر این جدایی‌ها وجود ندارد؟ چرا امیدها ناامید می‌شوند؟

از اینجا به بعد، شاید برای ما دیگر یک داستان خطی و ساده باشد؛ همان مشکلات، آسیب‌ها و عدم آموزش‌ها که همیشه نتیجه‌های تراژیک مندرج در کتاب‌ها یا فیلم‌ها را به بار می‌آورد؛ اما ورای این ضعف‌ها، تلاش و استقامت او و همراهان انگشت‌شمارش مایه‌ی شگفتی است که از پای نمی‌نشینند و سعی می‌کنند این بار با طرحی نو، مقدمات ایجاد یک مجمع کاملاً فراگیر را فراهم کنند.

مجمع ملی مهتاب

به آقای شعبانی می‌گوییم نقطه بازگشت شما به تفکر ایجاد یک سازمان فراگیر برای الموت و تشکیل یک مجمع ملی، با اهدافی به مراتب پخته‌تر، عام‌تر و البته تخصصی‌تر کجاست؟ چه چیزی در تجربه‌های پیشین مغفول مانده بود و یا رعایت نشده بود که همچنان انگیزه شما را برای ادامه کار حفظ می‌کرد؟ شعبانی الموتی آهی می‌کشد و می‌گوید «من با عشق به این مسیر قدم گذاشتم؛ واقعا دیدم از کس دیگری نمیتوانم توقع داشته باشم که همین احساس من را داشته باشد؛ ما در تهران بسیار پرکار فعالیت‌هایمان را انجام دادیم؛ چندین و چند گردهمایی با عنوان انجمن مرکزی الموت برگزار کرده بودیم، یک شورای مرکزی پرتعداد متشکل از اکثر بزرگان الموت را اعضاء انتخاب کرده بودند و آن شورا به چند نفر از جمله بنده ماموریت داده بود که ثبت رسمی انجمن را پیگیری کنیم؛ بعد از آن پیشنهاد تاسیس مان را به وزارت کشور دادیم؛ بعد از مدت کوتاهی به ما اطلاع دادند که از مجموع ۱۴ هزار نهاد موجود، تنها با ملی شدن انجمن الموت و مجمع بختیاری‌های مقيم مرکز موافقت شده است؛ نام انجمن را در دفتر حمید اسماعیلی، با حضور محمد الموتی و من تعیین کردیم و پیشنهاد دادیم؛ «مجمع همیاری و توسعه الموت بزرگ (مهتاب)» که با وجود مخالفین سرسختی که داشتیم بالاخره موفق شدیم و توانستیم مراحل ثبت را انجام دهیم؛ در این مدت البته کارهای بسیار بزرگی صورت گرفت؛ ما ۲۲ جلسه عمومی برگزار کردیم؛ ۱۲۳ نفر از بزرگان الموت به عنوان شورای مرکزی مجمع انتخاب شدند که بعدها هیات مدیره را انتخاب کردند؛ کتاب طلایی الموت را پشتیبانی کردیم؛ مثلا برای نخستین بار هیات دولت با تمام اعضایش در منطقه الموت حاضر شد؛ ببینید حدود ۴۰ سال است که ما برای جاده اکبرآباد سینه می‌زنیم؛ لازم بود که یک بار برای همیشه ضرورت توجه جدی به این پروژه را در حضور اعضای هیات دولت گوشزد کنیم؛ با وزارت امور خارجه

مکاتباتی داشتیم که دفاتری را در سفارتخانه‌های چند کشور داشته باشیم برای کمک اداری به ایرانیانی که به هر دلیلی دچار گرفتاری‌هایی می‌شوند؛ از این قبیل اقدامات و فعالیت‌های دیگری که در گزارش سالانه مجمع وجود دارد.»

سلحشور اما تماشاگر

شعبانی الموتی در پاسخ به این سؤال که عمده ضعف‌های فعالیت‌های مشارکت محور در منطقه الموت چه مواردی است، از ۲ زاویه به اظهار نظر می‌پردازد: «به لحاظ شخصی: غرور، خودخواهی، جاه‌طلبی، حقد و حسادت را از معایب فردی الموتی‌ها می‌دانم هر چند در مقابل و در توصیف محاسن آنان باید بگویم الموتی‌ها آدم‌های سلحشور، نستوه و شجاعی هستند؛ به لحاظ کار جمعی و مشارکت در امور این را بگویم که تنهایی من و امثال من که ممکن است در کل منطقه تعدادمان به صدها نفر هم برسد اما هر یک جدا جدا و بی اطلاع از یکدیگر در حال انجام کارهایی هستیم، دلیلی ندارد جز خصوصیت‌های ذاتی کار داوطلبانه؛ یعنی هر کسی رغبت نمی‌کند به دلیل وجود این ویژگی‌ها وارد این مسیر شود و اغلب مردم در این زمینه‌ها تماشاگرانی بیش نیستند؛ ببینید! بیش از ۱۰۰ روستا تومار داده‌اند و امضاء کرده‌اند و به بنده برای پیگیری امورشان وکالت داده‌اند؛ اینها امانتی است که به گردن من افتاده و نمی‌توانم با توجه به



«جلوگیری از اجرای طرح گسترش بستر رودخانه شاهرود که در صورت اجرا، بخش اعظم زمین های کشاورزی مردم از بین می رفت؛ پیگیری نصب گیرنده های تلویزیونی در اکثر روستاهای الموت؛ پیگیری نصب تجهیزات مورد نیاز مخابراتی و پیوستن روستاها به شبکه تلفن سراسری؛ اعتراض به توقف ساخت تونل اکبرآباد، چون گفته بودند حیات وحش در خطر است ولی با پیگیری ما ساخت جاده از سر گرفته شد؛ تلاش برای ایجاد صندوق سرمایه گذاری که هنوز در جریان است و در آینده ای نزدیک به نتیجه می رسد؛»

و آخرین پرسش ما، توصیه شما به جوانان امروز الموت؟
- توصیه خاضعانه من این است که قدر یکدیگر را بدانید از گذشته درس بگیرید و اتحاد داشته باشید؛ اشتراکات ما خیلی خیلی بیشتر از موارد اختلاف ماست؛ در طول زمان متوجه خواهید شد که این اختلافات واقعا آنقدر ارزش نداشتند که رفاه و آسایش و پیشرفت ما را به تاخیر بیندازند؛ دست همه جوانان عزیزم را به گرمی می فشارم و به داشتن اینچنین عاشقانی در سرزمین الموت بزرگ افتخار می کنم»

عشق و علاقه ای که خودم هم دارم، رها باشم؛ اما کسی هم پا پیش نمی گذارد برای برداشتن این بار از روی شانه های من؛ چرا که اینگونه کارها ۳ خصوصیت عمده دارند؛ یکی این که رایگان انجام می شوند یعنی در آمدی ندارند؛ دوم این که ظرفیت بالایی برای هزینه کردن و وقت گذاشتن دارند و سوم این که ظرفیت کوچک شدن شخصیت افراد در آن وجود دارد؛ یعنی شما باید آماده باشی که برای رسیدن به هدف اجتماعی از خودت بگذری؛ اما در عمل چه می بینید؟ هرکسی می خواهد خود را مطرح کند؛ باری به هر جهت به الموت توجه می شود و نفع شخصی دخالت زیادی دارد؛ من ۴۰ سال وقت و سرمایه و آبرویم را گذاشتم اما با این همه از مردم هیچ گلایه ای ندارم؛ از عدم اتحادمان ناراحتم؛ در جلسات متعدد مثلا ۱۵۰ نفر اعلام می کنند که به لحاظ مالی می خواهند کمک کنند؛ بعد که حسابی باز می شود، حتی یک نفر پولی واریز نمی کند؛ یا در زمان انتخابات مختلف، تا حالا هر تلاشی برای اتحاد بین الموتی ها بی نتیجه بوده؛ در ظاهر استقبال می کنند ولی کار خودشان را می کنند و شکست می خوریم؛»

می پرسم: مهتاب چه خروجی های مشخصی در همان حوزه هایی که به ادعای شما خوب کار کرده، دارد؟ او در پایان این گفت و گوی ۴ ساعته، همچنان با حوصله پاسخ می دهد:



نشست اعضا انجمن رشد و توسعه الموت - عکس: محمد الموتی



... و الموت بکر مانده است

گفت وگو با یوسف علیخانی

سودابه قیصری

اشاره



یوسف علیخانی زاده فروردین ۵۴ روستای میلک الموت قزوین و دانش آموخته زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران راهی طولانی طی کرد تا عشق خود به زادگاهش را نشان دهد.

برای شناساندن فرهنگ الموت ۳ سال به همراه افشین نادری راهی روستا شد و قصه‌ها و باورهای مردم را گردآوری کرد که همچنان در قفسه آرشیوی پایگاه الموت خاک می‌خورد. قصه عشق "عزیز و نگار" را در سال ۸۱ به ناشر سپرد که به چاپ چهارم رسیده است و فیلم مستندی بر اساس همین قصه ساخت که جوایزی به دست آورد.

یوسف علیخانی عاشق نوشتن است، عشقی که به او نیروی زنده ماندن می‌دهد. ده کتاب منتشر کرده ولی سه گانه اش "قدم بخیر مادر بزرگ من بود"، "ازدهاکشان" و "عروس بید" را دوست تر می‌دارد.

علیخانی ناشر خستگی ناپذیر این روزها بسیار فعال است و در نمایشگاه‌های متعدد استان‌ها، کتاب‌های نشر خود "موت" را به دست عاشقان کتاب می‌رساند و البته امید دارد که بتواند به زودی به دور از دغدغه‌های معیشت، سه رمان نیمه تمام خود "بیوه کشی"، "مایان" و "کاپوچینو لطفا" را به سرانجام برساند.

به سامان رسیدن "خانه فرهنگ میلک" که علیخانی مایل است "خانه رفتگان میلکی" بنامدش، آرزوی است که یوسف میلک همه همتش را خرج آن کرده است.

راه دور می‌رویم، وقتی نظرات «مارکو پولو»ی معروف را درباره موتی‌ها دنبال می‌کنیم، می‌فهمیم الموت را ندیده و هر چه نوشته از گفته‌های قزوینی‌هاست که متأسفانه همین‌ها باعث راه یافتن خرافه درباره این مردم شده است. البته باید اعتراف کرد درباره الموت از وجوه باستان‌شناسی و تاریخی از منظر «حسن صباح» شناسی خوب کار شده است اما درباره وجوه دیلم‌شناسی و اینکه الموت به عنوان بخشی از دیلمستان بزرگ تنها ردهایی ازش در تاریخ هست، اگر تلاش کسانی چون «کسروی» نبود، چیزی نبود و یا این اواخر مقالات استاد «عبدالرحمان عمادی» و «عنایت‌الله مجیدی».

حرفم را جمع کنم. من به عنوان «یوسف علیخانی» نویسنده و مردم‌شناس، هنوز الموت را به دلیل شرایط جغرافیایی ویژه‌اش که دست هر کسی به آن نرسیده همچنان بکر می‌بینم و امیدوارم البته همچنان باکره و بکر بماند.

- آقای علیخانی برای ورود به بحث بفرمایید وجه تمایز فرهنگ الموت با جاهای دیگر در چیست؟

وجه تمایز خاصی ندارد و معتقدم این وجه تمایز را باید در نگاه مان جستجو کنیم. برای من نه به عنوان یک الموتی، که به عنوان یک نویسنده و محقق در بکر بودن آن است. بکر به این معنا که آنقدر ماده خام در آن نهفته است که جای کار بسیار دارد. من نویسنده دنبال موضوعاتی هستم که پیش از من نوشته نشده باشد. دستمالی نشده باشد. تکراری نشده باشد و الموت بکر مانده است. از وجوه مردم‌شناسانه هم چنین است. شاید الموت تاریخی، بارها دست‌مایه محققان و نویسندگان قرار گرفته اما معتقدم این وجه نیز با مایه خیال آمیخته شده و برای همین است که وقتی از نویسنده‌ای مثل «امیر عشیری» می‌پرسم چطور رمان «آشیانه عقاب» را نوشتی؟ جواب می‌دهد از خیالاتم یا وقتی کتاب «پل امیر» را می‌خوانی می‌بینی بیش از آنکه از واقعیت مایه گرفته باشد از خیالاتش نوشته است. چرا



- شما برای شناساندن این فرهنگ چه کارهایی انجام داده‌اید؟ چه انگیزه‌ای برای کارتان داشته‌اید؟

باور کنید هنوز هیچ کاری انجام نداده‌ام. در دوره‌ای ۳ ساله به همراه دوست خوبم «افشین نادری» و به راهنمایی «عنایت‌الله مجیدی» و حمایت دکتر «حمیده چوبک» راهی روستاهای الموت شدید و روستا به روستا، قصه‌ها و نقل‌ها و باورهایشان را گردآوری کردیم که ۲ جلدش «الموت بالا» و «الموت پایین» همچنان در قفسه آرشیوی پایگاه الموت مانده و هنوز چاپ نشده. یک دوره‌ای به تنهایی چند ماهی در میان مراغیان رودبار و الموت چرخیدم و با گنجینه‌ای از گفته‌ها و شنیده‌ها بازگشتم که هنوز کسی پیدا نشده حمایت کند تا قصه‌ها و باورها و اسنادی را که درباره این قوم نجیب گردآورده‌ام، قالب کتاب پیدا کند.

- نخستین کارتان درباره الموت چه بود؟

اولین کار جدی‌ام درباره زادبوم تحقیق یک سال و نیمه‌ام درباره قصه معروف «عزیز و نگار» سال ۸۱ به وسیله نشر ققنوس منتشر شد که حالا به چاپ چهارم رسیده و اگر حمایت آقای «حسین زادگان» مدیر فرهیخته ققنوس نبود شاید آن هم همچنان مانده بود. در همین حال و احوال و به بهانه انتشار چاپ دوم کتاب عزیز و نگار که گردآوری ۱۴ روایت شفاهی و ۵ نسخه شفاهی و مقدمه مفصلم درباره ویژگی‌های این قصه بود، به لطف «علی دهباشی» و برای شب‌های بخارا، فیلم مستندی ساختم از عزیز و نگار که خوشبختانه جوایزی را هم به خود اختصاص داد.

- شما مجموعه داستان‌هایی هم دارید ...

شاید بتوانم بگویم کار اصلی من ۳ مجموعه داستان «قدم‌بخیر مادر بزرگ من بود» که به چاپ پنجم رسید و برنده جایزه صادق هدایت و جشنواره بین‌المللی روستا و نامزد کتاب سال جمهوری اسلامی ایران هم شد، دیگری «ازدهاکشان» بود که به چاپ ششم رسید و جایزه کتاب جلال آل احمد را گرفت و نامزد جایزه هوشنگ گلشیری گردید و «عروس بید» با ۵ چاپ، برنده جایزه کتاب سال شهید غنی پور و نامزد جایزه پکا شد که با استفاده از باورداشت‌های مردم زادگاهم، روستای «میلک» نوشته‌ام.

میلک؟

بله! میلک و میلکی‌ها در وجه خاص و الموت و الموتی‌ها در وجه عام، شخصیت اصلی داستان‌هایم هستند که مورد اقبال مردم قرار گرفته‌اند و جالب است برای شما بگویم خوشبختانه این ۳ کتاب تا کنون به زبان‌های مختلف انگلیسی و آلمانی و فرانسه و ترکی و عربی ترجمه شده و بارها براساس آن پایان‌نامه‌هایی در داخل و خارج کشور نوشته شده است.



- کار جدید چطور؟

چند رمان نیمه‌کاره دارم که امید دارم به زودی منتشر شود. رمان‌هایی مثل «بیوه‌کشی» و «مایان» و «کاپوچینو لطفا».

- چی باعث شد قصه‌های الموت را گردآوری کنید؟

سال‌ها قبل شاید وقتی هنوز نوجوانی ۱۸ یا ۱۹ ساله بودم، آرزوی این کار را داشتم حتی یادم هست وقتی هنوز دانشجوی نشده بودم، از آقای حضرتی‌ها که آن وقت‌ها در میراث فرهنگی مسوولیتی داشتند، خواستم حمایت کنند. نشد. ماند تا سال ۸۱ که من ناخواسته از روزنامه جام جم بیرون آمدم. در فاصله‌ای که دوباره سر کارم برگردم، به پیشنهاد انتشارات ققنوس، کتابی نوشتم به اسم «به دنبال حسن صباح». کتاب را به استاد عنایت‌الله مجیدی دادم تا از نظرات‌شان بهره بگیرم. کتاب را به خانم دکتر چوبک رساندند. قراری گذاشته شد. ایشان جنونم را درباره الموت دیدند و پیشنهاد گردآوری قصه‌های الموت را دادند و همان طور که در بالا گفتم دو مرحله اش «زوارک و روستاهای اطراف» و «گازرخان و روستاهای اطراف» به پایان رسید. هر جلدش هم بیش از ۶۰۰ صفحه. آبرویی است برای خودش که امیدوارم رخ بنماید. یک جلد از کتاب آماده شده پیش خانم دکتر چوبک است و یک جلدش در کتابخانه شخصی خودم. مرحله مراغیان را هم قرار بود برای خانم دکتر چوبک و پایگاه الموت کار کنم که هرگز بهشان تحویل ندادم و چون گنجی برای خودم نگه داشته‌ام.

در همان روزها وقتی در سفرهای بعدی به روستایی که قبلاً رفته بودیم، می‌رفتیم می‌دیدم راویان ما فوت کرده‌اند. این بغض و سردرگمی باعث شد کار مفصلی هم در روستای «میلک» انجام بدهم که آماده شده اش ۴۰۰ صفحه است. به اسم «گتته‌ها» یا گفته‌های مردم میلک. آیین‌ها و باورداشت‌هایشان و ...

- شما فکر می‌کنید هنوز این باورهای که در کتاب‌های شما به آن پرداخته‌اید وجود دارند؟

تا آدمی زنده است باورها هم زنده‌اند و خوشبختانه همان



طور که گفتم سرزمین الموت به دلیل ناشناخته ماندنش و از سوی دیگر کمتر مورد حمله قرار گرفتنش از سوی فرهنگ‌های بیرونی، خودش مانده و باورهای اصیل‌شان مانده است.

- بن‌مایه داستان‌های شما از کجا نشأت می‌گیرد؟

از خودم؛ به عنوان یک میلکی، به عنوان یک الموتی. از مردم، از الموت، از مردم سراسر ایران. زمانی باز جنون به دنبال آمده بود، در یک سفر ۳ ساله، کوله‌پشتی به پشت، گاهی با اتوبوس و گاهی با قطار و گاهی با پای پیاده، جاهای مختلف ایران را می‌جستم دنبال گمشده‌هایم. گاهی داستانی مثل «عروس بید» باورش از مردم جوانرود کرمانشاه آمده است و من در روستای میلک بازسازی‌اش کرده‌ام. یا داستان «مرده‌گیر» که باور مردم آستارا است اما من کشاندمش به الموت. یا رمان «بیوه‌کشی» که یک رسم لری است اما من مابه‌ازای الموتی‌اش را پیدا کردم و آن را نوشتم. من یک ایرانی‌ام، بعد الموتی‌ام، بعد میلکی‌ام. و در واقع این جستجویم برای این بوده که بفهمم انسان کیست؟

- داستان عزیز و نگار در فرهنگ قوم‌های دیگر هم ردی دارد؟
یک وقتی فکر می‌کردم «عزیز و نگار» مردم طالقان و الموت و البرز، همان «عزیز و کبری» کردی است و همان «اصلی و کرم» ترکی است و همان «ویس و رامین» مردم ایران. بعد فکر کردم همه قوم‌ها برای خودشان «لیلی» ای دارند و «مجنون» و چه عجب که همه هم کمر بسته‌اند به کشتن‌شان، ناجوانمردانه تا شب‌هایشان پر شود از سوز و گداز تا بتوانند گریه کنند و ...

- باز خورد تحقیقات شما در مورد «عزیز و نگار» و «حسن صباح» چه بود؟

منظورتان اگر از سوی مردم است، خوب بود. اگر از سوی منتقدان و مطبوعات است، خوب بود. اگر از نظر مسوولان منظورتان هست باید بگویم تا به حال ندیدم مسوولی افتخار کند به فرهنگ دوستان خاکش. تردید ندارم بعد از مرگ تک تک ما، مجسمه‌هایمان را می‌سازند که بهش افتخار کنند اما برایشان چه فرقی می‌کند فلانی با چه بدبختی‌ای این کارها را انجام داده. بگذریم از مسوولی که خیرش را دارم در جلسه شورای شهر قزوین، مخالف حتی هدیه دادن ۲۰۰ هزار تومانی به محققش بوده و گفته این قصه را باید ریخت دور. چرا؟ چون دختر و پسرهای الموتی سر چشمه برای همدیگر می‌خوانند. تا وقتی چنین مسوولانی هستند که عشق برایشان احمقانه است، وضعیت‌مان همین خواهد ماند که هست. وقتی عشق نباشد، انتظار نداشته باشیم فرزندی، پدر و مادرش را دوست بدارد و پدر و مادرها، فرزندان‌شان را و آدمی، کشورش را و آدم‌ها، پروردگارشان را.

- زبان مردم الموت خود قصه‌ای است، چرا مردم الموت زبان خود را «تاتی» و «گیلکی» می‌دانند اما کسانی چون استاد «عبدالرحمان عمادی» زبان مردم این منطقه را «دیلمی» می‌دانند؟
حوصله‌اش نیست درباره این بگویم که ترک‌ها به مردم این منطقه از این جهت «تات» می‌گفته‌اند چون زبان‌شان را نمی‌دانستند چنان‌که اعراب، ایرانی‌ها را «عجم» خطاب قرار می‌دادند. زبان‌مان دیلمی است چون دیلمی هستیم. احمد کسروی مولف کتاب شهریاران گمنام در مورد دیلمان و دیلمستان می‌نویسد:

"ولایت جنگلی و کوهستانی که در نقشه امروزی ایران، گیلان نام دارد، در زمان ساسانیان به دیلمان یا دیلمستان معروف بود. چه این ولایت از روزی که در تاریخ‌ها شناخته شده نشیمن دو تیره مردم بوده که تیره‌ای را «گیل» و دیگری را «دیلم» می‌نامیدند. گیلان یا تیره‌گیل در کناره‌های دریای خزر در آنجاها که اکنون رشت و لاهیجان است می‌نشستند و با آذربایگان (آذربایجان) و زنگان (زنجان) نزدیک و هم‌سامان بودند. ولی دیلمان در کوهسار جنوبی آن ولایت در آنجاها که اکنون رودبار و الموت است جای داشته و بیشتر با قزوین و ری همسایه و نزدیک بودند."

به استناد قول برخی محققان از جمله اصطخری، جغرافی‌دان قرن چهارم هجری، تیره گیل یا گیلانیان در بیه‌پس یا بخش غربی سفیدرود و تیره دیلمیان در بیه‌پس یا بخش شرقی سفیدرود که بیشتر از اراضی کوهستانی و مرتفع تشکیل می‌شده زندگی می‌کردند. اصطخری تصریح کرده که تختگاه پادشاهان دیلمی در رودبار (رودبار الموت) است.

- شنیده‌ام در حال دایر کردن یک خانه فرهنگ در الموت هستید، این خانه در چه مرحله‌ای است؟

این خانه را که در روستای خودم میلک برپا کرده‌ام ابتدا اسمش را گذاشته بودم «خانه رفتگان میلکی» بعد به مرور دیدم همه می‌گویند خانه فرهنگ میلک. من هم برایم مهم نیست اسمش چه باشد. مهم این است که آرزو دارم این کار به سامان برسد و مردم ببینند خودشان و گذشته‌شان را. تا حالا کار خوب پیش رفته است و امید دارم به سرانجامش.

- از ارگان‌های فرهنگی برای چاپ و توزیع آثارتان کمک گرفتید؟
من نویسنده‌ام و محقق. کار من نیست دنبال آن‌ها بدم. کار من این است که دنبال مردم بدم. کار آن‌ها هم این است که دنبال من نویسنده و محقق بدوند.



بیلاق روستای کوچن الموت شرقی

سمانه علیخانی



پشم چینی در بیلاق - عکس: سجاد پیشدادی

تصویر: سجاد پیشدادی

بیلاق واژه ای ترکی است (ی/اری/ی) که "بی" آن به معنی تابستان و لاق هم پسوند مکان است. بیلاق به معنی جایی است که در تابستان سکنی گزینند و به زبان دیگر بیلاق یعنی سردسیر که در مقابل قشلاق گرمسیر قرار می گیرد. در زبان فارسی نیز بیلاق یا تابستانگاه به کوهپایه، جای سردسیر یا اقامتگاه تابستانی و جای خوش آب و هوا گفته می شود. بیلاق و قشلاق قصه مکرر تاریخ عشایر در سرزمین عشیره پرور ایران بوده است و عشایر کوچ رو همواره بین بیلاق و قشلاق در آمد و شد بوده اند که داستان های فراوانی از این کوچ ها در ادبیات عشایری ما وجود دارد. البته روستاییان نیز که در واقع عشایر ساکن بوده اند برای چرای بهتر گوسفندان خود در تابستان، آنها را به بیلاق می بردند و هنوز هم می برند اما قشلاق آنها همان روستایشان بوده است.

زندگی در بیلاق ها تنها در مدت کوتاهی از سال ادامه می یافت و عشایر در سرزنده ترین شرایط طبیعت وارد بیلاق می شدند و در حالت پرمردگی طبیعت انجا را ترک می کردند. این تضاد در چشم انداز ادبی، الهام بخش ترانه ها و ادبیات فولکلوریک فراوانی بوده است که در میان برخی عشایر تا حدودی تا کنون نیز حفظ شده است. در میان قبایل و عشایر ترک زبان، موسیقی عاشیق ها گنجینه ای غنی از وصف تصویر ذهنی بیلاق است.

نوشته پیش رو به بیلاق روستای کوچن پرداخته و در آن به بخشی از آداب بیلاق اشاره دارد که از نظر تان می گذرد. شما نیز تا بهار صبر کنید آنگاه چشمان خود را ببندید و در صبحگاهی خنک در دل علفزارهای بیلاقی الموت از شیر داغی بنوشید که تازه از میش ها و بزهایی دوشیده شده اند که دیگر بره هایشان علف به دهانشان شیرین آمده است.



فشریه الکترونیکی - ویژه الموت
سال دوم - شماره ۳ - اسفند ۱۳۹۲

تمام آب هایی ست که حوزه آب ریز اندج رود را تامین و در طول سال جاری و آن را پر آب نشان می دهد با این روستای سرسبز و کوهستانی آشنا می شویم. جایی که روستا در پایین ترین سطح در کنار آب به آرامی و آهستگی روان می شود

در کیلومتر ۱۰ جاده روستایی مرکز بخش الموت شرقی به طرف تارولات که ساختمان مرکز تحقیقات و فعالیت های انرژی هسته ای ایران در آنجا قرار دارد به روستای کوچن می رسیم. در منتهی الیه اندج رود جایی که تقریباً سرچشمه



دوشیدن گوسفندان - عکس: سجاد پیشدادی

جنگ و درگیری رخ می‌دهد که شاید تا ساعت‌ها این دعوا ادامه داشته باشد و بطور کلی این حالت جفت‌یابی و آمیزش معمولاً ۳ الی ۴ روز در گله ادامه داشت و در این میان همه گوسفندان ماده چه شیرده و چه غیر شیرده یک ساله (کاوای) عموماً به اصطلاح چوپان‌ها "تر خورده اند" تولد بره‌ها معمولاً در پاییز و اواخر زمستان اتفاق می‌افتد و این امر داخل طویله صورت می‌گیرد و به ندرت پیش می‌آید که در صحرا اتفاق بیوفتد! چوپان‌ها در طی مراسمی در روستا مشخص می‌شدند و هر کدام می‌دانستند که با چه تعدادی گوسفند راهی بیلاق می‌شوند و صاحبان گوسفندان را می‌شناختند و طبق توافق قبلی که با صاحب گوسفند انجام می‌دادند که به ازای این خدمت، صاحب گوسفند موظف به ارائه کمک کردن کوچ به بیلاق در ۲ مرحله است (کوچ بار) و حتی وظیفه کمک و یاری در چیدن علوفه زمستانی چوپان و حمل آن به روستا به وسیله الاغ باربر یا کوله بار خود می‌شدند. در عوض چوپان در ازای چراندن همه شیر گوسفندان را می‌دوشیدند و از آن کره می‌گرفتند و در آخر کشک، ماست، پنیر و سایر محصولات را تولید می‌کردند و از این مقدار محصول تولیدی به ازای هر گوسفند شیرده، یک چارک کره به مالک داده می‌شد و الباقی متعلق به چوپان می‌شد و یا ۳ یا ۴ کیلو کشک و در ایام تابستان هم به ازای چراندن، ماست سَر یا قیماق (سر شیر) به خانه‌های مالک می‌فرستادند و الباقی گوسفندان نازا (پرام) مبلغ ریالی به عنوان مزد به چوپان پرداخت می‌شد و چوپان وظیفه مراقبت را به عهده داشت که اگر خدایی نکرده گرگی به گله زد باید لاشه گوسفند را تحویل صاحب آن می‌دادند. البته ناگفته نماند برخی از چوپانان اسلحه شکاری را معمولاً به همراه خود داشتند تا در مواقع خطر با شلیک هوایی امنیت گله را تأمین کنند و این احساس خطر را مدیون سگ گله هستند که با صدای پارس کردن خود به چوپان می‌فهماند که خطری در کمین گله است و چوپان‌ها نیز با سرو صدایی که ایجاد می‌کنند حیوانات وحشی را از خود و گله دور خواهند کرد. مگر در مواقعی که گوسفندی از گله جا می‌ماند و طعمه حیوانات درنده می‌شد!

در سمت غرب رودخانه و به وسعت شمال به جنوب در ازای خانه‌ها در کنار هم و بسیار فشرده قرار گرفته‌اند. در این روستا روزگاری نزدیک به ۱۲ گله (رمی) گوسفند در سپیده دم هر صبح روانه دامنه‌های شمال شرقی و غربی روستا می‌شدند و این رمه‌ها هر کدام آن نزدیک به ۳۰۰ تا ۷۰۰ راس گوسفند را تشکیل می‌دادند و وقتی غروب هر روز به سمت محل (روستا) سرازیر می‌شدند کوچه‌ها مملو از گوسفندان چاق و پر شیر می‌شد. این برنامه ۴۰ تا ۶۰ روزی ادامه داشت و مردم در هر غروب سطل شیر دوشی خود را از شیرگوسفندان بازگشته از مرتع و چریده از علف‌های تازه، پر می‌کردند تا حداکثر استفاده را از آن ببرند. تا اینکه روزها خبر از فرارسیدن ۷۰ بهار را به قدیمی‌ترها و مسن‌ترها می‌داد و به آنها یادآور می‌شد که هر چه سریعتر گوسفندان را با چوپان‌های فصلی روانه‌ی بیلاق کنند.

بیلاق جایست که گوسفندان به مدت ۳ الی ۴ ماه مهمان دامنه‌ها و شیب‌های بلند و تند البرز کوه مرکزی در سمت جنوب خشچال خواهند بود و دیگر عصرها به روستا باز نمی‌گردند و شب‌ها را در همان ارتفاع سپری می‌کنند. در بیلاق آب و هوای سرد و علف‌های بکر و تازه‌ای وجود دارد که گوسفندان نهایت استفاده از آن را می‌برند و بیش از حد چاق و فربه می‌شوند و بیش از این مدت (۳ الی ۴ ماه) سرمای هوا دوچندان شده که دیگر طاقت ماندن در آن نیست و کوچ خواهند کرد.

ببار باران که باریدن ثوابه

بچر گله که چوپان در عذابه

منجم گالش تقویم بزی دم

سه پنج سالی است که به چوپانی رسیدم چوپانان برای اینکه شیر بیشتری بدست آورند همواره سعی می‌کردند گوسفندان نر (قوچ) اکل‌ها را از گله گوسفندان یا نرها جدا نگه دارند و به همراه گروه بزغاله‌ها و بره‌ها به چرا برده شوند و این حالت جدا بودن ادامه داشت تا پایان مرداده ماه که تقریباً آخر دوره شیردهی می‌رسید و غلظت شیر بسیار بالا رفته و حجم آن کم شده و معانی آن این است که گوسفند کم کم آماده می‌شود برای دوره زایش بخاطر همین بعضی روزها زودتر از موعد خشک و بی شیر می‌شوند و برخی دیرتر و وقتی دهه اول شهریور می‌رسید چوپان‌ها، بره‌ها و بزغاله چند ماهه را از بیلاق به ده یا روستا بر می‌گرداندند و تحویل صاحبانشان می‌دادند آن تعداد قوچ و کلی که از گروه بره‌ها و بزغاله‌ها جدا می‌شدند از این روز وارد رمه گوسفندان می‌شوند آن روز بر سر رمه باشید، می‌توانید به راحتی تشخیص بدهید که حال و هوای این گله امروز همانند روزهای دیگر نیست و این جنب و جوش و این حرارت زیاد ناشی از جفت‌یابی گوسفندان می‌باشد که گاهی هم بین نرهای گله چنان





ایجاد بند برای شستن گوسفندان - عکس: محمد معصومی

به هر حال چوپان ها به ۳ دسته و ۳ گروه ۲ یا ۳ نفره تقسیم می شدند و در ۳ منطقه بیلاقی شمال شرقی (گاسار-زمین دره) شمالی میانی (اسکمان-خرم بر) و شمال غربی (گر سرک وو دل دل) در ۲ مرحله ساکن موقت می شدند و خانه ای از چوب و سنگ می ساختند که با نام محلی گلام یا چادر گفته می شد. معمولاً این مکان ها باید دارای آب چشمه و سطحی مسطح داشته باشد که بشود در آنجا همه گوسفندان را در یک حصار برای دوشیدن جمع کرده و براحتی بشود مرحله دوشیدن را در ۲ مرحله ۱۰ صبح و ۴ بعد از ظهر انجام دهند. در هر وعده چرا یکی از چوپان ها با وسایل خود به همراه گله می رفت و شب را در بیابان می ماند و چوپان دیگر برای جمع آوری هیزم و سایر احتیاجات چادر نشینان در گلام ها می ماند و کارها را انجام می داد و زنان چوپان ها هم در این زمان شیر بدست آمده را به سایر احتیاجات همانند ماست دوغ کشک کره پنیر و تبدیل می کردند.

دوو دوو دوشان

دووو دوو مال گالشان

گالش بَشیه سر کوه

نداره خوردنی دوو

دوو دوو درآیه

یه من روغان در رایه

دوو دوو دوشان

دووو دوو مال گالشانه

کشکش مال درویشانه

روغانش مال صاحبخانه

وقتی بره ها و بزغاله ها تا حدودی استقلال خود را بدست آوردند گله کل ها و گوسفندان نر از گله بره ها و بزغاله ها را جدا می کردند بعد از دوشیدن مقداری شیراز میش ها بره ها و بزغاله ها را داخل گله رها می کردند بره ها و بزغاله ها نعره کنان و یاببع بع کنان که گوش هر شنونده ای را کر می کرد! دنبال مادر یا مادر دنبال فرزند خود می گردد بعد از چند دقیقه ای همدیگر و پیدا کرده و شیر می نوشند در این هنگام گله به آرامش مطلق خواهد رسید.

البته فرزندان پسر چوپان ها هم موظف بودند گله بره ها که

حالا علف خوار شده بودند را به همراه کل ها و گوسفندان نر که از گله میش ها جدا شده اند برای چرا به دامنه های اطراف چادرهای بیلاقی ببرند و شب را به چادرها باز گردانند و این کار تا ۱۵ شهریور ادامه پیدا می کرد. وقتی که هوا رو به سردی می نهد وقت آن است که چوپانان به روستا باز گردند. در این زمان یک نفر را به روستا فرستاده تا به صاحبان گوسفندان اطلاع دهند که وقت برگشت گله به روستاست، تا برای کمک و جمع آوری وسایل و گوسفندان به کمک آنها بروند و مردم روستا در این روز به استقبال آن ها می رفتند. روزی که زن ها و بچه ها به روستا می آمدند روز کوچ بار بازگشت نام داشت افراد خانواده چوپان که حالا بعد از ۳ یا ۴ ماه دوری از مردم قدری متفاوت تر به نظر می آمدند چون لپ های سرخ و قرمز داشتند و یا چهره های سوخته و سیاه و سبز شده آن ها معمولاً مشخص بود، شاد و خندان بودند در آن موقع گله بره ها به سمت روستا به حرکت در می آمدند و نزدیکی های غروب اهالی، رمه بره ها که حالا قدری بزرگتر و پر پشم تر شده اند را در دامنه های شرقی و غربی و شمالی روستا رویت می کردند. رمه ای که به آرامی به سمت روستا می آمدند تا این که غروب در میدان روستا صاحبان بره ها به سراغ آن ها می آمدند و یکی یکی جدا می کردند و به طویله می بردند و از فردا کار پسرهای ده، چرای موقت و شخصی گوسفندان و بره ها شروع می شد.

در رودخانه محل، یک استخر یا سد آبی درست می کردند وقتی گوسفندان از راه می رسیدند ابتدا صاحبان آن را می دوشیدند سپس آن ها را به حرکت در می آوردند و با کمک اهالی به گوسفندان در این استخر شستشو می دادند که البته مراسم شستشو بسیار دیدنی و هیجان انگیز می شد، که در این مواقع تماشاچی های بسیاری پیدا می کرد.

بعد از شستن گوسفندان خیس و آبریزان راهی دامنه ها می شدند تا بچرخند و خود را خشک کنند و شب را می ماندند و فردا ساعت ۱۰ صبح می آمدند. باز هم مردم شیر آن ها را می دوشیدند و بعد نوبت به چیدن پشم ها می رسید. صاحبان حداکثر همین روز و فردای آن روز را فرصت داشتند پشم گوسفندان را بچینند تا پس از این کار دوباره به مدت یک ماه گله به بیلاق نزدیکتر باز می گشت ولی این بار بدون خانم ها و بچه های چوپان، بلکه به صورت مجردی و شیر دوشیده شده مستقیم به پنیر تبدیل می شد تا هنگام آمدن سرما و ریزش برف و باران در کوه ها می ماندند و بعد به روستا می آمدند و تحویل صاحبانشان می دادند.

در شب آن روز (شب کوچ بار بازگشت) مردم برای گرفتن سهمیه بره خود به منزل چوپان می رفتند و زن چوپان سهم هر گله دار را به تعداد آن ها و میزان شیر دهی مشخص پرداخت می کرد.



شیطان کندو

ابراهیم غلامی روحی

تکمیل خبر

"دود کش جن" نامی است که در کتاب های درسی برای یک پدیده طبیعی قارچ شکل آمده است و این نامگذاری بر اساس فرهنگ عامه شکل گرفته است و اهالی الموت نیز آن را "شیطان کندو" می نامند، نام بین المللی این پدیده "هودو"^(۱) است. شیطان کندو یا دودکش جن و یا هودو، پدیده ای طبیعی است که بر اثر فرسایش خاک، طی هزاران سال ایجاد شده و به دلیل باور عامه درباره وقایع محیط زندگی و نیز ناآگاهی مردم از دلیل پیدایش آن و همچنین وقوع وقایعی در اطراف آن که گاهی غیر طبیعی جلوه می کند، در باره اش افسانه هایی ساخته اند که سینه به سینه نقل شده و به روزگار ما رسیده است. شیطان، دیو، جن، پری، آل و آدم هایی که با این مخلوقات راز آلود مواجه شده اند همواره شخصیت های اصلی افسانه هایی بوده اند که در اطراف این پدیده طبیعی وجود داشته است.

این پدیده زمین شناسی در ایران در ماه نشان استان زنجان به تعدادی نسبتاً زیاد و در منطقه راور کرمان و منطقه وردآورد استان تهران نیز با ویژگی هایی کم و بیش مشابه وجود دارند. در منطقه الموت نیز یک مورد از این استوانه قارچی شکل دیده شده است که ویژگی آن، نام یگانه ای است که در منطقه الموت بر آن نهاده اند. در این باره ادبیات و فرهنگ ویژه ای نیز در الموت وجود دارد درست همان گونه که در مناطق دیگر نیز چنین افسانه های نقل مجالس شب های زمستان است که در جای خود به گونه ای عمیق تر بدان خواهیم پرداخت، از این رو دوستانی که در این باره مشاهداتی داشته و یا افسانه هایی شنیده اند، می توانند آن را قلمی کرده و برای اقلیم چهارم ارسال کنند تا به نام خودشان درج شود. این نوشته به منظور رد یا تایید این افسانه ها نوشته نشده و به دلایل زمین شناسی آن نیز نمی پردازد و تنها گویای بخشی از خرده فرهنگی است که در مورد شیطان کندو در میان اهالی الموت وجود دارد.

نباید یک مرده را ببیند چون چشم بچه اش شور می شود، یا نوزادی را نباید تا ۴۰ روز بیرون از منزل ببرند و در صورت اضطراب باید یک تکه نان را بر روی سینه نوزاد قرار دهند و همچنین جارو زدن در شب را نهی می کردند چراکه برکت خانه را می برد و بسیاری دیگر از این باورها که کم کم در حال فراموشی است. اما پشت هر کدام از این موارد داستان و افسانه ای نهفته است که نسل به نسل و سینه به سینه منتقل شده و اکنون ما میراث دار این گنجینه ارزشمند هستیم که باید همچون گذشتگان از این میراث فرهنگی صیانت کنیم. یکی از رسوم که به ادامه داشتن این زنجیره کمک می کند محفل های شب نشینی است. در واقع شنیدن تجربه قدیمی ها در مواجهه با جن و شیطان و آل و دیو و از این دست موجودات همیشه نقل مجلس شب نشینی های ما بوده، بویژه در برخی شب های سرد و طولانی زمستان، زیر کرسی داغ و دوخته شدن چشم ها به لبان راوی، در حالی که احساس می کنیم گوش هامون بیشتر از گذشته می شنوند و حرکت یک مورچه بر روی دیوار هم از چشم ما پنهان نمی ماند و وزش باد هم تکمیل کننده

بحث شیطان و اجنه جزء مباحث حل نشده بشر باقی مانده و اختلاف نظرهای پیرامون آن بسیار زیاد است، البته در وجود آن شکی نیست چون بارها در آیات و روایات به این موضوع پرداخته شده، اما وقتی صحبت از جزئیات وجودی شیطان می شود، اغلب بحث ها به سمت و سوی خرافات و باورهای محلی می رود، شاید همین مرموز ماندن واقعیت وجودی شیطان است که باعث شده صحبت در مورد آن بیشتر، رنگ و بوی خرافه به خود بگیرد. این باورها در همه جوامع بشری دیده می شود و بسته به فرهنگ هر منطقه داستان ها و افسانه هایی پیرامون آن شکل می گیرد. در منطقه الموت هم با آن فضای اسرار آمیزش، بستر لازم برای شکل گیری این قبیل حکایات و روایات فراهم است.

به عنوان مثال، مردم در منطقه الموت معتقدند عروس و دامادی که ۴۰ روز از عروسی آنها نگذشته نباید تا لب جوی برای آوردن آب بروند، یا زن زائو قبل از چله نوزادش نباید با تازه عروس روبه رو شود و اگر به ناچار با هم روبه رو شدند باید یک چیزی مثل سوزن با هم ردوبدل کنند، یا اینکه زن باردار



هارمونی این ارکستر وحشت می‌شود و همه و همه دست به دست هم می‌دهند تا یکی از هیجان‌انگیزترین شب‌های زندگی ما رقم بخورد.

در یکی از همین شب‌ها بود که با خانه شیطان آشنا شدم و داستان‌ها و روایات پیرامون آن را در ذهنم تجزیه و تحلیل می‌کردم. خانه شیطان یا به زبان محلی "شیطان کندو" در روستای پایین روچ قرار دارد. روستای پایین روچ با سکنه‌ای حدود ۱۰۰ خانوار در منطقه الموت شرقی واقع شده است. پایین روچ هم مانند سایر روستاهای منطقه الموت پر است از مکان‌های اسرارآمیزی که هر یک افسانه‌ای در دل خود دارند. یکی از این مکان‌های راز آلود، او دره (آب دره) است که شیطان کندو هم در این دره قرار گرفته که در اینجا به آن می‌پردازم. به اعتقاد مردم روستای پایین روچ شیطان کندو توسط شیطان ساخته شده و به نوعی خانه شیطان است. قدیمی‌های روستا خیلی به شیطان کندو و فضای سنگین آن اعتقاد دارند، و جوانان را از رفتن به سمت شیطان کندو بر حذر می‌کنند، چرا که به چشم خود بعضی از این ماجراهایی را که برای مردم در مواجهه با شیطان کندو پیش آمده است دیده‌اند و تحت تاثیر آن قرار گرفته‌اند.

شیطان کندو پدیده‌ای است استوانه‌ای شکل که از خاک و سنگ تشکیل شده و در بالای آن سنگی بزرگ قرار گرفته است. ارتفاع این ستون تقریباً ۱۴ تا ۱۶ متر و محیط دور این استوانه هم تقریباً ۸ تا ۱۰ متر می‌شود که با سنگ بزرگی که روی آن قرار گرفته، بسیار بزرگ و با جبروت نشان می‌دهد.

در زیر پایه این استوانه حفره‌ها و سوراخ‌هایی وجود دارد که به اعتقاد مردم پایین روچ، شیطان از طریق همین حفره‌ها به داخل شیطان کندو رفت و آمد می‌کند و حتی بچه‌های کوچک را از همین راه‌ها به داخل می‌برد.

هردوی آنها از ستونی با ارتفاع بلند که بر روی آن سنگ بزرگی قرار گرفته است ساخته شده‌اند و نماد شیطان محسوب می‌شوند.

این که چه کسی و به چه دلیلی آن را شیطان کندو نامگذاری کرده واقعاً مشخص نیست، از هرکسی که پرسیدم می‌گویند که از قدیم همین‌طور بوده و خیلی‌ها هم به من پیشنهاد کردند که زیاد پیگیر این ماجرا نباشم.

شیطان کندو در دره‌ای قرار گرفته که به آن "او دره" (آب دره) گفته می‌شود. هنوز هم بین مردم روستای پایین روچ، سنگین بودن فضای این دره رایج است و توقف زیاد در این دره را صلاح نمی‌دانند.

اما جدای از این قضایا نکته قابل توجه این است که چرا باید اسم این مکان را شیطان کندو بگذارند، مکانی که بی‌شباهت به نماد شیطان در مکه و لژهای ماسونی نیست، چرا سنگ‌ها و مکان‌های عجیب دیگری که در پایین روچ هم کم نیستند به

این اسم نامگذاری نشده‌اند و خیلی از چراهای دیگر که هیچ کس قادر به پاسخگویی به آنها نیست.

اکنون بحث اینکه بدانیم چه کسی و به چه دلیلی این بنا را شیطان کندو نام گذاری کرده، خیلی جالب و جذاب می‌شود، شاید در زمان‌های دور فردی از روستای پایین روچ یا روستاهای همجوار مشرف به زیارت خانه خدا شده و در آنجا متوجه شباهت این بنا با نماد شیطان در مکه می‌شود و آن را شیطان کندو نام گذاری می‌کند. اما هرچه که هست شیطان کندو از نظر علمی ناشی از یک پدیده زمین‌شناسی است و تشکیل آن حاصل فرسایش خاک طی صدها و بلکه هزاران سال می‌باشد. فرسایش این حجم از خاک طی سالیان متمادی اتفاق می‌افتد و سنگینی سنگ بزرگی که روی آن قرار گرفته باعث فشرده شدن و جلوگیری از ریزش خاک زیر آن شده و همه این عوامل دست به دست هم داده‌اند تا شیطان کندو به شکل امروزی شکل بگیرد.

... و اما شیطان کندو همچون برجی مستحکم در گذر زمان استوار مانده و پایین روچ را نظاره می‌کند.



عکس: ابراهیم غلامی روچی



سیاهگوش به سان پلنگ الموت

امید عزتپور



عکس: حمید محمدی

تغییر پیرامون

بی شک شما هم با واژه اکوتوریسم یا به زبان پارسی، بوم گردی آشنایی دارید. بوم گردی سفری فرحبخش و مسئولانه به مناطق بکر و طبیعی است که علاوه بر حفظ محیط زیست به بهبود زندگی مردم محلی می انجامد. الموت یکی از مناطق بکر ایران پهناور است که به دلیل نزدیکی با پایتخت و خطه سرسبز شمال و همچنین مواهب طبیعی بیگانه با حیات وحشی با ارزش و آثار تاریخی و... از پتانسیل فراوانی برای بوم گردی و گردشگری برخوردار است. در شماره قبل با شما به بوم گردی در الموت رفتیم و با پلنگ ایرانی که یکی از زیستگاه هایش کوه دره های الموت است آشنا شدیم و اکنون بار دیگر برای دیدار با "سیاهگوش" که گربه سانی بسیار زیباست به این کوه دره های جادویی سفر می کنیم. البته بدون این که تفنگی همراه ببریم و به یاد داشته باشیم در روزگاری تفنگ در طبیعت موضوعیت داشت که انسان گرسنه و نیازمند شکار بود و وحوش نیز فراوان اما اکنون چند دهه است که در این منطقه و سایر نقاط طبیعی ایران، این حیات وحش است که مورد هجوم تفنگ به دستان بی شمار، قرار گرفته به گونه ای که نسل بسیاری از گونه های حیات وحش در شرایط انقراض قرار گرفته است. تفنگ ها را بیاورید و دورین به دست با ما به کوه دره های سرسبز الموت سفر کنید تا با تماشای این گربه سان زیبا در حظ یک بوم گردی سهیم شده باشید.

دم ۱۱ تا ۲۴ سانتی متر، ارتفاع ۵۰ تا ۷۰ سانتی متر، وزن ۱۸ تا ۳۸ کیلوگرم. دست و پای سیاهگوش بلند و دمی بسیار کوتاه با نوک پهن و سیاه دارد و موهای گونه اش، بلند و ریش مانند است. که در انتهای گوش ها، دسته ای از موهای سیاه و بلند به

سیاهگوش^(۱) به مراتب بزرگ تر از گربه اهلی است که گاهی با پلنگ اشتباه می شود. طول سروتنه ۸۰ تا ۱۳۰ سانتی متر،

سیاهگوش



نشریه الکترونیکی - ویژه الموت
سال دوم - شماره ۳ - آبان ۱۳۹۲

نام ترکی: ورشک، وارشاق

نام فارسی: سیاهگوش
نام مازندرانی: پلنگ مول

نام انگلیسی: Eurasian Lynx
نام کردی: کلش

۱. نام علمی: Lynx lynx
نام ترکمنی: گچی قاپلان



عکس: بهزاد نوری

نهایت با هجومی ناگهانی او را می‌گیرد. معمولاً پس از شکار، طعمه را به محل امنی منتقل می‌سازد. جفت‌گیری سیاهگوش در اواسط زمستان انجام می‌گیرد. پس از حدود ۷۰ روز، یک تا چهار بچه می‌زاید. چشم بچه‌ها پس از ۱۲ روز باز می‌شود، تا یک سالگی وابسته به مادرند. در ۲ سالگی می‌توانند تولیدمثل کنند. طول عمر در اسارت حدود ۲۱ سال است.

سیاهگوش دشمن طبیعی مشخصی ندارد، گاهی مورد حمله سگ‌های گله، گرگ و پلنگ قرار می‌گیرد. به علت زندگی در مناطق دور از دسترس، از وضعیت زیستی آن اطلاع زیادی در دست نیست. هم‌اکنون در کوهستانهای الموت نیز این گربه شکوهمند و زیبا زندگی می‌کند و در کوهستان‌های استان قزوین بارها از سوی مردم الموت و طارم سفلی و محیط‌بانان این مناطق دیده شده و به ثبت رسیده است.

همانگونه که اشاره شد الموت و سایر ارتفاعات استان قزوین از قبیل الموت، طارم سفلی، آوج و باشگل بارها و بارها توسط محیط‌بانان زحمت‌کش و همچنین مردم روستایی و چوپانان این گربه سان زیبا مشاهده و از سوی محیط بانان به ثبت رسیده است اما هنوز آمار دقیقی از تعداد سیاه گوش در قزوین به ثبت نرسیده است عکسی که می‌بینید مربوط به مشاهده سیاه گوش از سوی محیط بانان طارم سفلی در سال‌های گذشته است.

در آوج چوپان‌ها شاهگوش را دیده‌اند و پس از گزارش به محیط زیست از سوی محیط بان مراد کریمی به تصویر کشیده شد و در منطقه باشگل محیط بان اسماعیل احمدی نیز مشاهده و بهزاد نوری با دوربین عکاسی تصویر آن را ثبت کرد. در منطقه طارم سفلی مردم عادی نیز سیاهگوش را مشاهده کرده‌اند که از سوی نگارنده به عنوان محیط بان به تصویر کشیده شده است.

طول متجاز از ۴ سانتی متر وجود دارد. پنجه‌های سیاهگوش بسیار پهن‌اند و ردپایش تقریباً ۲ برابر ردپای گربه معمولی است. در اطراف پینه‌ها موهای بلندی وجود دارد که آنها را از سرما حفظ نموده و مانع از فرورفتن حیوان در برف می‌شود. رنگ موهای پشتش خاکستری متمایل به قهوه‌ای با خال‌های بزرگ و کوچک توپر و سیاه رنگ در زیر بدن است. پوشش تابستانی سیاهگوش کوتاه‌تر از پوشش زمستانی است و دارای خال‌های کاملاً مشخصی هستند.

این گربه سان در مناطق جنگلی و استپی، بوته‌زارهای کوهستانی مرتفع اروپا و آسیا زندگی می‌کند. پراکندگی سیاهگوش در مناطق کوهستانی البرز گرگان تا الموت، آذربایجان شرقی و غربی است که به تازگی اطلاعاتی مبنی بر مشاهده آن در کرمانشاه، منطقه حفاظت شده دنا، شهرضا، قالی کوه لرستان، همدان منطقه حفاظت شده بافق و پارک ملی توران دریافت گردیده، که هنوز هیچ‌کدام مورد تایید قرار نگرفته است. ولی از آنجائی که سیاه گوش حیوانی بسیار مخفی کار است احتمال بودن آن در برخی مناطق مذکور و دیگر مناطق وجود دارد. صبح زود و غروب بیشترین فعالیت را دارد. اواسط روز و شب استراحت می‌کند. به صورت انفرادی زندگی می‌کند. در یک شب به طور متوسط تا ۲۰ کیلومتر راه می‌رود. زمستان‌ها در تعقیب طعمه به مناطق پائین‌تر می‌آید و اگر طعمه کم باشد بیشتر از ۱۰۰ کیلومتر مهاجرت می‌کند. معمولاً در سوراخ‌های درختان، زیر صخره‌ها و گیاهان انبوه لانه می‌سازد. طعمه خود را با کمین کردن و پریدن بر آن شکار می‌کند.

سیاهگوش از پستانداران کوچک به اندازه موش تا شوکا، بچه گراز، روباه، گربه وحشی و نیز پرندگان، خزندگان و حشرات تغذیه می‌کند. اغلب سر طعمه خود را گاز می‌گیرد. سیاه گوش قادر است حیواناتی را که ۳ تا ۴ برابر بزرگ‌تر از خود شکار کند. گاهی اوقات طعمه را به مدت چند روز تعقیب می‌کند و در فرصتی مناسب دزدانه به او نزدیک می‌شود و در



الموت، حلقه زرین مطالعات عصر آهن

گزارش و عکس: دکتر آتوسا مومنی

کارشناس سازمان میراث فرهنگی کشور

عضو شورای حکام مرکز منطقه ای حفاظت از میراث فرهنگی ناملموس آسیای میانه و غربی



نمای کلی گورستان نظام باغ در بستر جبهه غربی رودخانه اندج رود

اتفاق مبارک انتشار نشریه اقلیم چهارم، شور و شعفی در جان فرزندان الموت و دوستداران آن بر می انگیزد و شیفتگان این سرزمین ریشه‌ها را بیش از پیش به حفاظت از ارزش‌های تاریخی و فرهنگی و طبیعی مکلف می‌دارد.

هر آنچه تاکنون در این نشریه ارزشمند براساس داشته‌های ملموس و ناملموس مورد توجه قرار گرفته در صورت ملموس بودن بر اساس مشاهدات عینی رقم خورده است و در صورت ناملموس بودن بر اساس تاریخ شفاهی و میراث معنوی از جمله دانش‌ها و مهارت‌های بومی و سنتی، آیین‌ها و سنت‌های پایدار انسان دوستانه است که با انتقال بین نسلی امروز، چون اندوخته‌ای گران بها به عنوان فرهنگ و هویت سرزمینی ما مورد اشاره قرار گرفته است.

اما آنچه مخاطبان فرهنگی و بسیار گرامی نشریه پیش رو را معطوف توجه و علاقه وافر قرار داده، یادگاری فرهنگی از دره

آنچه در این جا از نظر شما مخاطبان گرانقدر می‌گذرد، یافته‌هایی بر اساس مطالعات باستان‌شناسی سال‌های اخیر است. منصفانه به نظر می‌رسد که انتشار این مطالعات که امتیازاتی را از سوی صاحب‌نظران و متخصصین آسیای میانه دریافت کرده است، پیش از انتشار در هر نشریه و مجموعه مقالات داخلی کشور، جهت آگاهی‌افزایی در جمع سرافراز فرزندان الموت و علاقه‌مندان به این خطه منتشر شود و چرا که اهمیت کاوش در این منطقه به گونه‌ای است که پروفسور "یانا مدودسکایا"^(۱) مطالعات الموت را حلقه زرینی در زنجیره مطالعات عصر آهن توصیف کرده است.

به هر حال نگارنده بر خویش تکلیف می‌داند تا اطلاعاتی اگر چه موجز اما مستند و مستدل را به محضر مخاطبان نشریه اقلیم چهارم تقدیم دارد از این رو چند برگگی از کتاب تاریخ این سرزمین ریشه‌ها را با شما فرهیختگان به مرور می‌نشینیم.

۱- پروفسور یانا مدودسکایا، تاریخ پژوه و باستان‌شناس موسسه شرق‌شناسی دانشگاه لنینگراد و سنت پترزبورگ که تز دکترای او درباره تاریخ قبایل ایرانی بوده است.





تراشه‌های A و B



نمای گور

با عظمت الموت است که کم و بیش اطلاعاتی از آن‌ها چه به صورت مکتوب و چه به صورت میراث شفاهی در وسعتی فزونتر در دسترس است که در این میان موضوع باستان‌شناسی نیز از جمله مقولاتی است که به عنوان میراثی مایه مباهات و توجه خاصه در ذهن مردم و علاقمندان الموت، تا حدی جاری و ساری شده است.

اما این سابقه ذهنی چندان که می‌باید در شان و فراخور جریان تاریخی الموت نبوده و شناختی صحیح و علمی را براساس مستندات باستان‌شناسی در اختیار آنان قرار نداده است. در این مستند کوتاه، سکونت‌های اولیه پیش از تاریخ در الموت معرفی می‌شود که البته اگر چه پژوهش‌های میدانی در یکی از شاخه‌های فرعی این دوره تاریخی مورد مطالعه قرار گرفته اما در جای جای آن شواهدی مشابه را به قید مستندات بررسی شده قابل ارائه داریم.

دره تاریخی و کوهستانی الموت طی ۲۰ سال گذشته گاه به روایت ماموریت‌های اداری کارمندان سازمان میراث فرهنگی کشور و گاه بر اساس گزارش‌های بسیار پراکنده و غیر سیستماتیک مآخوذه از چندتن از کارشناسان این حوزه مورد بررسی و شناسایی قرار گرفته است، این بررسی‌ها بطور هدفمند و روشمند در برگیرنده کل منطقه الموت نبوده بلکه تنها بر اساس شناخت برخی از کارشناسان، از برخی نواحی الموت و یا براساس معرفی بومیان و اطلاعات شنیده شده از آنان انتخاب شده است. با این اوصاف از این که در همین اندازه نیز در دوره‌های گذشته مورد توجه قرار گرفته می‌باید آن را به دیده منت نگریست زیرا که همین گام‌های نخست، توجه جامعه باستان‌شناسی را به منطقه معطوف داشته و فرصت‌های امروز را زیر بنا بوده است.

در گزارش‌های واصله به سازمان میراث فرهنگی به وجود گورستان‌های هزاره اول و همچنین قلعه‌های ستر اسماعیلی که در جای جای الموت شناسایی شده اند بارها اشاره شده است. اما هیچ اطلاعات شفافی از آنها تا پیش از مطالعات علمی و سیستماتیک پایگاه پژوهشی الموت ارائه نشده است و حتی متأسفانه در این اسناد و گزارش‌ها، تصاویر بسیار گنگ و در برخی موارد نادرست را به محوطه‌های پیش از تاریخ و هزاره اول پیش از میلاد مسیح اطلاق نموده اند. تا این که از سال‌های ۱۳۷۹-۸۰ سازمان میراث فرهنگی کشور نسبت به ایجاد یک پایگاه پژوهشی مطالعات تاریخ و باستان‌شناسی در راستای انجام مطالعات هدفمند و سامانمند در منطقه الموت اقدام نمود و آغاز آن را روستای گازرخان و با محوریت قلعه حسن صباح و دوران اسلامی در نظر گرفت و مدیریت آن نیز به عهده سرکار خانم دکتر حمیده چوبک از متخصصان دوره اسلامی از پژوهشگاه میراث فرهنگی سپرده شد و به همت والای ایشان یکی از مهم‌ترین موارث ارزشمند دوره سلجوقی در الموت با

استانداردهای بین‌المللی نوین کاوش باستان‌شناسی مورد بررسی و کاوش‌های دقیق قرار گرفت و امروز همان گونه که شاهدیم گزارش‌های منتشرشده از مطالعات این قلعه در پیشانی دنیا به عنوان یکی از مراکز مهم و ویژه فعالیت‌های ملی و مذهبی فرقه اسماعیلیه معرفی شده است و بسیاری از حقایق تاریخی در پرده را با استناد به شواهد و مدارک باستان‌شناسی ارائه نموده است که به نظر می‌رسد وظیفه هر یک از فرزندان الموت است که قدردان همت عالی این بانوی فرهیخته و تلاش مجدانه ایشان بوده و نامشان را به عنوان یکی از سردمداران حفاظت از میراث فرهنگی الموت زنده نگه دارند.

در پی مطالعات صورت گرفته و گزارش‌های حاصل از فعالیت‌های میدانی باستان‌شناسی در الموت آنچه در اذهان و افکار جامعه جریان یافت، اطلاعاتی از شکوه و اقتدار حسن صباح به عنوان بزرگ داعی فرقه باطنیه و فداپیشانی در توفیق انتشار مذهب اسماعیلیه از کانون مرکزیش یعنی الموت در سراسر جهان، گسترش دانش و مهارت در احداث دژها و

نمودند بشناسیم و به میزان تعامل آنها با زیست محیط الموت دسترسی یابیم و ظرفیت‌های سرزمین الموت را از گذشته تا امروز به مرور بنشینیم.

همان گونه که اشاره شد الموت این سرزمین وسیع و پر پیشینه در فراز و فرود تاریخ زربینش داستان زندگی های کهن تری از آنچه تا کنون در اسناد تاریخی بطور مستند و معتبر به آنها اشاره شده است را نیز در دل نهدان دارد که در سال های گذشته به فضل خداوند مطالعات و بررسی های باستان شناختی و در نهایت کاوش در شاخه ای از انشعابات این دره یعنی در شمال شرق منطقه الموت رقم خورده و در تکمله مطالعاتی که تاکنون صورت گرفته بود اسنادی نوین از سکونت های پیش از تاریخ را از عصر مفرغ متاخر و اعصار آهن ۱، ۲، ۳ به قید بقایای فرهنگی معتبر ارائه نمود و تاریخ این سرزمین را با استناد به ارائه آزمایش های سالیابی و مطالعات تطبیقی و گاهنگارانه به هزاره دوم پیش از میلاد مسیح نسبت داد و شناسنامه جدیدی را به تاریخ هویتی این سرزمین کوهستانی و با عظمت منضم نمود و نحوه تعامل میان انسان و طبیعت را در این دوره از تاریخ در سرزمین مادریمان بر ما آشکار ساخت.

باشد که از گذشته این خاک فرهنگ پرور آموزه ای برای آینده و حصول توسعه پایدار در ایران عزیز برگیریم.



معماری داخل گور



در و راه ورود به گور

دره اندج رود

دره اندج رود که در فاصله ۱۱ کیلومتری ضلع شرقی مرکز بخش رودبار الموت یعنی معلم کلاهی قرار گرفته است. یکی از مهم ترین شاخه های فرعی منطقه ای، در این سرزمین به شمار می رود که در وسعتی محدود، بقایای فشرده ای از حضور انسان را در اختیار می گذارد. این دره در راستای جاده آسفالته، روستاهای هفتگانه ای را طرفین خود به صورت خوشه ای تمرکز داده و به قوای اقلیم مناسب و تجهیز زیر ساخت های مورد نیاز نظام معیشتی بشر، حضور انسان را از دورانی کهن، خوش آمد گویی داشته و خوان طبیعی خود را بر آن گشوده است. بررسی های باستان شناختی در این دره، منتج به شناخت محوطه های تحت انتفاع انسان از دیر باز گردید و حضور اولین استقرارهای بشری را، از دوره های پیش از تاریخ، دوره تاریخی و دوره اسلامی در منطقه تبیین نمود.

بررسی و آثار شناسایی شده در دره تاریخی دره اندج رود

آثار شناسایی شده در دره تاریخی دره اندج رود در سال ۱۳۸۵ توسط نگارنده بررسی گردید در این رهیافت، شمار ۷۹ محوطه باستانی، مورد مطالعات و بررسی های میدانی باستان شناختی تحت نظام بررسی های فشرده^(۱) واقع شده است. در

قلعه سازی نفوذناپذیر آنان، با بهره گیری از فن آوری های ارسال مراسلات و انتقال اخبار از پایگاه های مخابراتی مخفیانه بود و این که این جنبش سیاسی و برجسته در دوره سلجوقی حاکمیتی مقتدر را به موازات قدرت دولت حاکمه پایه ریزی کرد و خود در راس هرم این جنبش در قلعه الموت سکنی گزید، الموت را بیش از هر زمان دیگر نزد مردم جامعه امروز به عنوان مرکزی از شکوه دوران اسلامی ممتاز معرفی نمود که چنین نیز هست. اما آنچه در این میان هرگز دیده نشد، شناخت این سرزمین از ادوار آغازین است چرا که الموت تنها به رونق اسناد میانه راه معرفی شده است.

بنابراین ضروری است جریان نخستین مهاجرت ها به الموت و شناخت اقوامی که این دره را به عنوان ظرفیتی برای سکونت موسمی خود برگزیدند و در آن دوران، فرهنگ وارداتی خود را به ظرفیت های موجود در منطقه هم افزایی بخشیده و هنر بومی و منطقه ای جدید را در آن خلق و عرضه نمودند، دنبال کرده و آنان را که پیش از ورود به شکوه دوره اسلامی، الموت را به عنوان موطن خود برگزیدند و پل ارتباطی میان اقوام عصر آهن را در حد فاصل میان دشت پر پیشینه قزوین و سرزمین شاخص عصر آهن یعنی گیلان و طالش پایه ریزی





نحوه قرارگیری زیور آلات بر روی اسکلت دست

می‌دارد که در این جا تنها به بخشی از دوره پیش از تاریخ اشاره می‌شود.

در بررسی‌های انجام شد، اولین حضور بشر را در این دره مربوط به اواخر دوران مفرغ و اوایل عصر آهن I شناسایی نمودیم که غالب آنها با استناد به موجودیت گورستان‌هایشان مورد مطالعه قرار گرفتند. از شمار ۳۱ محوطه پیش از تاریخی متمرکز در منطقه، ۶ محوطه مربوط به عصر مفرغ و ۲۵ محوطه مربوط به عصر آهن است. کالبد فیزیکی گورستان‌های مذکور به صورت متمرکز در ارتفاعات سنگلاخی و در فاصله نه چندان دور از منابع آبی قرار گرفته‌اند و وسعت غالب آنها به طور متوسط بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ متر مربع است. گورستان‌های عصر مفرغ از انواع کلان سنگی و غالباً مزین به سنگ نشانه است و گورهای عصر آهنی از نوع کلان سنگی و چهار چینه ای و کروملیچ است که سنگ نشانه آن نیز بسیار حجیم تر از سنگ‌های نشانه‌های گورهای عصر مفرغی است.

در پی بررسی‌های صورت گرفته با مواجهه فزونی محوطه‌های پیش از تاریخ جهت درک و شناخت صحیح و علمی این دوره‌ها در الموت به انتخاب ۳ گورستان با توالی دوره ای بر اساس چند اولویت اقدام گردید کاوش‌های باستان شناختی در گورستان‌های نظام باغ، نوبند و نزرکان اهداف گوناگونی را دنبال می‌کرد که به اهداف این رویکرد اشاره می‌شود.

اهداف کاوش

نخستین هدف کاوش، نجات بخشی گورستان‌های پیش از تاریخی در معرض نابودی در این دره بود که متأسفانه بخش عمده‌ای از آن‌ها توسط مداخلات طبیعی و غیر طبیعی مضمحل شده بودند و به نظر می‌رسید که در یک حفاری غیر مجاز و یا یک بلای طبیعی جدید از جمله سیل و زلزله‌ی پیش بینی نشده دیگر هیچ آثاری در آنها باقی نماند.

با توجه به شمار گورستان‌های اقماری در این دره از طریق

میان این محوطه‌های تحت مطالعه ۳۰ محوطه استقرار، ۲۹ محوطه گورستانی، ۴ قلعه، ۹ پناهگاه صخره‌ای، ۶ غار طبیعی و گسترش یافته توسط انسان، ۱ حمام و یک کانال آبی شناسایی گردید.

بیشترین محوطه‌های باستانی متمرکز در دره اندج رود و در فواصل نزدیک به هم در محدوده ملکی روستای اندج قرار گرفته است که این متمرکز متراکم، معلول شرایط زیست محیطی مناسب تر این منطقه نسبت به دیگر نقاط دره اندج رود بشمار می‌رود که از جمله مهم ترین متغییرهای جذب سکونت اقوام گوناگون موجودیت دو رودخانه پر آب دائمی جاری در این محدوده است و از دیگر نکات مهم این متمرکز بشری، موجودیت صخره‌های منحصر به فردیست که منجر به استقرارهای پیرامونی آن شده و به دلیل اشراف کافی به محیط اطراف منتج به گزینش منطقه توسط اقوام گردیده است.

از نظر زمانی محوطه‌های بررسی شده، مربوط به دوره‌های اواخر مفرغ و اوایل عصر آهن تاسده‌های متاخر اسلامی است. غالب محوطه‌های تحت بررسی به دلیل قرارگیری در کنار رودخانه در اراضی ملک خصوصی مردم که منبع امرار معاش روستائیان این منطقه به شمار می‌رود، واقع شده است. این مهم سبب مداخلات مداوم سالیانه ساکنین گردیده و تنها ردپایی از بقایای باستانی منطقه برجای مانده است و ندرتاً به صورت تپه مانند است.

غالب محوطه‌های شناسایی شده صرفاً به عنوان محوطه حاوی ۱- پراکنش سفالی ۲- رد سازه‌های دیواری ۳- موجودیت تراشیدگی پناهگاه‌های صخره‌ای ۴- بقایای بنیان قلعه‌ها ۵- معماری گورستانی، مورد بررسی قرار گرفته است. در خصوص بقایای استقرار گفتنی است که این بقایا در ارتفاعات مختلف در این دره متمرکز یافته است. در بالاترین ارتفاعات، این بقایا در پهنه‌ای وسیع و مرتفع ردی از خود برجای نهاده‌اند و این در حالی است که در ارتفاعات پائین دست این بقایا غالباً در کناره رودخانه‌ها با ارتفاع تقریبی ۱۰ متری از این منبع اصلی آب قرار گرفته‌اند. در این محوطه‌های استقرار، غالباً ضخامت نهشته‌های باستانی به زحمت به ۵ متر می‌رسد و اکثریت آنها در دوره مختلف به عنوان الگوی استقراری دوره بعد به کار رفته و به صورت مطبق قرار گرفته‌اند.

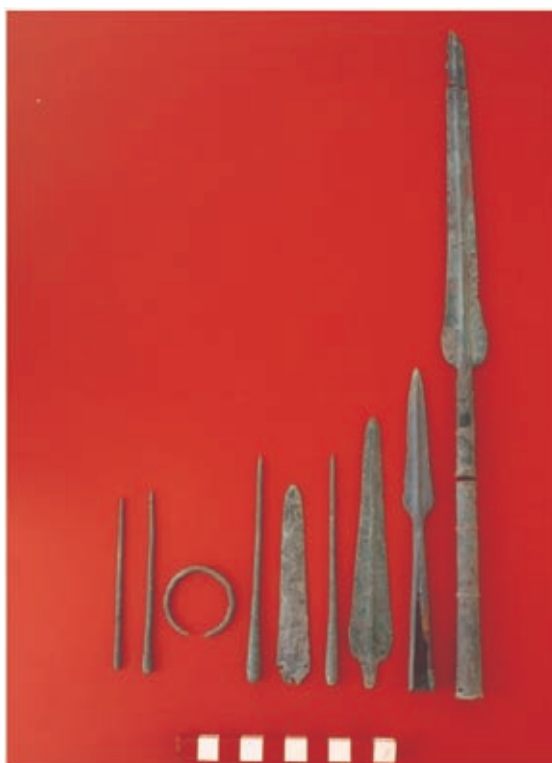
دوره‌های تاریخی و باستان‌شناسی دره اندج رود

دوره‌های شناسایی شده در بررسی و شناسایی مطالعات باستان‌شناختی دره اندج رود بر اساس مطالعه سفال و یافته‌های سطح العرضی و کلیه بقایایی فرهنگی انسان به انجام رسیده است که حضور بشر را از دوران پیش از تاریخ یعنی از اواخر عصر مفرغ، عصر آهن، دوره تاریخی و دوران اسلامی عرضه



کاوش در ۳ گورستان منتخب که به ۴ دوره تعلق داشت، توانستیم الگوهای فرهنگی کلیه گورستان‌ها را شناسایی نموده و با دستیابی به محتویات آنها علاوه بر شناخت فرهنگ و سنت این اقوام، تعامل انسان با محیط و نحوه و چگونگی سکونت‌ها را در این دره تصویر نماییم.

محوطه‌های متعددی از عصر آهن و مفرغ در دشت‌های مجاور منطقه الموت و همچنین ارتفاعات طالش و دیلمان شناسایی شده که با کاوش در این منطقه میزان ارتباط این مناطق را با یکدیگر دریافته و حوضه فرهنگی مشخصی را مربوط به این دوره تعیین نمودیم.



اشیاء مفرغی یافت شده از گور

مجاور و غیرمجاور و همچنین میزان تاثیرپذیری از سکونت‌های هم دوره و قابل مقایسه آنها با آثار مشابه در آسیای میانه و دیگر مناطق همجوار نیز می‌توانست میسر گردد.

شناخت طبقات اجتماعی و موقعیت اقتصادی جوامع صاحب گورستان بر اساس یافته‌های درون گورها و همچنین دستیابی به ویژگی بومی و منطقه‌ای به کار برده شده در ساخت گورها و گور یافته‌ها نیز از موارد مورد نظر بودند. در نهایت، شناخت سنت تدفین در این سرزمین و مقایسه آن با دیگر نقاط هم دوره این گورستان‌ها در ایران و آسیای میانه بسیار مورد نظر بودند.

از مهم ترین ضروریات پژوهش حاضر، مطالعه و شناخت دقیق سکونت‌های هزاره دوم و اول قبل از میلاد و شناخت کهن ترین اقوام مسکون در منطقه الموت بود و با توجه به توسعه و تغییر الگوهای سکونتی در دهه اخیر در روستاها و میل روستاییان به سکونت در موقعیت‌های طرح‌های مصوب هادی روستاها به طرز بسیار فزاینده‌ای الگوهای کشاورزی و سکونتی دچار توسعه و نهایتاً دخول در بافت‌های تاریخی می‌گردیدند و همچنین سیل و آسیب‌های طبیعی نیز در بستر رودخانه‌ها که اغلب گورستان‌های عصر آهن در آنها جای داشت نجات بخشی در منطقه را نسبت به دیگر مطالعات باستان شناسی در اولویت قرار می‌داد و با توجه به شمار گورستان‌های مشابه در دره اندج رود، نجات بخشی در درجه اول و شناخت صاحبان این گورستان‌های اقماری و ساکنان آن در هزاره دوم پیش از میلاد در درجه دوم مورد نظر قرار گرفت و سوالاتی در این مسیر را در ذهن نگارنده رقم زد که از آن جمله اینکه چگونه می‌توان این گورستان‌ها را با یکدیگر مقایسه نمود و تطبیق داد؟ آیا می‌توان آنان را متعلق به یک حوزه فرهنگی واحد، دانست؟ کهن ترین گورستان مربوط به این ساکنان کدام است؟ و... دستیابی به پاسخ پرسش‌های مذکور اشتیاق مطالعه و بارقه کاوش را زنده می‌کرد.

پس از مطالعه روی گورستان‌ها، ۳ گورستان بسیار آسیب دیده و نیازمند نجات بخشی، بعنوان گورستان‌های حاوی اطلاعات شاخص برگزیده شدند و تلاش برای نجات آخرین اطلاعات محفوظ در آن‌ها صورت گرفت.

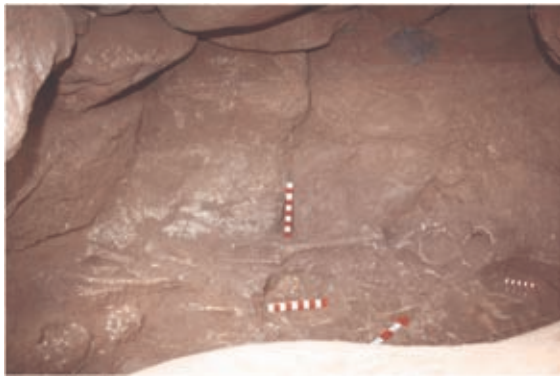
از آنجایی که برخی از این گورستان‌ها در بستر رودخانه و برخی مشرف به آن بودند آسیب‌های ناشی از عوامل طبیعی بطور جدی بر آن‌ها حادث شده بودند که این مهم نیز نجات بخشی آن‌ها را در اولویت قرار می‌داد و همچنین یکی دیگر از گورستان‌ها که در یک دشت وسیع قرار داشت، در شخم‌های سالیانه آسیب دیده بود و پراکنش در سطح الارض آن، ما را بر آن داشت تا آخرین اطلاعات باقی مانده را از لایه‌های زیرین آن استخراج نماییم.

یکی دیگر از دلایل کاوش در گورستان‌ها، شناخت کهن ترین گورستان و اولین سکونت‌های بشری در این دره بوده که می‌توانست منجر به شناخت اولین مهاجرت‌های رو به منطقه گردد و اولین بهره‌گیری از شرایط زیست محیطی مناسب در این منطقه را روشن سازد.

از اهداف مهم این کاوش دسترسی به آثار داخل گورها جهت درک میزان استفاده از فن‌آوری‌های عصر آهن و همچنین میزان تبحر آنها در ساخت آثار فرهنگی و ملزومات زندگی بشر آن روزگار و پیگیری چگونگی دستیابی به مواد اولیه مورد نیاز دست ساخته‌های آنها از قبیل مفرغ و سفال بوده است که در پی آن امکان شناخت میزان استفاده از الگوهای هنری در مناطق



نمای بیرونی و در ورودی گور



آشفته‌گی و انباشتگی استخوانها در بخشی از گور



نمای کلی گور پس از پاکسازی نمای بیرونی گور از انباشت رسوبات

یکی دیگر از دلایل انتخاب گورستان‌ها، تفاوت قابل ملاحظه‌ای بود که در خصوص موقعیت جغرافیایی آنها وجود داشت، از این رو مصمم‌تر برای کاوش در آنها، که می‌توانست گویای دوره‌های گوناگون در عصر آهن باشد، اقدام شد.

حلقه‌های ارتباطی اقوام

با توجه به اینکه در خصوص عصر آهن ایران به عنوان یکی از دوره‌های بسیار مهم که پایه‌گذار تمدن‌های بزرگی چون ماد و هخامنشی است و چالش‌ها و معضلات در دیدگاه‌های باستان‌شناسی خاص این دوره وجود دارد.

به نظر می‌رسد مطالعات مربوط به آن در نقاط مختلف فلات مرکزی می‌توانند حلقه‌های ارتباطی اقوام را در این دوره به یکدیگر اتصال داده و ما را به درک تعاملات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنان برسانند. داده‌های باستان‌شناسی دوره آهن غالباً حاصل کاوش‌های قبور است که باستان‌شناسان ایرانی با طبقه‌بندی سفال‌ها و تاریخ‌گذاری نسبی آنها، به انتشار نتایج کاوش‌هایشان پرداخته‌اند. یکی از بزرگترین معضلات اصلی و پیچیدگی‌های موجود در مسیر شناخت این دوره، عدم دستیابی به محوطه‌های استقرار و شناخت دقیق نحوه سکونت این اقوام است. این رو تاریخ‌گذاری آن‌ها بطور شفاف و با استناد به همه جوانب تحقق نخواهد یافت. البته در سال‌های اخیر تاریخ‌گذاری دقیق قبور عصر آهن با استفاده از روش تاریخ‌گذاری مطلق صورت می‌گیرد که، این مهم یکی از مهم‌ترین گام‌ها در تکمیل شناخت این دوره خواهد بود. از این رو نگارنده نیاز مبرمی جهت شناخت این دوره در منطقه الموت و درک چگونگی سکونت‌های اولیه و نحوه تعامل با محیط را احساس نموده است، چرا که نیمه هزاره دوم پیش از میلاد مسیح (آغاز عصر آهن) در تاریخ تمدن سرزمین‌های شمالی سلسله جبال البرز به طور اعم و استان گیلان به طور اخص، آغازیست که دوره درخشان عصر آهن شکل می‌گیرد.

کاوش‌های باستان‌شناختی در ۳ گورستان پیش از تاریخی دره اندج رود از ۱۵ تیرماه سال ۱۳۸۸ تا ۱۵ مهر ماه همان سال به طول انجامید و منجر به کشف گورهای کاویده و نکاویده‌ای گردید که گویای سکونت انسان از اواخر هزاره دوم تا هزاره اول پیش از میلاد در این دره بودند. این مطالعات در ۲۱ گور به صورت کاوش‌های میدانی صورت گرفت و ۸۰۰ قطعه شی از انواع سفال و مفرغ از آنها بدست آمد.

در راستای این کاوش علاوه بر شناخت معماری قبور، الگوی تدفین در این دوره‌ها و همچنین توالی فرهنگی سکونت‌های پیش از تاریخی سرزمین الموت، دستیابی به اطلاعاتی محقق‌گردید که از طریق آن می‌توان به برخی پرسش‌ها درباره باستان‌شناسی عصر آهن در این منطقه پاسخ

داد و تعامل این بخش از ایران را در ارتباط با دیگر نقاط هم‌دوره و مشابه خود تبیین نمود.

به هر حال اطلاعات اندکی که به روایت مستندات معتبر از دوره‌های پیش از تاریخ این سرزمین از نظر تان گذشت، شهادتی از حضور سازندگان سفال خاکستری عصر آهن و تنها مقدمه‌ای از ساکنان اولیه در منطقه است که به یاری حق در شماره‌های بعدی این مجله به تفکیک گورستان‌های تحت کاوش با شما علاقمندان به هویت سرزمینی به گفت‌وگو و مرور خواهیم نشست. باشد که به یاری همدلی شما فرزندان الموت گام‌های محکم‌تری در مسیر حفاظت از این گذرگاه تاریخی برداریم.



خان آخر.....

و پایان سوار کاری



عکس: گل اندام صفری

اقلیم چهارم

اقلیم چهارم جایگاهی است برای ثبت اتفاقات فرهنگی الموت در عرصه‌های ادبیات شفاهی، مستندسازی، معرفی آثار مکتوب و مصور که به تاریخ و فرهنگ الموت مربوط می‌شود. نوشته پیش رو نیز از این جنس است. ۴ یادداشت کوتاه درباره فیلم مستند "خان آخر" به کارگردانی گل اندام صفری و تهیه‌کنندگی انجمن سینمای جوانان ایران شاخه قزوین است، که در "جشنواره بین‌المللی فیلم مستند کوتاه حقیقت" موفق به دریافت جایزه شده است.

در این نوشتارها که به بررسی‌های کوتاهی از این مستند جذاب می‌پردازند، ابتدا یادداشت گل اندام صفری کارگردان فیلم مستند کوتاه "خان آخر"، سپس یادداشت کوتاهی از علی رشوند و پس از آن نوشته‌ای از معصومه وهابی جولادی و در نهایت تحلیل کوتاهی از اسماعیل آزادی درباره این فیلم از نظر تان خواهد گذشت.

بیفتد. یادآوری شخصیت باشکوه و با اصالت خان بابا با این که دیگر تابستان‌ها فرصتی برای رفتن به الموت نداشتم تا او را که الموت مقصد سفر تابستانش بود ببینم، همچنان در ذهنم پرننگ ماند. تا اینکه به وادی سینما آمدم و پشت دوربین ایستادم و حاصل آن خاطرات، مستند "خان آخر" شد.

دوم - "خان آخر" حکایت هفت خوانی نیست که در آن قرار باشد قهرمان قصه پس از عبور از موانع و نبردهای بسیار به مقصد خود برسد، اما خانی دارد که هفتمین است و از تمام خاطرات خاندانش، جنگ‌ها و پیروزی‌ها، تنها قاب عکس‌هایی برای او باقی مانده که سال‌هاست بر دیوار اتاقش نشسته‌اند.

"خان آخر" حکایت دیروز "حسینعلی خان رشوند سرداری" است. روزهایی که با مرور خاطرات روزگار قدیم خاندانش

"خان آخر"، روایتی از سرزمین قصه‌ها

گل اندام صفری

یکم - خاطرات کودکی هر از گاهی از ذهن مان می‌گذرد. یا لبخند بر لب می‌نشانند و یا اگر تلخ باشد، نگاه مان را به نقطه‌ای خیره می‌کند. من! اما نمی‌دانم امروز که "خان بابا رشوند" را در بین مان نداریم و هنوز اندوه رفتنش برآیم تازه است و قلبم را به درد می‌آورد، از به یاد آوردن خاطرات کودکی‌ام، تابستان‌هایی که او را در روستای رشگین می‌دیدم، لبخند بزنم ...

خاطره‌ای که سالها در ذهنم به قوت باقی ماند و مرا به اندیشه داداشت و رهایم نکرد. منتظر ماندم تا با این خاطرات اتفاقی

آمده بودند، نداشتند.

اما امسال جمعه در یکی از شب‌های زمستانی به همراه خانواده بار دیگر به تماشای فیلم خان آخر نشستیم، اما خان دیگر نبود و جای خالی او را بخوبی حس می‌کردم. خان بابا با آن چهره و سبیل‌هایی که نشانگر هیبت خانی او بود، تو بخوبی می‌توانستی خان بودن را در رفتار و سکنات او ببینی، اما نزدیکش که می‌شدی همه آن تیپولوژی که از خان‌ها داشتی می‌شکست و در برابرت، مردی را می‌دیدي که مو در آسیاب روزگار ما سفید کرده است.

خان بابا از خان‌های عاقبت به خیر ایران زمین است که با فیلم مستندش به دفاع از وجهه خانی خویش می‌پردازد و این اتهام را که "همه خان‌ها از یک قماش‌اند، کم رنگ می‌کند و مخاطب را به تفکر و می‌دارد که سیاه و سفید نبینیم و همه را به یک چوب نرانیم.

فیلم مستند "خان آخر" درباره زندگی "خان بابا رشوند" آخرین خان از سلسله خوانین رشوند در رودبار الموت است. انتخاب نام فیلم بدیع است و قصه زندگی خان آخر که از زبان خودش روایت می‌شود. در ابتدای فیلم که صدای کارگردان به گوش می‌رسد، خان را در خانه‌اش می‌بینیم که پر از عکس‌های رجال دوره قاجار و رضاخانی است. او از دغدغه‌ها و علاقه‌اش به مردم الموت، رویدادهای ایران در دوران قاجاریه و رضاخان و اسب سواری‌های خان بابا می‌گوید.

در بخشی از فیلم مردان و زنان الموتی از خوبی‌ها و مروت و مردمداری خان بابا می‌گویند و خواستار دیدار او هستند و صادقانه خان را به روستا دعوت می‌کنند، این دعوت با نمایش خانه‌های کاه‌گلی و شیروانی حس خوبی را بر می‌انگیزد.

وقتی خان در میان مردم است شاید کارگردان می‌خواسته با ساختار شکنی طرحی نو دراندازد و رابطه تیره و تار خان و رعیت را ترمیم کند.

در بخشی از فیلم خان بابا را خوشحال و سرحال در سفر به الموت می‌بینیم اما نه با اسبی قهراقی، خان به جبر زمانه سوار بر جیب به الموت برمی‌گردد. شاید بهتر بود این سفر با اسب می‌بود، اسبی که خان به آن عشق می‌ورزد تا حدی که در برابر اعتراض همسرش که می‌گوید: یا من یا اسب؟ او اسب را بر می‌گزیند. در فیلم هرچند مردم اسبی آوردند که خان سوار شود اما او تواضع کرده و سوار نمی‌شود.

در قسمت پایانی فیلم صحنه‌ای وجود دارد که خان در کوجه‌ای که درختانش روبه خزان است راه می‌رود و خان بابا هم خانی است که به کوجه‌های پاییزی عمر رسیده است. او خود می‌داند آخرین خان الموت است و بعد از او خانی نخواهد آمد...

سپری می‌شود. در این فیلم خان بابا که سند زنده تاریخ خطه‌ای از این کهن مرزو بوم است و نزدیک به یک قرن زندگی را تجربه کرده از روزگار گذشته می‌گوید. از سال‌هایی که اربابی بود و رعیتی. از سپهسالار اعظم که جدش بود و وقتی از فتح تهران توسط او حرف می‌زند اشک در چشم‌هایش حلقه می‌زند. این مرور خاطرات خان بابا را به سفری و می‌دارد برای یافتن پاسخ این سوال ذهنش که "آیا فراموش شده است؟" چرا که به قول خودش: "حساب ما با مردم حساب ارباب و رعیتی نبود، حساب رفاقت و دوستی بود."

سوم - جمله‌ای که این روزها در فضای سینمای مستند شنیده می‌شود این است که "بومی‌ترین آثار، جهانی‌ترین‌ها هستند." و من به دوستی که چندی پیش با نگاه به دفترچه سوژه‌هایم از من پرسید چرا این همه سوژه‌هایت مربوط به الموت است؟ پاسخ دادم الموت سرزمین قصه‌هاست و آن قدر سوژه و ایده برای پرداختن در خود نهفته دارد که اگر فیلمسازی صدسال هم در این منطقه فیلم بسازد، باز هم سوژه جدیدی برای پرداختن پیدا خواهد کرد!

این نکته را من که متولد الموت هستم و قصه‌های مادر بزرگم لایلی شبانه‌ام بوده و از کودکی افسانه‌ها و داستان‌های الموت را شنیده‌ام، بخوبی درک می‌کنم.

سراغ مردمان الموت اگر بروید و هم صحبت شان شوید، هر یک جهانی از داستان به رویتان می‌کشایند و مجذوبتان می‌کنند. این گنجینه ارزشمند را خوب است اگر خوب بشناسیم و بشناسانیمش و من که خود را روایتگر روزگارم می‌دانم، افتخار بزرگی نصیب می‌شود اگر سهم کوچکی در روایت‌گری سرزمین قصه‌ها داشته باشم.

بعد از او خانی نخواهد آمد ...

علی رشوند

پارسال که خانم صفری خبر اکران فیلم مستندش "خان آخر" را به من داد، شال و کلاه کردم و برای دیدن فیلم به سینما مهتاب قزوین رفتم و روی یکی از صندلی‌ها به انتظار نشستیم. خیلی از دوستان نویسنده و هنرمند آمده بودند تا آنجا که یادم هست محمدعلی حضرتی‌ها، سیدعلی شهروزی، حسن لطفی، علی قانع، پروین ارسطو، جعفر نصیری شهرکی، ملاحسینی و... و دیگر دوستان هم آمده بودند. خان بابا رشوند بازیگر نقش اول فیلم در ردیف جلو نشسته بود تا فیلم را به همراه دیگر تماشاچیان به نظاره بنشیند. بی شک حسی که خان هنگام تماشای فیلمش داشت هیچ کدام از تماشاچیان که به ارادت او



خان بابا و دلتنگی های خان آخر

معصومه وهابی



عکس: گل اندام صفری

وقتی شنیدم دختری از الموت برنده جایزه فیلم مستند کوتاه جشنواره بین المللی حقیقت شده است، خیلی خوشحال شدم و سر از پا نمی شناختم وقتی فهمیدم نام و سوژه فیلم درباره آخرین خان الموت است. کمتر از ۲ ساعت بعد تلفن کارگردان را گرفتم و ...

با نظر سردبیر نشریه اقلیم چهارم و صمیمیتی که از حرف های کارگردان دستگیرم شده بود؛ قرار شد برای مصاحبه ای با خان آخر به دیدارش برویم، اما متأسفانه ۲ روز بعد خبر درگذشت خان را شنیدم، دیگر دیر شده بود و زمانی برای ملاقات و گفت و گو با خان بابا نبود!

"خان آخر" قصه حسینی خان رشوند سرداری آخرین خان رشوند الموت است. فیلم خان آخر روایت فردی است از طایفه پرطمطراق خوانین ایران که البته تفاوت های بسیاری با آنچه از زندگی خان و خانزاده ها شنیده ایم دارد. آنچه در این فیلم بیش از هر چیز نمایان است، غم و اندوه خان باباست زمانی که با نشان دادن عکس های امیر اسعد خلعتبری، پدر بزرگش، در کنار ستارخان و باقرخان در فتح تهران، از افتخارات اجدادش می گوید و یا پدرش را در حلقه ای از اهالی روستاهای ویار، فشک، روح آباد و ... نشان می دهد و در اینجاست که بغض امانش نمی دهد. خان غمگین است فیلم این غم را بخوبی نشان می دهد.

فیلم سرشار از دلتنگی های شخصیتی است که عاشق اسب است و در مسابقات اسب سواری بسیاری شرکت کرده و برنده

شده است و یا اسب های تربیت شده اش را برای سریال های برطرفداری مانند روزی روزگاری در اختیار جامعه هنری قرار داده است او در جایی از فیلم می گوید: اسبم مرا زمین زد اما بالای سرم ایستاد!

بخش هایی از این فیلم روایت زنان و مردان روستایی درباره مردمداری خان بابا است. آیا خان بابا ناراحت است از این که نتوانسته مانند اجدادش خان باشد؟ چرا که در جایی از فیلم فریاد م زند که "خان بابا" صدایش کنند یا این که دلتنگی او ناشی از بی توجهی و کم لطفی آشنایان و مردمی است که او روزگاری بزرگ آن ها محسوب می شده و با مشورت ها و کمک های فکری او شب ها و روزهای زیادی را در روستا در کنار یکدیگر با صلح و صفا و خوشی زندگی کردند و امروز احوالی از او نمی پرسند!

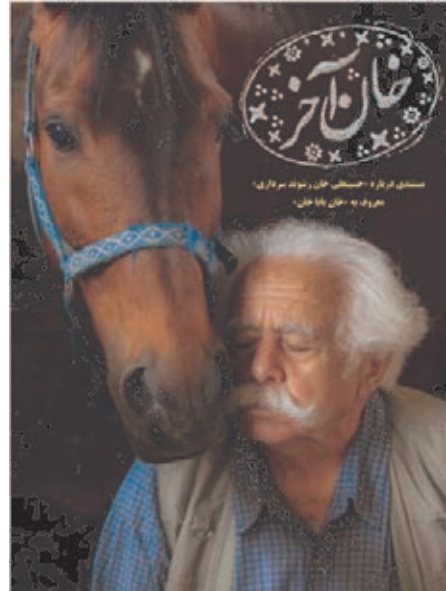
شاید ترانه رعنا که در بخش پایانی فیلم پخش می شود بیانگر این دلتنگی باشد که تا پایان عمر خان بابا را همراهی می کرد.



خان آخر و

اسب فانتزی روزگار فرا مدرن

اسماعیل آزادی



پوستر فیلم خان آخر

تفاوت "خان آخر" با دیگر فیلم هایی که در باره خوانین ساخته شده در همین رویکرد نوستالژیک کارگردان است در این فیلم خان ظالم نیست، مهربان هم هست. بغض مکرر و اشک های خان در فیلم، فریاد مظلومیت خان آخراست که چرا با همه خدماتی که برای روستاییان داشته دیگر از او یاد نمی کنند قصه خان آخر قصه دل‌تنگی آدم‌ها نیز هست اما وقتی او می گوید دل‌تنگ روستا نیست بی شک از این رو است که می داند این روستا دیگر آن روستای روزگار جوانی او نیست و شاید در پس ذهن او این نگاه نهفته است که اگر خان بود روستا نیز هنوز روستا بود.

او مالک ۷ روستا در الموت بوده است اما در استقبالی که در بازگشت او به روستا می شود حتی ۷ نفر هم حضور ندارند حتی کسانی که خود را مشتاق بازگشت خان معرفی می کردند نیامده اند ۳ نفری هم که از نسل جوان آمده اند با تردید و فاصله او را نظاره می کنند. این صحنه مرا به یاد فیلمی می اندازد که در باره آخرین روزهای حکومت موسیلمانی در ایتالیا ساخته شده است. نگاه خان آخربه کسانی که به پیشواز او آمده بودند همانند نگاه موسیلمانی به گروه کوچکی از نوجوانان بود که به عنوان ارتش ایتالیا، پا به رکاب او مانده بودند و موسیلمانی نقل به مضمون می گوید: از ایتالیا همین برای من مانده است؟

خان در فیلم، شاه را نقد می کند و در مورد این که پایه های حکومت شاه بر دوش خوانین بوده اما با اصلاحات ارضی این پایه ها را فرو می ریزد گله مند است، اودر جایی که گوینده متن فیلم، او را خان صدا می کند می گوید من خان نیستم.

در مورد اصلاحات ارضی و در نقد آن بسیار نوشته اند هر چند برخی کارشناسان مسایل کشاورزی و روستایی ایران، از بین رفتن بزرگ مالکی را برای کشور سودمند اما از بین بردن خرده مالکی را بزرگترین نقد و آفت اصلاحات ارضی ایران قلمداد کرده اند و....

"خان آخر" او که بزرگ مالکی با پیشینه ای درخشان بوده است اما از این بزرگ مالکی و پیشینیان خود، فقط نامی برایش باقی مانده است، او دلخوش به همین نام می میرد و گویی او نیست که می میرد بلکه این پرونده کهن ارباب و رعیتی است که به تاریخ می پیوندد.

خان در صحنه های مختلف فیلم قیراق است تا حدی که با ۹۱ سال سن اسب سواری می کند، با لندرور کلاسیک خود رانندگی می کند اما تقریباً یک سال پس از اکران فیلمش و درست دو روز مانده به این که با ما به گفت و گو بنشیند صحنه واقعی زندگی را ترک می کند و ما را در حسرت بسیاری از ناگفته های یک خان واقعی می گذارد.

روحش شاد.

تاریخ شفاهی و مستندسازی آن از ارزش و جذابیت های ویژه ای برخوردارند بویژه درباره موضوع ها و مفاهیمی که با تغییر مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شاهد از بین رفتن آن هستیم.

مستند "خان آخر" با عمیق شدن در این معنا ساخته شده است. تکیه بر زندگی خانی که خان هست و خان نیست. مردی که در سیر و سلوک فردی هنوز خان است اما در جایگاه و مناسبات اجتماعی، چاره ای ندارد جز این که تنها به روزگار سپری شده دوران خان سالاری فکر کند. مناسباتی که شاید از هزاران سال پیش در ایران حاکم بوده و در آغاز روزگار مدرن در ایران، به یکباره در کمتر از یک دهه از صحنه مناسبات اجتماعی ایران محو شده است.

شاید خان آخر حامل این نوستالژی نیز باشد که دیگر روستایی با ویژگی های سنتی روزگار ما قبل مدرن وجود ندارد خان مهربان فیلم هم، در آرزوی دیدار کوچه باغ هایی است که تنها سایه هایی بی روح از رونق اجتماعی آبادی را بر تن آسفالت شده خود دارند و دیدار با مردمی که روزی روزگاری خود یا پدرانشان رعیت او و اجدادش در زمانه اقتدار آن‌ها بودند.

در پوستر فیلم، خان بابا، با چشمانی بسته، سر بر صورت اسب خویش دارد اسبی که او نتوانست به مثابه یک خان کلاسیک از او سواری بگیرد و در پهنه روستا تاخت کند. اسبی که در روزگار مدرن دیگر اسب قدرت نیست، اسبی فانتزی است که فقط به درد سریال هایی چون روزی روزگاری می خورد.



تا جایی که بادم می آید. همانطور بود که می نمود. از مردم آبادی فاصله می گرفت. در جشن و عزای آبادی شرکت نمی کرد. در عروسی و عزا اصلاً و ابداً سروکله اش پیدا نمی شد. ندیدم گوشه تابوتی را بگیرد. یا نماز میتی بخواند. حتی وقتی که در عروسی ها مهمانان پول هدیه می دادند و بلند اسم پول دهندگان را بر زبان می آوردند، مثلاً می گفتند: نعمت الله ۲۰ هزار تومان، عروسی خودش ایشالله یا مثلاً رضوان ۱۰ هزار تومان، عروسی غرب هاش ببو ایشالله. خدا و کیلی نشنیدم تو مجلس عروسی بگویند، عیوض فلان قدر پول داده مبارک باشه ایشالله.

عیوض توی آبادی هرانک زمینی نداشت. البته نه این که هیچوقت زمین نداشت ها، یک من باغ، کنار شاهرود داشت، چه باغی بود!!! همه جور درخت و میوه داشت اما ۲۰ سال پیش، طعمه سیل شد درست همون سالی که سیل، باغ های حاشیه شاهرود را شست و برد. در آن روز عیوض نشست دم رودخانه و بلند بلند گریه کرد و با غیظ چند قلوه سنگ سمت سیل انداخته بود، داد زده بود:

"-خدا ازت نگذرد شارود، چه زحمت ها بکشیم"

بعد از آن سیل، عیوض که دیگر زمینی نداشت هیچ وقت ندیدم برای

اهالی هرانک عملگی کند. همیشه بیل بر شانه راست می انداخت و داس

و طناب به دست می گرفت، محض عملگی، راهی آبادی های اطراف می شد. خانه اش، تک محل بود پای کوه، جایی که بالاتر از آن خانه ای نبود. با هیچ کس هم رفت و آمد نداشت. فقط گلچین هر ماه یکبار تندرستانش می رفت، تا برایش نان ببندد او هم گفته بود: "محض خاطر نازنین نباشه قدم به خانه عیوض نمی گذارم."

آن موقع ها که حمام عمومی آبادی رو به راه بود. پنج شنبه شب ها دودش سینه آسمان را نشانه می گرفت. صبح ها نوبت زنانه جماعت بود و بعدظهرها نوبت مردانه جماعت. هیچ کس عیوض را ندید با اهالی به حمام برود. داریوش حمامی محل می گفت: "عیوض یک شب زمستانی آمد و گفت کلید بده بروم حمام." "گفتم: "شب است حمام رفتن کراهت دارد" گفت: "کلید بده، چه کار به این کارها داری؟" اصرار کرد، کلید را دادم. همان شب رفته بود حمام. دوش آب گرم که روی شانه هاش شره می کند، می شنود سر و صداست خوب گوش می کند، صدای ساز و نقاره را توی رختکن حمام می شنود. لخت مادرزاد از پنجره حمام بیرون می زند. لرزان و ترسان، خود را به خانه می رساند. به نازنین همسرش می گوید:

- اوشانان رقص مقص داشتن، قهقهه شان را بشنیدم، لباسم بمانده حمام.

یه هفته ای تب کرد و خانه نشین شد. اهالی به نازنین گفته بودند:

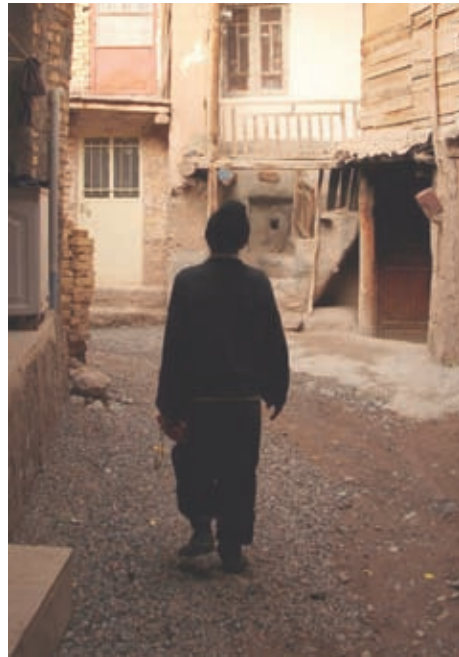
- آخه آدم عاقل شب می رود حمام، عیوض مزرتی بشده^(۱)

یک ماه بعد، اهالی عیوض را بقچه به دست دیده بودند که به آبادی مدان می رود. یکی مردانه گفته بود:

- حمام که داریم کجا می روی؟

با تشر جواب داده بود:

- هرانکی جماعت، آرزو باشه، عیوض را داخل اشان ببینه!



عکس: سجاد پیشدادی



آنسوی پنجره خانه پدر بزرگ

پانیک شهریاری



آنوبوس کوچک اما پر قدرت بهمین ملکی که هر روز صبح مسیر طولانی قزوین به سمت الموت را طی می‌کند؛ مسافران روی سقف را می‌بینید! الموتی‌ها این نوع مسافرت را، بارها و بارها تجربه کرده‌اند؛ - عکاس: ناشناس

داشتم از پنجره کودکیم در خانه پدر بزرگ که مشرف بر میدانگاه روستای پدری است تصاویر ماندنی روزگاران سپری شده عمر را نظاره می‌کرد...

ساعتی از غروب نخستین روزهای تابستان گذشته و شب، پرده پرده مخمل سیاه و پر ستاره خود را بر آسمان ده پهن کرده است صدای ناله مینی بوس ده از دور شنیده می‌شود که زوزه کشان در آخرین سربالایی، به سوی روستا آغوش گشوده است. مینی بوس، گرم نفس‌های مردان و زنان جوانی است که به شهر مهاجرت کرده‌اند و اکنون به همراه فرزندان‌شان بعد از تعطیلی مدارس به خانه پدری باز می‌گردند تا اوقات خوش فراغت را در کنار عزیزان خود و خنکای روستای پدری سر کنند.

خود را به پشت پنجره می‌رسانم میدانگاه ده تاریک است و تنها اندک نور ماه بر شاخسارهای بلند و پر برگ درخت گردوی کهنسال ده، شب را از سیاهی مطلق به در آورده هر چند آسمان نیز با انبوه ستاره‌های چشمک زن خود، پس زمینه این شب به یاد ماندنی در ذهن حک می‌کند.

خط نور فانوسی بر تخته سیاه شب ردی از عشق باقی می‌گذارد. زنی میانسال با اشتیاق به سوی میدانگاه می‌آید فانوس دوم زن و مردی پیر، از درگاه خانه‌ای سنگ و گلی خارج شده و به سوی میدانگاه روان شده‌اند، فانوس سوم و فانوس‌هایی که یکی یکی از راه می‌رسند گویی آتش لرزان فانوس‌ها با ریتم صدای شوق انگیز مینی بوس که هر دم نزدیک و نزدیکتر می‌شود به تعدادشان افزوده می‌شود.

اکنون میدانگاه ده نقطه پرگار دایره‌ای شده است که همه شعاع‌های نورانی فانوس‌های ده رو به آنجا دارند تا دل به آتش عشقی بسپارند که از پس غربت شهر نشینی می‌آید.

آتشی از جنس اشتیاق و انتظار و آدم‌های فانوس بدستی که اکنون به صورت مجموعه ستاره‌هایی در آمده‌اند تا در تاریکی یک شب خنک تابستانی، کهکشانش نور چراغ‌های مینی بوس را با استقبالی پر شور جشن گرفته باشند.

مینی بوس می‌ایستد و کودکان منتظر از آن بیرون می‌جهند و در آغوش‌های گشوده به مهر مادر بزرگ و خاله و عمه و پدر بزرگ و عمو و دایی و... جای می‌گیرند.

اکنون میدانگاه روستا به سان آسمان پر ستاره‌ای در آمده است که هر یک به مهر، چونان خورشیدی دل و جان اهالی را روشن کرده است.....

چه با شکوه است پیوند خورشید و ستاره‌های روستای من

عکس: روزبه طهماسب نیا

که اکنون تنها ردی از خاطره از آن برجای مانده است. چشم می‌گشایم گویی نمایش در آپاراتخانه خاطرات کودکی را پایانی نیست هنوز بوی اغوش مادر بزرگ را در مشام حس می‌کنم.



ضرب المثل‌های مردم الموت (قسمت سوم)

معصومه وهابی جولادی

اقلیم چهارم

در زبان‌های رایج دنیا ضرب المثل‌های فراوانی وجود دارد که برخی از آنها در همه زبان‌ها به هم شباهت‌های فراوانی دارند و میراث مشترک ادبی جهان به شمار می‌روند.

در تعریف ضرب المثل می‌توان به قول زنده یاد "مهدی آذر یزدی" اشاره کرد که می‌گوید: "مثل، سخن کوتاه و مشهوری است که به قصه‌ای عبرت‌آمیز یا گفتاری نکته‌آموز اشاره می‌کند و جای توضیح بیشتر را می‌گیرد." واژه "مثل" با توجه به حرف ث عربی است در حالی که ریشه بسیاری از ضرب المثل‌های ما به دوران باستان باز می‌گردد از این رو به نظر می‌رسد فارسی آن "مثل" بوده است که بعداً به مثل تغییر کرده است اما شکل بی‌ادبانه مثل، که همان متلک بوده دست نخورده باقی مانده است.

این ضرب المثل‌ها غالباً حاصل پند و اندرز‌هایی است که دانایان، حکیمان و ادیبان این سرزمین در طول تاریخ اجتماعی ایران به صورت شعر، داستان و یا کلمات قصار بیان کرده‌اند که بزرگان و شاعرانی چون مولانا، سعدی، حافظ، ناصر خسرو و... نقش بیشتری را در این فرهنگ‌سازی ایفا کرده‌اند.

البته آشکار است که بسیاری از این ضرب المثل‌ها نیز برگرفته از تجربیات مردم در زندگی روزمرشان بوده است که پس از بیان آن، دیگران به وجد آمده و مورد استفاده قرار داده‌اند و مشهور شده است. در اهمیت ضرب المثل‌ها همین بس که دانشمندان تاریخ و جامعه‌شناسان در بررسی روحيات و اخلاق گذشتگان از مثل‌های جاری هر محلی استفاده می‌کنند.

به هر حال دانستن این طیف از ادبیات شفاهی، گفتن و نوشتن را آسان می‌کند زیرا ضرب المثل‌ها غالباً جملات کوتاه و زیبایی‌اند که بر دل می‌نشینند و گفت و گوی دراز را کوتاه می‌کنند و اگر در جای خود استفاده شود اثر حرف بیشتر می‌شود.

جمع‌آوری ضرب المثل‌های الموتی، کار خوبی است که از سوی خانم معصومه وهابی از نخستین شماره اقلیم چهارم آغاز شده و هنوز به پایان نرسیده است. هر چند بیشتر این ضرب المثل‌ها در زبان فارسی وجود دارند اما با گویش الموتی جلوه و ضرب‌آهنگ ویژه‌ای دارند. در این مجموعه بی‌شک ضرب المثل‌هایی نیز وجود دارند که اصالتاً الموتی‌اند که باید از سوی زبان‌شناسان کشف شوند. اقلیم چهارم انتظار دارد که عزیزان الموتی دانسته‌های خود را در این زمینه برای ما ارسال فرمایند.

اشاره

ریشه‌های فرهنگی هر کشوری را می‌توان در ادبیات شفاهی و مکتوب آن جستجو کرد. همان گونه که برای شناخت ادبیات مکتوب به اسناد و مدارک مستند مراجعه می‌شود، جلوه‌های ادبیات شفاهی را می‌توان در مجموعه اندوخته‌های ذهنی و الگوهای رفتاری مردم دید که این اندوخته‌ها به صورت نانوخته انتقال می‌یابند. نمونه‌هایی از این اندوخته‌های ذهنی و الگوهای رفتاری را می‌توان در داستان‌های عامیانه، ترانه‌ها، لالایی‌ها و ضرب المثل‌های محلی یافت.

برای جمع‌آوری این مجموعه با گفت و شنودهای شیرینی که با پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها داشتیم علاوه بر حفظ شدن سخنانشان از آن در این مجموعه استفاده کردیم. همچنین در محافل و آئین‌هایی که الموتی‌ها به مناسبت‌های مختلف برگزار می‌کنند، مترصد جمع‌آوری ضرب المثل‌های محلی بوده‌ایم در این نوشته از پژوهشی که دکتر نصر الله عسگری در این زمینه انجام داده‌اند نیز بهره‌مند شده‌ایم. در این مجموعه تاکنون ۷۰ ضرب المثل الموتی گردآوری شده است و این روند همچنان ادامه دارد.



ضرب المثل به معنای مثل زدن و در فارسی یعنی داستان زدن است. البته این نوع داستان زدن شیوه‌ای پندآموز از ماجراهای روزمره است که در زندگی امروز به تدریج از کارکرد آن کاسته شده است. دهخدا ضرب المثل را بیان روشن، سخن برجسته، پندآموز و مستقل می‌داند که در زبان مردم رایج است.

ضرب المثل‌ها مانند لایه‌ها، ترانه‌های عاشقانه، قصه‌ها و خاطرات، اشعار فولکلوریک و... در رویکرد توسعه‌مصادیق ادبیات شفاهی هستند. در واقع ادبیات شفاهی، شیوه بیان هنرمندانه آداب و رسوم مردم محلی است و همواره متأثر از اوضاع و احوال طبیعی، اقلیمی، نوع معیشت و شیوه‌های اقتصادی رایج مردم در یک جامعه محلی بوده است. ضرب المثل‌ها از حوادث مشترک زندگی مردم سرچشمه می‌گیرند، تهیه‌کنندگان و یا آفرینندگان اولیه آنها برای عموم مردم ناشناخته‌اند. به دلیل اینکه بصورت سینه‌به‌سینه از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند، بنیان هویت فرهنگی جامعه محلی را تشکیل می‌دهند.

صاحب‌نظران توسعه‌پایدار معتقدند که با شناخت ادبیات شفاهی جامعه محلی می‌توان به ارزش‌ها، هنجارها و سبک زندگی مردم جامعه محلی پی برد، از سوی دیگر در جریان توسعه (پایدار)^(۱) می‌توان از ادبیات شفاهی به عنوان ابزاری برای حفظ میراث معنوی و هویت فرهنگی جامعه استفاده کرد. البته این بحث بسیار گسترده و متنوع است که در زمان و مکانی دیگر می‌توان به آن پرداخت.

بر این اساس درصددیم که با جمع‌آوری ضرب المثل‌های رایج در زبان و گویش مردم الموت و انتشار آن در نشریه اقلیم چهارم، گامی در جهت حفظ میراث معنوی و هویت فرهنگی این منطقه برداریم.

◆ تی ای تیر دمبه نداره

تیر تو دمبه (دسته) نداره. اشاره به کسی که قابل اعتماد نیست.

◆ کل گاو هر چی پاکره هامینه، خاکه دیمینه خودشی سر

اشاره به این که ظلم ظالم، به خودش بر می‌گردد

◆ برارکی سر کل نی، این گوش تا اون گوش

سر برادرم کچل نیست، فقط از این گوش تا اون گوش مو نداره! اشاره به افرادی که خود را بی‌عیب و نقص می‌دانند و یا وضعیت بسیار نامناسبی که از حد معمول گذشته است.

◆ با دمبه سیبیلش چرب می‌نه

سیبیلش را با دنبه چرب می‌کند. اشاره به فردی که در زندگی قناعت می‌کند. معادل صورتشو با سیلی سرخ نگه می‌دارد.

◆ اسکیک گلی سر، گوشتان دلی سر

سکسکه روی گل، گوشت بیاد روی دل. وقتی بچه‌ای سکسکه می‌کند، بزرگترها این ضرب المثل را به شکل ترانه آرزویی، برایش می‌خوانند.

◆ بجور جاته، بنین پاته

جایگاه خودتو پیدا کن بعد پاتو بزار، تاکید بر اینکه باید موقعیت شناس بود.

◆ گیرنده سگ، داد نمی‌زنه

سگی که بلند پارس می‌کنه هیچ وقت گاز نمی‌گیره! معادل از آن نترس که های و هوی دارد، از آن بترس که سر به توی دارد.

◆ زورش به خر نیمی رسه، پالان گاز می‌ره

زورش به خر نیمی رسد، پالان خر را گاز می‌گیرد. اشاره به کسی که توان مقابله با دیگری را ندارد

◆ بادشتی کرک، لان نشیه چبه ختی

مرغ باغدشت به لانه اش نرفته، چرا خوابیدی؟ اشاره به افرادی که سرشب می‌خوابند.



♦ عاشقی مارو می رسه مهتاب شو می بو
عاشقی که به ما رسید، شب مهتابی شد. وقتی کاری نوبت ما شد همه چیز عیان شد.

♦ میان خودمانه می کشه میدان مردمه
درونمان خودمان را کشته و بیرونمان مردم را! اشاره به این که مردم آرزوی ما را دارند و از مشکلات ما بی خبرند.

♦ شتری پوست، خری باره
پوست شتر، باری است بر دوش الاغ! اشاره به ارزش های ذاتی شتر در مقایسه با الاغ! که معمولا شتر بیکار هست و برای خودش می گرده و الاغ هر چه که زیاد کار بکنه و عزیز باشه، بازهم جایگاه حتی پوست شتر بالاتر از الاغ است.

♦ هر چی که مایی نوبت می بو درد و بلا زود ورسه
هر چی که به ما می رسد آفت جان ما می شود. معادل به ما که رسید آسمان تپید.

♦ کل کور و میخنده، کل مبتلا
کچل کور را مسخره می کند و آدم چلاق، بیمار را! مشابه دیگ به دیگ می گه روت سیاه

♦ امسالی چوره پارسالی چوره کار ب کتیه
کار جوجه پارسال به جوجه امسال رسیده است. اشاره به افراد تازه به دوران رسیده، افراد با تجربه را قبول ندارند.

♦ کربلا بشین وی هانیه، کربلا میان خانیه
کربلا رفتن بهانه است، کربلا میان خانه است. معادل چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

♦ همه جا برف بو، چالدره باران
وقتی همه جا برف می آید، دره ی چالان باران می بارد. کنایه از اینکه انجام کاری بعید به نظر می رسد.

♦ اچین نم بیته دمبک
مثل تمبک نمناک و دارای رطوبت! اشاره به کسی که برای شروع وانجام کار خیلی شل است.

♦ وشنا ر خورش نخواه، خواب بالش!
کسی که گرسنه باشد برای غذا خورش نمی خواهد، کسی که خوابش می آید هم بالش نمی خواهد. اشاره به اینکه اگر کسی رغبت به انجام کاری داشته باشد بدون بهانه آن را انجام می دهد.

♦ اینی حرفان رجه دنی
حرفای این فرد در جای خودش نیست! اشاره به زمانی است که کسی حرفی را می زند و نمی داند چه می گوید!

♦ بگو بگو یا جان کم می بو یا مال
با بگو بگو یا جان آدم از بین می رود یا مال آدم! مشابه مجادله یا عمر را کم می کند یا ثروت را!

♦ تنبلی برارم، تی دوشی برارم
اشاره به افراد تن پرور که از زیر بار مسئولیت فرار می کنند و موقع تقسیم سهم با دیگران مساوی هستند. (دوبرادر از ارث سهم مساوی می برند)

♦ دیگ و گردانی دیگ صحب پیدا می بو
دیگ را که برگردانی صاحب دیگ پیدا می شود. معادل کبوتر با کبوتر باز با باز





عکس: سجاد پیشدادی

زرج^(۱) سارسنگی^(۲) سر آواز میخنه
 کبک بالای تخته سنگ ایستاده و آواز می خونه! بازم رودخانه در دره (ای به نام جیرنو)^(۳) غرشی به پا کرده
 بازم پیرزنک^(۴) آسیوبنی^(۵) ور^(۶) هنه^(۶) نون و پنیِر تل دئی سر
 باز هم پیر زن محله پایین آسیاب، نان و پنیری روی سنگی گذاشته

۱. زرج: کبک

۲. سارسنگ: تخته سنگی بزرگ که سارها و دیگر پرندگان بر فراز آن جمع می شوند.

۳. دره زیبا و خوفناکی در شمال رودخانه که بخشی از باغات روستای کوشک است.

۴. شاعر: در همسایگی ما پیرزنی زندگی می کرد که نیمه های شب به تنهایی برای آبیاری و سرکشی به مزرعه اش در آسیوبن به آنجا می رفت. سهمگینی و زیبایی وحشانه این منطقه در افوان مردم این عقیده را به وجود آورده بود که اجنه در این گوشه از رودخانه زندگی می کنند. این پیرزن، نیمه شب به آنجا می رفت و طلوع آفتاب بر می گشت. وقتی از او می پرسیدیم که آیا از اجنه ها نمی ترسی؟ می گفت: نه آنها با من کاری ندارند. یک لقمه نان و پنیر روی تخته سنگی می گزارم و به آنها می گویم بیاید بخورید. آنها هم می آیند و می خورند. بالاخره جن ها هم مخلوق خدا هستند.

۵. آسیوبن: پایین آسیاب، منظور دره عمیق و زیبایی از اراضی روستای کوشک در غرب این روستای که در حاشیه رودخانه قرار دارد.

۶. هنیه: گذاشته



که جَنانِ باخورنِ چون بیگناینِ اوشان دی مثل ما بنده خداینِ
 تا جن‌ها که بی گناهند و مثل ما بنده خدا هستند از این نان و پنبیر بخورند
 خدایا بین که این مردم بجوشنِ جن و آدم چه خب با هم موجوشنِ
 خدایا ببین این مردم چه پر جوش و خروشند، جن و آدم با هم چه خوب می جوشند.
 دَوَرَه آسمانِ کوکاس^(۱) هفرنگ پَرآنشو واز کردی رنگ و وارنگ
 در آسمانِ قمری با پرهای هفت رنگش باله‌اشو باز کرده
 جوئِر چشمه^(۲) عجب حال و هوایی نگو چشمه بگو لطف خدایی
 چشمه ی بالا محله، عجب حال و هوایی داره، چشمه که نه! لطف خداست.
 نگو او^(۳) بگوئش الماس غلطان نگو او بگوئش درد و درمان
 آب نگو! الماس غلطان، که برای هر دردی درمان است.
 نگو چشمه بگو یک گنج جوشان بگو جای قرار عشق نوشان
 چشمه گنج جوشانی است که قرارگاه عاشقان است.
 پر از اسرار عشقه چشمی بُن^(۴) که او میدیه سینیش دَرین
 دل چشمه پر از اسرار عاشقانه است که با آب از بن چشمه بیرون می آید.
 غروبان جمع موبون جوئِر چشمی سر موبو ماه پره صورتشان چغندر
 غروب‌ها که دخترکان سرچشمه جمع می شوند صورت همچون ماهشون از سوز سرما قرمز می شود.
 سیه چشم دترکان^(۵) دسته دسته میان او بیرن با پای خسته
 دخترکان سیاه چشم دسته دسته برای بردن آب به سرچشمه می آیند
 دسان شان پيله داروراه و بیراه تیلک^(۶) یک دس شنی سر مرسِ افتا^(۷)
 دستای این دخترکان تاول زده و از بس ظرف مسی سنگینه جای دسته ظرف روی دست آنها راه و بیراه شده
 بسکی شنکشی سر افتا هنیه^(۸) افتایی جا مثل زلفانش سیاه
 از بس ظرف مسی سنگینه، جای ظرف مسی روی دستای دخترکان را مثل زلفانشان سیاه کرده
 الهی بشکیه سنگینه افتا دترکی کمر اون بیه تا
 الهی ظرف سنگین بشکنه که کمر دخترکان از سنگینی آن خم شده
 روآنا^(۹) گرد و خاک بازم درمو مگو گوگل^(۱۰) بیابان دیمو
 از روآنا گرد و خاکی در می آید، مادرم می گوید گله گاو به ده آمد.
 گوئک^(۱۱) م م کنان اون ور نمایان زنک اینور موگوئه ای جان ای جان
 گاو ما کنان از اونطرف می آید و زن (صاحب گاو) گاو را ناز می کنه ای جان ای جان!

۱. کوکاس: پرنده ای فوق العاده زیبا و رنگارنگ که جثه ای به اندازه قمری دارد و خاص الموت است.

۲. جوئر چشمه: چشمه بالا

۳. او: آب

۴. چشمی بن: زیر چشمه

۵. سیه چشم دترکان: دخترکان سیاه چشم

۶. تیلک: ظرفی سفالین به حجم ۴ لیتر

۷. افتا: ظرف بزرگ مسی برای بیش از ۱۰ لیتر آب

۸. هنیه: گذاشته

۹. روآنا: سینه کش کوه در مشرق روستای کوشک که مال رو و در امتداد جاده کوشک به معلم کلایه است.

۱۰. گوگل: گله گاو

۱۱. گوئک: گاوک (ک به دلیل عاطفی به آخر اسم اضافه شده است).



نیا کن! مانگ شو^(۱) بازم بیمو
نگاه کن بازم شب مهتابی آمد، ستاره ها در آمدند
اندی نزدیک میان که فکر مینی
دَس بیری سترنو و چینی
اونقدر نزدیکند که فکر می کنی میتونی دستت رو ببری و ستاره ها را بچینی!
پیستی بومی سر می نی دوره
آینه وزی^(۳) مین ماه و ستره
بالای بام وایسی دوباره مبینی که ماه و ستاره آینه بازی می کنند.
آسمانی عروس^(۴) با نازنینی
عروس آسمان با دوست نازنینش (ماه و ستاره) آمده پیش همسایه اش برای شب نشینی
موگوئن این مانگ شو، کوکو^(۵) بخنه
حالش بهتر موبو تب دار خنه
می گویند در این شب مهتابی اگر جغد بخواند حال تبداری که در بستر بیمار است بهتر می شود.
جوئر مله^(۶) بازم خندی صدایه
خدایا وضع مردم رو برایه
باز هم از بالا محله صدای خنده می آید، خداروشکر که وضع مردم رو به راه است.
محله چله مر خنه^(۷) دبستی
گمانم یه کسی بازم بزستی
اونجا انگار یه کسی باز هم زاییده و برای مادر نوزاد چله بسته اند.
قشنگان جمع بیین باز ژوئی^(۸) سر
بیه از خنده شان گوش فلک کر
زیبارویان جمع شدند باز بالای سر زائو، از صدای خنده اشان گوش فلک کر شده!
دتر پیشنیش آینه دبستی
میرقصه اون میان با شور و مستی
دختر به پیشانی اش آینه بسته و اون وسط با شور و مستی می رقصه
پسر دربن^(۹) دیوار میزنه مشت
بنیشتی^(۱۰) مثل نله پنجریی پشت
پسر بیرون از خانه مشت به دیوار می کوبد و ناله کنان پشت پنجره نشسته!
دتر سرخوش پسر خیلی غمینه
نامزه وزی شیرینی شم همینه
دختر سرخوش و پسر خیلی غمگینه، شیرینی نامزدبازی همینه!

۱. مانگ: ماه مانگ شو: شب مهتابی

۲. آیمان کوه: کوهستان بیلاقی که چراگاه منطقه است. این کوه بلند برف خیز در منطقه دیلمان واقع است.

۳. آینه وزی: آینه بازی (کنایه از پرواز ستاره ها و چشمک زدن آنهاست در کنار ماه)

۴. آسمانی عروس: عروس آسمان کنایه از ماه است.

۵. کوکو: مرغ شب (جغد)

۶. جوئر مله: بالا محله

۷. چله مر خنه: خانه ای که چله می بندند تا زائو از گزند آل و جن در امان بماند. چله با چله که نوعی عبادت چهل روزه برای اجابت نیاز انسان به خداوند است فرق می کند. این چله شکلی شب نشینی و مجلس زنانه است که بستگان زائو برای دور کردن اجنه از نوزاد و مادر تا نزدیک طلوع خورشید در اطراف زن زائو به پایکوبی و اورادی خاص می پردازند (شبهه مراسم زار در جنوب ایران) و یکی از دختران زیبا در حالیکه بر پیشانی خود آینه کوچکی بسته در میان بقیه می رقصد. شاید فلسفه بستن آینه ایجاد نوعی توهم و ترس در میان اجنه باشد.

معمولا در اینگونه مراسم فرصتی به دست می آمد که مردان جوان برای دیدن نامزدشان پشت پنجره می آمدند و نامزدشان را در حال رقص چله مرخنه تماشا می کردند.

۸. زهو: زائو

۹. دربن: بیرون از در

۱۰. بنیشتی: نشسته



دل‌تنگی‌های سرزمین کهن

سعیددرگی

از پیچ ره گذشت
به آستان خانه ام رسید مرد پیر
برف می بارید و می بارید و می بارید
دستان خسته اش باری زهیزم رنج بردوش می کشید
گفتم:
بفرما پدر!
چند لحظه ای گپ و یک پیاله چای!
بارگران از دوش خسته بر زمین نهاد
در پیش من نشست.
گفتمش:
نه خسته ای پدر
کجا شدند جوانان دهکده؟
که این چنین بار زمانه را بر دوش می بری؟
آنان که مهرشان در کوچه باغ ده
پریرویان عاشق را
بی هیچ واهمه
به وعدگاه شبانه عشاق می کشید؟
گفتا:
دریغ
خالی شده ست روستا از عاشقان خاک
که در پی رنگین کمان شهر
دیربست سر بر آستان آهن و سیمان نهاده اند
و هر شام نان خویش را
از سفره دود و دروغ و هیاهوی شهر به دندان می کشند
گم گشته اند در چهار راه فصل های تلخ شهر
غرق گشته اند به عمق لجنزار جوی ها و کوچه ها

گفتم:
روستا چه می شود؟
آن شادی و نشاط
آن نان پر برکت تنورهای داغ دهکده؟
گفتا که حیف، حیف
خشکیده خون به رگهای سبز عاشقان
اینک من و خلوت کوچه های ده
گفتم:
غمت مباد!
بار دگر سبز می شود این دشت بیکران
پر می شود آغل خالی از علوفه ها
بار دگر آواز چلچله
باغ های میوه را
از شادی و سرور لبریزی کند
بار دگر لعبتکان شوخ چشم
نام جوانان ده را آواز می کنند
بار دگر نشاط
بار دگر سبزی و ترانه و عشاق پرغرور
++++++
پیاله چای را بر زمین نهاد!
رنجش به دوش کشید و گفت:
خواب دیده ای رفیق، خواب!
خوابت به خیر باد.



هویت بخشی - محمد شریف متولی الموتی

این که در پرداختن به مسایل تاریخی لازم است از منابع مستند تاریخی بهره گرفته شود کتاب‌های داستانی بویژه رمان گونه‌ها که هرچند به وقایع تاریخی پرداخته‌اند اما جذابیت‌های رمانی، ماهیت اسنادی وقایع را کمرنگ می‌کند. رمان، واقعیت را دستکاری می‌کند تا جذاب باشد و خواننده را به دنبال خود بکشد. به عنوان مثال کتاب خداوند الموت از این جمله است البته باید از نویسنده مقاله کمال تشکر را داشت زیرا در بهره‌مندی از این منبع احتیاط لازم را بخرج داده اما با اینحال استفاده از منابع معتبرتری مثل تاریخ جهانگشای جوینی و... به واقع نزدیکتر خواهد بود یا در مقاله چاروادهای الموت و مرکبی به نام قاطر، از عکس الاغ بجای قاطر استفاده شده است که البته به عنوان عیبجویی نمی‌گویم بلکه قصد غنا بخشیدن است.

در پایان امیدوارم از همه نقاط الموت عزیزان و سرورانی که دستی بر قلم دارند وارد صحنه شوند تا بتوانیم شناخت جامعی از این اقلیم با ارزش بیابیم.

با عرض سلام و ادب خدمت دست اندرکاران گروه تور کتاب در معرفی خطه الموت واقعاً جا دارد به این بزرگواران در مورد انتشار نشریه اقلیم چهارم دست مریزاد بگوییم. البته همه جای ایران سرای من است و احساس تعلق به ایران و استمرار آن ضامن تقویت هویت ملی و نیز تقویت تعهد و وفاداری می‌گردد و شناخت جای جای ایران چه از نظر اقلیمی و چه فرهنگی، نقش مهمی در هویت بخشی و تقویت هویت ملی و دینی ما دارد به ویژه منطقه مهمی مثل الموت که هم از نظر سابقه تاریخی و هم قابلیت‌های طبیعی و انسانی هم از نظر سابقه تاریخی و هم موقعیت طبیعی و انسانی بسیار قابل توجه است و این مهم در درجه اول به دست نیروی انسانی تحصیل کرده و با کفایتی که به لطف خدا الموت از این جهت بسیار مستغنی است لازم الاجراست و جا دارد که از این نشریه با ارزش که در این راستا همت گماشته کمال تشکر بشود. و اما نکاتی هم قابل تامل که از نظراتان می‌گذرد، از جمله

اقلیم چهارم به دور از حاشیه‌های رسانه‌ای - علی مجیدی

و همه جانبه الموت قلم می‌زنند. دیدگاه‌های متنوع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی که از اقتضائات جوامع امروزی است، می‌تواند با بلوغ فکری صاحبان خود، به ابزاری برای دستیابی به این هدف ارزشمند تبدیل شود. رویکرد کنونی گردانندگان نشریه مبنی بر تهیه مطالب مفید و ارزشمند از الموتی‌ها و با دیدگاه "الموت محور" و به دور از حاشیه‌های مرسوم رسانه‌ای، نوید بخش افق روشنی برای گشودن گره قدیمی توسعه پایدار و همه جانبه الموت است، اما تحقق این مهم منوط به کمک مستمر دیگر عزیزانی است که دل به مهر این ولایت دوست داشتنی دارند. "خدا قوت" عزیزان

از روزی که خودم و عرصه رسانه‌ها را شناختم هر وقت نام الموت را در نشریه ای می‌دیدم، یا در رسانه ملی می‌شنیدم، بی اختیار به وجد می‌آمدم و آرزو داشتم روزی الموتی‌ها خود آستین همت بالا زده و صاحب نشریه ای باشند. این آرزو با تولد "اقلیم چهارم" محقق شد که از این بابت خدای بزرگ را شاکر و تلاش متولیان امر را خاضعانه می‌ستایم. انتظار این است که سمت و سوی اقلیم چهارم، ایجاد وفاق، همدلی و همراهی فرهیختگان الموت باشد که به لطف خدا فراوانند و در نسل‌های مختلف در راستای توسعه متوازن و پایدار

نظر بزرگان و اهل قلم - نجم الدین حسینی

از هر توصیف غیرواقعی تنها با استناد به اذعان برخی بزرگان و نویسندگان منطقه الموت می‌گویم که مطالب این نشریه از غنای بالایی برخوردار بوده و انتشار آن موجی از خوشحالی را از سوی آن‌ها به همراه داشته است. این بزرگان در نظر خواهی که از آن‌ها داشتم بر این باور بودند که اقلیم چهارم یکی از نشریات خوب و منسجمی است که می‌تواند در آینده نزدیک حرف‌های زیادی برای گفتن داشته باشد.

سپاس و درود فراوان بر کسانی که بی ادعا می‌نگارند و در ترویج فرهنگ منطقه تلاش می‌کنند.

انتشار نشریه الکترونیکی اقلیم چهارم که با همت تعدادی از دوستداران خطه الموت تدوین شده، منطقه زیبای الموت را از دریچه‌های مختلف به تصویر کشیده و با نوشتارهای متعدد، از گذشته‌های دور، نقل خاطرات تلخ و شیرین و درج ویژگی‌های منطقه، محتوای متنوعی را در قالب یک نشریه منتشر نموده است.

نگارنده براساس ارتباطی که با این نشریه دارم و البته به دور





عکس: علی صغری - روستا، تنور، نان تازه
 بوی نان گندم در روستا، بوی زندگی و مهربانی است، نان، این قوت غالب روستاییان که اندک اندک می رود تا به
 خاطره ای نوستالژیک بدل شود چرا که دیگر در الموت حتا گندم هم کشت نمی شود و آسیابان ده همراه با آسیاب
 آبی به خاطره ها سپرده شده اند.



عکس: ارسال از حمید محمدی - نمند مالی
 نمند مالی در زمره صنایع دستی الموت بوده است که اکنون کمتر نشانی از آن می توان یافت و تنها قطعاتی از فرش ها
 و کلاه های نمندی که در برخی خانه های روستایی الموت یافت می شود یادگار روزگار رونق نمندی مالی در این خطه
 کوهستانی است.





عکس: اسماعیل آزادی - سازه های ذخیره آب در دماغه قلعه الموت

صبح یک روز بهاری بر فراز قلعه مه گرفته الموت، آنجایی که آب انبار هایی برای ذخیره آب در قلعه ساخته بودند در این نما، گویی کشتی بزرگی در میان دریای بی انتهای آسمان و مه قرار گرفته است.



عکس: اشین دانیلی ذکریان

گله گوسفندان در چمنزار فلاتی کوچک در دل الموت،



عکس: اشین دانیلی ذکریان

نمایی متفاوت از قلعه الموت که در پس آن کوه های پر برف جلوه ای از یک طبیعت ناب را پیش روی می گذارد



فرم اشتراک و عضویت

۱ - مشخصات فردی

نام و نام خانوادگی تلفن

پست الکترونیکی

نشانی

۲- در کدامیک از فعالیت های زیر مایل به همکاری هستید؟

الف) تاسیس کتابخانه های روستایی ب) اجرای برنامه های آموزشی و ترویجی

ج) تبلیغات و روابط عمومی د) همکاری با نشریه اقلیم چهارم

ه) چه فعالیت های دیگری را پیشنهادی می کنید؟

.....

.....

۳- برای شرکت در نشست های دوره ای چه زمانی را پیشنهاد می کنید؟

ماهانه دو ماهانه فصلی

۴- برای تهیه محتوای مجله چه نوع گزارش ها و مطالبی را پیشنهاد می کنید؟

.....

.....

۵- نسبت به فعالیت های تورکتاب و اقلیم چهارم چه نقدی دارید؟

.....

.....

۶- آیا دو شماره نشریه اقلیم چهارم را دریافت نموده اید؟ بلی خیر

۷- آیا تمایل به دریافت نسخه های پرینت شده نشریه اقلیم چهارم دارید؟ بلی خیر

لطفا فرم بالا را تکمیل نموده و پاسخ های خود را با شماره تلفن ۰۹۱۲۶۰۵۲۱۰۶ مطرح و یا به پست الکترونیکی booktour2@gmail.com ارسال نمایید. برای دریافت اطلاعات بیشتر درباره تور کتاب و اقلیم چهارم می توانید به وبلاگ تورکتاب به نشانی <http://booktour.blogfa.com> مراجعه فرمایید.



تاکسی سرویس شهرک (کد ۶۶۷)

با مدیریت وهابی



دارای مجوز عبور و مرور در محدوده طرح ترافیک
شبانه روزی



تهران، بلوار اکباتان، مقابل بلوک B1، شماره ۶

تلفن تماس:

۰۲۱-۴۴۶۵۹۸۷۲ ، ۰۲۱-۴۴۶۵۹۸۷۱ ، ۰۲۱-۴۴۶۹۴۱۰۰



نگاه حرفه‌ای و کامل

به راه‌حل‌های مناسب

آموت با هدف ارائه هر چه بهتر فن آوری جدید، با برنامه ریزی گسترده و فعالیتهای گوناگون در زمینه تجهیزات الکترونیکی و کامپیوتری در سال ۱۳۷۹ تاسیس گردید و با توجه به جدید بودن زمینه فعالیت شرکت در جهت بستر سازی مناسب، چهار زمینه اصلی (مشاوره، آموزش، فروش و اجرای پروژه) در دستور کار فعالیت شرکت قرار گرفت. علاوه بر زمینه های فعالیت فعلی شرکت، هماهنگی های اولیه ای با شرکت های تولید کننده خارجی صورت پذیرفت که با فراهم آمدن بستر مناسب فنی، و اقتصادی و بازار هدف، تولید و ارائه اقلنام زیر در داخل ایران آغاز گردید.

با توجه به وضعیت خاص بازار ایران و تجارب گذشته و مباحث تنوریک مطرح در حوزه بازار و مشتری و نیاز این شرکت، فعالیت خود را در دو بخش تجهیزات نظارت تصویری و تجهیزات بانکی تدوین نمود. ارائه راه حل های مناسب جهت سیستم های نظارت تصویری تحت شبکه و نمایشگرهای دیواری امروزه استفاده از سیستم های نظارت تصویری و امنیت شبکه به عنوان یک ضرورت در بسیاری از کاربری ها مورد استفاده قرار می گیرد. سیستم های نظارت تصویری تحت شبکه به عنوان آخرین نسل از این سیستم ها مورد توجه مجموعه قرار دارد.

از جمله خدماتی که در زمینه سیستم‌های نظارت تصویری و دیتا توسط شرکت آموت ارائه می‌گردد می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

- مشاوره در زمینه طراحی و ارائه راه حل جهت نظارت تصاویر، اعم از نرم افزار و سخت افزار

- تهیه اسناد مناقصه در نظارت بر اجرای پروژه های فوق

نصب و راه اندازی کامل سیستم های ارائه شده و آموزش آن با همکاری کمپانی های زیر می باشد:

۱- eyevis تولید کننده بزرگ نمایشگرهای دیواری Video Wall (آلمان)

۲- SeeTec نرم افزار نظارت تصویری تحت شبکه (آلمان)

۳- Pixord و Mobotix تولید کننده دوربین های تحت شبکه (تایوان-آلمان)

۴- COEX دوربین‌های صنعتی و ضد انفجار جهت استفاده در مراکز نفتی، پتروشیمی، گاز (انگلیس)

۵- Kedacom تولید کننده سیستم های ویدئو کنفرانس

eyevis
PERFECT VISUAL SOLUTIONS

The Perfect Solution for any kind of Application



The professional display series
from eyeviscube with LED illumination

تهران، خیابان خرمشهر (آپادانا)، نبش کوچه ویدا، پلاک ۱۲۰
کدپستی: ۱۵۵۳۷۱۳۳۱۳

Tel: +9821 88736571
Telfax: +9821 88504524

NO.120, Corner of Vida Alley, Khorramshahr Ave, Tehran-Iran.
Code: 1553713313

www.amout.com
sales@amout.com

www.eyevis.com